



# ایرانیان، یونانیان و رومیان

نگاهی به داد و ستد فرهنگی میان ایران و یونان

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



ژوزف ویسهوفر

روزف و یسهوفر، متولد ۱۹۵۱ ویکد / روهر  
- آلمان - است، در سال ۱۹۷۸ موفق به اخذ دکترای در  
نزد پروفیسور روت آلتهایم - اشتیل (مونستر) شد. بعداً  
در سمت دستیار علمی در دانشگاه مونستر به کار  
پرداخت و سپس، به مدت سه سال در دانشگاه مکاتبه‌ای  
هاگن مشغول به کار شد. در سال ۱۹۸۸ پایان نامه  
استادی خود (همین کتاب) را در رشته شرق‌شناسی  
دانشگاه هایدلبرگ با موفقیت پشت سر گذاشت و  
بالاخره از سال ۱۹۸۹ با سمت استادی در دانشگاه  
کیل به تدریس پرداخت. اما رشته ویسهوفر که تاریخ  
باستان با گرایش ایران است، از سده ۱۹ به بعد از سوی  
کثرت باستان نگاران، دیگر جزو رشته تاریخ عتیق  
یونانی- رومی) به حساب آورده نمی‌شود، از این رو،  
مامی هم و جهد ویسهوفر در دهه اخیر بر آن بوده است  
که تاریخ باستان خاور را دوباره وارد این رشته کند که  
تاکنون موفقیتی در این زمینه به دست نیاورده است. اما  
حوزه دیگر پژوهشی ویسهوفر، روابط میان جهان  
یونانی- رومی) و همسایگان خاوریشان است. سایر آثار  
ی عبارتند از: «قیام گئوماته و آغاز پادشاهی داریوش  
ول» (۱۹۷۸)، «ایران باستان، از ۵۵۰ پیش از میلاد  
تا ۶۵۰ پس از میلاد» (۱۹۹۳)، و «سر آغاز ایران،  
تاریخ یک امپراتوری باستان» (۱۹۹۹).



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# ایرانیان، یونانیان و رومیان

نگاهی به داد و ستد فرهنگی  
میان ایران و یونان و روم

تبرستان  
www.tabarestan.info

با سپاس فراوان از توجه خاص سرکار  
خانم فریال و جناب آقای محمد ناصر  
موسوی که همدلانه برای شناخت و نشر  
آثار کهن با حمایت معنوی و مادی خویش،  
به ترجمه و انتشار این اثر، از مجموعه  
مطالعات ایران باستان، یاری رسانده اند.



# ایرانیان، یونانیان و رومیان

نگاهی به داد و ستد فرهنگی  
میان ایران و یونان و روم

ژوزف ویسهوفر  
ترجمه جمشید ارجمند





## مجموعه مطالعات ایران باستان

ایران هزاران سال تاریخ مداوم دارد، تاریخی سرشار از فراز و نشیبهای عبرت آموز.

در این میان یکی از بارزترین جلوه های فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین دوران باستان است، دورانی شکوهمند که تمدن بشری را پربارتر کرد و بر غنای آن افزود.

هدف از «مجموعه مطالعات ایران باستان» آن است که ترجمه

مهمترین و تازه ترین آثار برگزیده راجع به ایران باستان را از هزاره های دوردست ماقبل تاریخ تا زوال ساسانیان، در دسترس فارسی زبانان قرار دهد. و نیز با نشر آثار تألیفی ایران شناسانه برجسته که تاکنون منتشر نشده اند، کمبود اطلاعات راجع به ایران باستان را جبران کند و با نشان دادن وضع کنونی مباحث تحقیقی، بر علاقه و توجه به تاریخ و زبان و دین و هنر ایران باستان بیفزاید، و از این راه شناخت مبهم و محدودی را که امروزه بر حوزه های تحقیقاتی درباره ایران سایه انداخته است، به شناختی آگاهانه و پذیرشی پویا بدل نماید و بر ماهیت فضای تحقیقات تاریخی و فرهنگی اثر گذارد.

از آنجا که میراث ایران باستان کمتر مورد توجه بوده است،

می کوشیم از یاری افراد ایراندوست و حمایت معنوی و مادی همدلانۀ آنها برای شناخت و نشر آثار ایران کهن بهره مند شویم، و در آغاز هر مجلد به نام از آنان سپاسگزاری نماییم.

امید است «مجموعه مطالعات ایران باستان» که در واقع نگاهی

گسترده و گشوده به تاریخ و فرهنگ و هنر و دین و زبان و ادبیات ایران دارد، موجب گسترش دانش ایران پژوهی و تمام دستداران و شیفتگان فرهنگ ایرانی شود.

# مجموعه مطالعات ایران باستان

کتابهای این مجموعه در پنج بخش منتشر می شود:

## ۱) تاریخ ایران باستان

الف) تاریخ و هنر ایلامی، شوش هخامنشی

ب) تاریخ امپراتوری هخامنشی

ج) تاریخ سلوکیان

د) تاریخ پارتیان

هـ) تاریخ ساسانیان

## ۲) تاریخ مذاهب باستانی ایران

الف) تاریخ زرتشتی

ب) تاریخ مانوی ها در ایران باستان

ج) تاریخ کلیسای نستوری در ایران باستان

د) تاریخ یهودیت در ایران باستان

## ۳) راهنمای مقدماتی زبانهای باستانی

الف) راهنمای زبان کهن و نوی اوستا

ب) راهنمای زبان پارسی

ج) راهنمای زبان سغدی

د) راهنمای زبان ختنی

هـ) راهنمای زبان پهلوی

و) راهنمای زبان پارسی میانه و پارسی

## ۴) منابع مطالعاتی درباره ایران باستان

کتیبه های هخامنشی

کتیبه های بیستون، نقش رستم و تخت جمشید

## ۵) تاریخ ادبیات شفاهی سنتی

حماسه و تاریخ در ایران باستان



زیر نظر و با انتخاب :

پروفسور ریچارد ن. فرای  
دانشگاه هاروارد  
پروفسور اوتتور شرؤ  
دانشگاه هاروارد  
پروفسور محمدرحیم شایگان  
دانشگاه لوس آنجلس

مدیر مجموعه :

کامران فانی

به سرپرستی :

تورج اتحادیه

تیرستان  
iran.estan.info



### مشاوران علمی :

ژاله آموزگار  
استاد دانشگاه تهران  
بدرالزمان قریب  
استاد دانشگاه تهران  
حسین ضیایی  
استاد دانشگاه لوس آنجلس  
جواد نیستانی  
استاد دانشگاه تربیت مدرس  
داریوش شایگان  
نشرفرزان



سرشناسه	ویسهوفر، ژوزف Wiesehofer, Josef
عنوان و نام پایداور	ایرانیان، یونانیان و رومیان: نگاهی به داد و ستد فرهنگی میان ایران و یونان و روم / ژوزف ویسهوفر ترجمه جمشید ارجمند.
مشخصات نشر	تهران: نشر قزاقان روز، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	۱۷۲ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۲-۳۲۱-۳۰۶-۰-۰
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Iraniens, grecs et romains, 2005
یادداشت	کتابنامه.
یادداشت	نمایه.
موضوع	ایران -- تمدن -- تاثیر یونان
موضوع	ایران -- تمدن -- تاثیر روم
موضوع	ایران -- تاریخ -- پیش از اسلام
موضوع	ایران -- روابط خارجی -- روم
موضوع	روم -- روابط خارجی -- ایران
موضوع	یونان -- روابط خارجی -- ایران
موضوع	ایران -- روابط خارجی -- یونان
موضوع	یونان -- روابط خارجی -- ایران
شناسه افزوده	ارجمند، جمشید، ۱۳۱۸، مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۸۸: ۹ و ۲ ت / DSR۶۵
رده بندی دیویی	۹۵۵/۰۰۷۲۰
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۰۴۸۱۵۰

www.tabarestan.info  
تیرستان



## ایرانیان، یونانیان و رومیان

لگاهی به داد و ستد فرهنگی میان ایران و یونان و روم

ژوزف ویسهوفر

ترجمه جمشید ارجمند

چاپ اول: ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

طراح گرافیک: علی بخشی

ناظر چاپ: مجتبی مقدم

حروفنگاری: شبستری؛ لیتوگرافی: ارغوان

چاپ: شمشاد؛ صحافی: مهرآیین

حق چاپ و نشر محفوظ است.

خیابان ملاصدرا، بزرگراه کردستان شمالی، بن بست یکم، پلاک ۱۱

تلفن: ۸۸۸۷۲۴۹۹ - ۸۸۷۸۵۲۰۵ تلفکس: ۸۸۸۷۲۴۹۹

E-mail: info@farzanpublishers.com

www.farzanpublishers.com

## مجموعه مطالعات ایران باستان

ایران هزاران سال تاریخ مداوم دارد، تاریخی سترشمار از فراز و نشیبهای عبرت آموز.

در این میان یکی از بارزترین جلوه های فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین دوران باستان است، دورانی شکوهمند که تمدن بشری را پربارتر کرد و بر غنای آن افزود.

هدف از «مجموعه مطالعات ایران باستان» آن است که ترجمه مهمترین و تازه ترین آثار برگزیده راجع به ایران باستان را از هزاره های دوردست ماقبل تاریخ تا زوال ساسانیان، در دسترس فارسی زبانان قرار دهد. و نیز با نشر آثار تألیفی ایران شناسانه برجسته که تاکنون منتشر نشده اند، کمبود اطلاعات راجع به ایران باستان را جبران کند و با نشان دادن وضع کنونی مباحث تحقیقی، بر علاقه و توجه به تاریخ و زبان و دین و هنر ایران باستان بیفزاید، و از این راه شناخت مبهم و محدودی را که امروزه بر حوزه های تحقیقاتی درباره ایران سایه انداخته است، به شناختی آگاهانه و پذیرشی پویا بدل نماید و بر ماهیت فضای تحقیقات تاریخی و فرهنگی اثر گذارد.

از آنجا که میراث ایران باستان کمتر مورد توجه بوده است، می کوشیم از یاری افراد ایراندوست و حمایت معنوی و مادی همدلانه آنها برای شناخت و نشر آثار ایران کهن بهره مند شویم، و در آغاز هر مجلد به نام آنان سپاسگزاری نماییم.

امید است «مجموعه مطالعات ایران باستان» که در واقع نگاهی گسترده و گشوده به تاریخ و فرهنگ و هنر و دین و زبان و ادبیات ایران دارد، موجب گسترش دانش ایران پژوهی و تمام دوستداران و شیفتگان فرهنگ ایرانی شود.

# مجموعه مطالعات ایران باستان

کتابهای این مجموعه در پنج بخش منتشر می شود:

## ۱) تاریخ ایران باستان

الف) تاریخ و هنر ایلامی، شوش هخامنشی

ب) تاریخ امپراتوری هخامنشی

ج) تاریخ سلوکیان

د) تاریخ پارتیان

ه) تاریخ ساسانیان

## ۲) تاریخ مذاهب باستانی ایران

الف) تاریخ زرتشتی

ب) تاریخ مانوی ها در ایران باستان

ج) تاریخ کلیسای نستوری در ایران باستان

د) تاریخ یهودیت در ایران باستان

## ۳) راهنمای مقدماتی زبانهای باستانی

الف) راهنمای زبان کهن و نوی اوستا

ب) راهنمای زبان پارسی

ج) راهنمای زبان سغدی

د) راهنمای زبان ختنی

ه) راهنمای زبان پهلوی

و) راهنمای زبان پارسی میانه و پارتی

## ۴) منابع مطالعاتی درباره ایران باستان

کتیبه های هخامنشی

کتیبه های بیستون، نقش رستم و تخت جمشید

## ۵) تاریخ ادبیات شفاهی سنتی

حماسه و تاریخ در ایران باستان

زیر نظر و با انتخاب :

مدیر مجموعه :

پروفسور ریچارد ن. فرای

کامران فانی

دانشگاه هاروارد

پروفسور اوتور شرؤ

به سرپرستی :

دانشگاه هاروارد

پروفسور محمدرحیم شایگان

تورج اتحادیه

دانشگاه لوس آنجلس



مشاوران علمی :

ژاله آموزگار

استاد دانشگاه تهران

بدرالزمان قریب

استاد دانشگاه تهران

حسین ضیایی

استاد دانشگاه لوس آنجلس

جواد نیستانی

استاد دانشگاه تربیت مدرس

داریوش شایگان

نشر فرزانه



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست

پیشگفتار مترجم	.....	یازده
پیشگفتار	.....	۱
فهرست نشانه‌های کوتاه آثار کلاسیک	.....	۷
فصل ۱ تاریخ باستان و شرق قدیم یا: دفاعیه‌ای برای تاریخی جهانی	.....	۹
خلاصه به زبان انگلیسی	.....	۲۶
فصل ۲ ایرانیان و یونانیان: اشاره‌هایی به یک رابطه فرهنگی بحث‌انگیز	.....	۳۱
خلاصه به زبان انگلیسی	.....	۵۵
فصل ۳ جنگهای مادها، نقطه عطفی در تاریخ	.....	۵۹
خلاصه به زبان انگلیسی	.....	۸۳
فصل ۴ تصویرهای شرق از نگاه رومیان و تصویرهای غرب از نگاه پارتیان در دوره اگوست	.....	۸۵
خلاصه به زبان انگلیسی	.....	۱۰۲
فصل ۵ یونانیان، رومیان و بیزانسیان در سنت ایرانی	.....	۱۰۳
خلاصه به زبان انگلیسی	.....	۱۲۱
کتابشناسی	.....	۱۲۳
نمایه	.....	۱۳۵

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## پیشگفتار مترجم

یوزف ویسهوفر<sup>۱</sup>، نویسنده کتاب حاضر، خاورشناس و بویژه ایرانشناسی است متفکر و بهتر از آن منصف با احاطه بر تاریخ باستان یونان و شرق. وی در کتاب ایرانیان، یونانیان و رومیان<sup>۲</sup> (*Iraniens, grecs et romains*) نخست به واقعیتهای مقدماتی مهمی اشاره می‌کند، مانند مهمل ماندن مطالعات تاریخی درباره شرق باستان در محافل علمی اروپا و سپس به لزوم از سرگیری این مطالعات و پر کردن خلأ موجود در این زمینه. ویسهوفر آنگاه در متن اثر به موضوع مهم و جالب ارتباطها و مناسبات فرهنگی و تأثیرگذاری میان تمدنهای ایران و یونان و روم پرداخته و این مسئله را شاید برای نخستین بار از زاویه شرق به غرب نگریسته، و خود در این مورد تأکید هم کرده است.

سنت جهانی بر این است که فرهنگ غرب بر پایه فرهنگ یونان قرار دارد و یونان همه دنیا را از این نظر، زیر نگین خود گرفته است. ویسهوفر با اطلاق این اعتقاد چندان موافق نیست، بویژه که این اعتقاد با حواشی و تفاخرهای غیر فرهنگی اغراق آمیز نیز همراه است؛ مثل ماجراهای تنگه ترموپیل و ماراتون در جنگ خشایارشا و یونان که هنوز هم ادامه دارد و آخرین نمودش را در فیلم (با درخواست پوزش) ابلهانه 300 به دنیا نمایاند و دنیا هم که

---

۱. یوزف ویسهوفر (Josef Wieshöfer) زاده ۵ آوریل ۱۹۵۱ در ویکده در ناحیه وستفالی آلمان، دانشمند آلمانی و استاد تاریخ باستان در دپارتمان کلاسیک دانشگاه کیل (Kiel) است. از شهرتی جهانی در زمینه تاریخ ایران پیش از اسلام و مسئله برخورد های میان یونان و روم و خاور نزدیک قدیم برخوردار است. معروفترین اثر او ایران قدیم (*Ancient Persia*)، (لندن - نیویورک ۲۰۰۱) است.  
کتاب حاضر، مجموعه‌ای است از ۵ کنفرانس که به دعوت و ابتکار بنیاد میراث ایران به ریاست احسان یارشاطر، در کولژ دو فرانس پاریس در سال ۲۰۰۳ برگزار شد.

2. *Studia Iranica*, Cahier 32, Association pour l'avancement des études iraniennes, Paris, 2005.

نه ضمانتی در این باره دارد، نه دلش برای حقیقت می‌تپد و نه اصلاً موافق موضعگیری درست و حقانی است، این فیلم را دید و دم برنیاورد. دنیا در این زمینه ما و حق ما را تنها گذاشته است. و این تنها ماندن، وظیفه ما را به عنوان ایرانی دشوارتر می‌کند. البته دانشمندان و تاریخ‌شناسانی همچون پیر بریان<sup>۱</sup> و یوزف ویسهوفر هستند که خردمندانه در برابر این جریانها ایستادگی می‌کنند. اما زدودن آثار این بیدادگریها آسان نیست زیرا متأسفانه بزرگانی در فرهنگ غرب وجود دارند که بویژه از قرن نوزدهم به تأیید این اعتقادات برخاسته‌اند مانند نیچه که همچون افلاطون به ایرانیان توپیده و شکست یونان را از خشایارشا، در جنگ ترموپیل، مصیبتی جهانی بر شمرده و آن را با شکست آلمان در جنگ ۷۱-۱۸۷۰ مقایسه کرده است.

ویسهوفر، کار را از تعریف شرق قدیم آغاز می‌کند و تاریخ آن را هم انضباطی علمی می‌شناسد و جایگاه آن را در تاریخ باستان تعیین می‌کند. آنگاه دلایل تاریخی و کنونی تشخیص شرق قدیم در تاریخ باستان را می‌آورد و سرانجام احتمالات و امکانات امروز پژوهش و آموزش تاریخ جهانی و تاریخ باستان را برمی‌شمارد.

ویسهوفر بر آن است که جنگ دوم جهانی و خط مشی حکومت رایش سوم به مسئله اعتقاد غرب درباره تفوق یونان و فرهنگ غربی دامن زده و متفکران آلمانی بر آن بوده‌اند که گرچه ایران، اصلی هندواروپایی داشت ولی در طول زمان، آمیزشها و همسایگی با نژاد سامی وضعیت فرهنگی این کشور را دگرگون کرد.

اما ویسهوفر ضمن طرح مسئله تاریخ جهان باستان، نشان می‌دهد که مسئله تقابل فرهنگ شرق و غرب از عصر هلنیسم پدید آمده است و جریان فرهنگی نیز تنها از غرب به شرق برقرار نبوده بلکه از شرق به غرب هم جریان داشته است. البته ویسهوفر با سعه صدر علمی خود می‌گوید که قصد ارزیابی دوباره شرق قدیم را به زیان یونان و روم ندارد بلکه برعکس امیدوار است بتواند نشان دهد که خاور نزدیک (شامل مصر) باید بخشی اصلی از تاریخ دنیای باستان باشد و درک فرهنگهای یونان و روم جز در درون محیطی بسیار وسیعتر از آنچه سنت محدود کرده و دربرگیرنده جهان شرق است، امکان ندارد.

---

۱. پیر بریان (Pierre Briant)، ایرانشناس و متخصص تاریخ ایران پیش از اسلام، استاد کولژ دو فرانس از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ دوران هخامنشی است. اثر جهانگیر او در این زمینه تاریخ امپراتوری ایران از کورش تا اسکندر است (*Histoire de l'Empire Perse, de Cyrus à Alexandre*) که از سوی نشر فرزانه روز به فارسی منتشر شده است.

ویسهورن نوشته است که بخشی از جهان آکادمیک (از جمله تاریخنگاران آلمانی) معتقد به شمول تاریخ جهان باستان بر تاریخ شرق باستان نیست ولی خود وی برای رفع این خلأ، تلاشی پیگیر را آغاز کرده است که برگزاری کنفرانس کولژ دو فرانس که حاصل آن چاپ کتاب حاضر است نتیجه نخستین آن است.

باری، دستاورد این کتاب را از این زاویه بنگریم که هرچند روابط و مناسبات کشورها در دوره باستان بیشتر منحصر به جنگها و برخوردهای نظامی بود ولی این قاعده بیشتر در مورد کشورهای کوچک یا ضعیف و کم فرهنگ صدق می کرد. قدرتهایی مانند ایران، یونان و روم در کنار جنگها، از مناسبات دوستانه و روابط صلح آمیز هم برخوردار بودند. این روابط که به نقل و انتقالات فرهنگی می انجامید از طریق رفت و آمد مسافران، مهاجران، بازرگانان، پناهندگان، بردگان و مانند آن برقرار می شد. یونان در سازمان کشوری خود از تعداد زیادی شهر- دولت (état-cité) تشکیل می شد که کمابیش از یکدیگر مستقل بودند و بزرگترینشان آتن بود. وجود این شهرها که به آنها پولیس گفته می شد، به روابط یونان و ایران، بویژه از جهت غرب به شرق، گسترش و گونه گونی می داد. پولیس های یونان گهگاه در میان خود دچار اختلافات و دشمنیهای می شدند، در نتیجه تعدادی از آنها خود به خود به جانب امپراتوری ایران متمایل می گشتند. رفت و آمد انواع شهروندان این شهرها یک جریان فرهنگی و دائم و دوسویه را بین دو کشور برقرار می کرد. این شهروندان یونانی را بیشتر، تبعیدیان سیاسی، پزشکان، پیشه وران و سربازان دستمزدبگیر تشکیل می دادند و ایران، یا امپراتوری هخامنشی (Impericum Achaemenidicum) برایشان حکم وطن دوم را داشت. این شهروندان در شرایطی آزاد با ایران رفت و آمد داشتند؛ در نتیجه سفیران تمدن و فرهنگ و علوم بین دو کشور بودند. گروهی دیگر هم بودند که در خدمت ایران قرار داشتند. مجموعه این وضعیت، این حقیقت را آشکار کرد که روابط و مناسبات فرهنگی، جریانی دوطرفه بوده و از نوعی مدارا از دو سو نیز برخوردار بوده است.

در تاریخ پیش از اسلام بزرگترین دشمن ایران، اسکندر مقدونی بود ولی همین اسکندر دشمن خونریز، در فرهنگ و سنت ایران دو چهره دارد که در یکی تا حد پیامبر، مقدس و محترم است و نامش را به خلاف انتظار، بر فرزندان این مرز و بوم گذاشته اند. یونان از طریق آن سفیران ناخواسته غیررسمی که یادشان کرده شد، بر معماری ایران بویژه در کاخهای شاهان اثر گذاشت. از سوی دیگر دنیای شرق در آن عصر برای گروههایی از

جوانان مرفه آتنی، نه دنیای دشمن، بلکه برعکس دنیایی خارجی، سعادت‌مند، آرمانی و جذاب جلوه می‌کرد. کالاها و محصولات شرقی و به‌طور خاص ایرانی، به‌ویژه کالاهای تجملی مانند پارچه‌های لطیف و ظرفهای شیشه‌ای گرانبها و چیزهای زیستی زرین و جواهرنشان، برای یونانیان اهمیت و ارزش داشت، در جریان بود و مالک عوض می‌کرد. پارس دوستی و پارس‌گرایی اشراف آتن تجارت تازه‌ای از این‌گونه کالاها را ایجاد کرده بود. مد پوشاک آتنی نیز تأثیرهایی از امپراتوری ایران برگرفته بود. از جمله یونانیان جامه‌های موسوم به کندیس (Kandys) یا اپاندیتس (Ependytês) را از ایران وارد کرده بودند. همچنین چتر سایبان را که در شرق، کالایی مردانه شناخته می‌شد، به عنوان نماد وضعیت زنانه وارد نمودند.

باری کتاب ایرانیان، یونانیان و رومیان نه تاریخی معمولی که سرگذشت مناسبات فرهنگی ایران و دنیای غرب باستان است.

چند نکته را هم در پایان این مختصر درخور یادآوری می‌دانم:

نام یونان با «هلن» همراه است. هلن نام یکی از شخصیت‌های اساطیری یونان است که یونانیان او را نیای خود می‌دانستند و هلنیسم (Hellénisme) نیز به مجموعه شیوه‌های زندگی و رفتار و تمدن و فرهنگ یونان گفته می‌شد و هلنوفیلی (Hellénophilie) شیفتگی و عشق به هلنیسم و هلنوفیل شخص دوستدار فرهنگ یونانی بود که این عبارت روی سکه‌های نخستین شاهان اشکانی و شاهان سلوکی ضرب می‌شد.

— اینکه در جاهایی، ویسپوفر به خدایان ایرانی اشاره می‌کند ناشی از نوعی خلط زبانی است. در میتولوژی ایران و بویژه در اوستا، مفهوم «خدایان» که اشاره به اعتقاد به چندخدایی است وجود ندارد، واژه‌ای که احتمالاً وجود داشته ایزد و ایزدان است که البته به معنی رایج خدای امروز نبوده است، هر ایزدی، متوکل بر نیرویی معنوی یا مادی بوده است. برای مثال، ایزدبانوی آناهیتا فرشته متوکل آنها...

برای پرهیز از دشواریهای مفهومی زبانی، واژه Perse و هم‌ریشه‌های آن به «ایران»، و نه پارس، ترجمه شده است.

— تفاوت مفهوم دو اسم «روم» و «رم» برای ایرانیان آشکار است. با این حال یادآوری می‌کنیم که تلفظ «رُم» (Rom) برای اشاره به شهر Rome پایتخت ایتالیاست و روم بویژه بعد از تشکیل امپراتوری روم شرقی در فارسی تلفظ Rûm را به خود گرفت. ویسپوفر خود در متن کتاب به این معنی اشاره کرده است.

— مترجم برای واژه رایج بین‌النهرین، برابر نهاد میان‌رودان را برگزیده و نه میان‌رود  
را، که گرچه دقیقتر است اما با توجه به وجود مصداقهای جغرافیایی امروزی، بهتر است  
از آن چشمپوشی شود.

سرانجام مترجم لازم می‌داند از نشر محترم فرزانه‌روز برای چاپ این کتاب مهم  
سپاسگزاری کند، بویژه از جناب آقای دکتر داریوش شایگان که متن کتاب را شخصاً  
برگزیده و به این قلم پیشنهاد کردند.

اما در پایان بر خود فرض می‌دانم از دوست بزرگوام سرکار خانم مینو فرشچی  
فیلمنامه‌نویس و سینماشناس ارجمند کشور به خاطر پیگیری مداوم و علاقه‌مندانه کار  
ترجمه کتاب سپاسگزاری کنم. به‌درستی اگر این انگیزشها و پیگیریهای ایشان که نتیجه  
علاقه خاصشان به موضوع کتاب و آگاهی از دشواریهای خاص کار ترجمه در برخورد با  
زنجیره‌ای از مسائل بغرنج زندگی این جانب بود، وجود نمی‌داشت، این کتاب هرگز به  
پایان نمی‌رسید. درود بر همت و پشتکار ایشان.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پیشگفتار

مناسبات و روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان ایران از یک سو و یونان، روم و بیزانس از دیگر سو، نه تنها حتا در عهد باستان به وسیله دست‌اندرکاران اصلی و همعصرانشان تجزیه و تحلیل، تفسیر و ارزیابی شده، بلکه از زمان پیدایی دانش اروپایی نقد تاریخ در آغاز عصر نوین، همواره موضوع تفکرات تاریخی قرار گرفته است. تا درازمدتی (و گاه امروزه روز هم) این پژوهشها به ندرت براساس نگرش شرق به غرب هدایت می‌شد و در آنها توجهی بسیار اندک به سنتهای متعدد شرقی نشان داده می‌شد. پنج کنفرانس مندرج در این اثر، برآنند که این خلأ را پر کنند و در عین حال نشان دهند که تاریخ آشنیای مقدم، و تاریخ روابط میان جهان ایرانی و جهان یونانی - رومی با همه گونه‌گونیشان، می‌باید به تمامی، جزء تاریخ باستان جای گیرند. کنفرانس نخستین ('تاریخ باستان و شرق قدیم، یا: دفاعیه‌ای برای تاریخی جهانی') دفاعیه‌ای است از تاریخ باستان، براساس تلقی از تاریخ باستان و تلقی در سطح جهانی، همزمان با دفاعیه‌ای از یک همکاری میان رشته‌های مرتبط با تاریخ و فرهنگ این دو جهان. این همکاری در عین حال بر آن است که توجیه کند چرا - در آلمان - تاریخ خاورمیانه باستان (شامل مصر) در برنامه‌های آموزشی از پیکره تاریخ باستان حذف شد و با رشته‌های دیگر (که بیشتر اوقات غیر تاریخی و با جهتگیری الهیاتی بوده)، در آمیخت، آرزوهای<sup>۱</sup> مرتبط در این مورد را در پیشزمینه قرار داد و قلمروهای پژوهشی نویی را تعیین کرد. در زمینه‌ای که اینجا بدان مشغولیم کمتر موضوعهایی تاریخی به اندازه مسئله اختلافات نظامی میان شاهان ایرانی سلسله هخامنشی و کنفدراسیون هلنی آغاز سده پنجم پیش از میلاد، این اندازه تا به امروز مورد مطالعه و تفسیر قرار گرفته است (موضوع سومین کنفرانس: 'آیا جنگهای مادها نقطه عطفی در تاریخ شمرده می‌شود؟' نام دارد). همچنانکه اشاره شده

است اینجا ضرورت دارد نگاهی تازه و انتقادی بر شواهد منتقل شده از عهد باستان و نیز بر کتابشناسی علمی موجود افکنده شود. این جنگها به درستی تا به امروز به عنوان عوامل تعیین کننده روابط ایران و یونان تفسیر شده‌اند و سبب آن را نیز نباید تنها وجود جمع کثیر معتقدان به این امر - و در عین حال اسطوره‌های تاریخی وابسته به آنها تا به امروز - دانست. کنفرانس چهارم (تصورات رومیان از شرق و تصورات پارتیان از غرب به زمان اوگوست) بیشتر به بررسی تعارضهای ایدئولوژیک بین غرب و شرق می‌پردازد تا به تعارضهای سیاسی و نظامی آنها. این کنفرانس کوشیده است تصورات رومیان از شرق و تصورات پارتیان از غرب به زمان اوگوست را معرفی کند و مبانی آنها را تعیین نماید. در این مناسبت، منظری از ویژگیهای 'هلن دوستی'<sup>۲</sup> پارتیان ارائه شده است. سرانجام، آخرین کنفرانس ('یونانیان، رومیان و بیزانسیان در سنت ایرانی')، تصویر غرب در سنت مردمی و فرهنگ ایرانی را برمی‌رسد. همسایگان و دشمنان واقع در غرب ایران در اینجا تحت اصطلاح 'روم' گردآورده شده‌اند که این به موضوع تاریخ جهان و تاریخ جامعه خاص آنها بازمی‌گردد (آن هم به شیوه‌ای گاه به طرز خارق‌العاده تصنعی (در آثار فردوسی و نظامی)). این سنت آنقدر نیرومند است که اشاره به نگاه و دیدگاه شمار وسیعی اشخاص در ارتباطات بین ایران و یونان/ روم عهد باستان تا به امروز را در بر می‌گیرد. در این کنفرانس همچنین بررسی می‌شود که شخصیت‌های تاریخی برخاسته از دو دنیا [جهان ایران و روم/ یونان] چگونه در درون این سنت (که تا درازمدتی به طور شفاهی منتقل می‌شد) تغییر ظاهر دادند یا به تمامی نابود شدند یا همپای چهره‌های افسانه‌ای ذوب گشتند. در این کنفرانس همچنین اصل و پایه افسانه تاریخی یک 'ایرانیّت' خارج از زمان همیشگی بررسی شده است.

این تمها موضوع پنج کنفرانس عمومی در چارچوب «دومین کنفرانسهای مطالعات ایرانی احسان و لطیفه یارشاطر» قرار گرفت که مؤلف افتخار ارائه آنها را بین ۱۷ و ۲۷ نوامبر ۲۰۰۳ در کولژ دو فرانس<sup>۳</sup>، در پاریس، داشت. مؤلف مایل است در اینجا از همه اشخاصی که به وی اجازه و امکان ارائه دریافتهای خویش از خصوصیت روابط میان ایران و یونان، روم و بیزانس به جمعی وسیع را دادند و در برگزاری کنفرانسها و مباحثات مربوط شرکت جستند سپاسگزاری نماید.

سپاسگزاری مؤلف بویژه از لطیفه و احسان یارشاطر (نیویورک) و «بنیاد میراث ایرانی»<sup>۴</sup> است که حمایت سخاوتمندانه‌اش برگزاری این کنفرانسها را ممکن گردانید.



مؤلف همچنین از اعضای واحد مختلط پژوهشهای ۷۵۲۸ «جهان ایرانی» (مرکز ملی پژوهش علمی، سوربن جدید - دانشگاه پاریس III، انستیتو ملی زبانها و تمدنهای شرقی، مدرسه کاربردی مطالعات عالی) در ایوری، که او را دعوت کردند و با تمام وسایل ممکن، هنگام اقامتش در پاریس یاریش دادند، برای انتشار کنفرانسها کمکش کردند و در بسیاری از نظریه‌های پیشرفته با وی مباحثه کردند، متشکر است. در اینجا، جا دارد که در مرتبه نخست از برنار هورکاد<sup>۵</sup> مدیر وقت واحد پژوهش، ریکا ژیزلن مدیر پژوهشهای مرکز ملی پژوهش علمی<sup>۶</sup> و دستیار ناشر کایه دو استودیا ایرانیکا<sup>۷</sup> و سرانجام فیلیپ هویز<sup>۸</sup>، دوست بزرگ مؤلف و مدیر کنونی واحد پژوهش «جهانهای ایرانی و هندی» نام برده شود. ایشان، نه تنها اداره مباحثات را در زمان کنفرانسها عهده‌دار بود، بلکه بارها دستنوشته‌های مؤلف را خواند و بررسی کرد. اشخاص دیگری از واحد باید مورد سپاسگزاری قرار گیرند: ژیوا وزل<sup>۹</sup> و بخصوص ماریا شوپه<sup>۱۰</sup> به خاطر استقبالی که از کار به عمل آوردند، کریستین ریویر<sup>۱۱</sup> و پوپک رفیع‌نژاد به خاطر حمایتشان از جریان آماده‌سازی و پیگیری کنفرانسها.

مؤلف همچنین سپاسهای گرم خود را از همکار و دوستش پیر بریان<sup>۱۲</sup> استاد کولژ دو فرانس و صاحب کرسی تاریخ و تمدن جهان هخامنشی و امپراتوری اسکندر که میزبان این مراسم بود اعلام می‌دارد. و سرانجام از خانم والرئ پاسکه<sup>۱۳</sup>، که اندیشه‌های مؤلف را از زبان آلمانی‌ای که بی‌گمان فهم آن جز برای اهل تخصص آسان نبود به فرانسه‌ای سلیس ترجمه کرد سپاسگزاری می‌کند. همچنین جا دارد از میان شنوندگان کنفرانسها از اشخاصی که با طرح پرسشها و ملاحظات خود مؤلف را به بازنگری یا تدقیق در برخی افکار یا نظریات پیشرفته ترغیب کردند یا استقبال گرمی از وی به عمل آوردند نام برده شود، مانند: رمی بوشارلا<sup>۱۴</sup>، فیلیپ ژینیو<sup>۱۵</sup>، فرانتس گرونه<sup>۱۶</sup>، کلاریس هرنشمیت<sup>۱۷</sup>، کریستل و فلورانس ژولین<sup>۱۸</sup>، ژان کلنس<sup>۱۹</sup>، پیر لوریش<sup>۲۰</sup> و ابولؤلؤ سودآور. این روزهای ماه نوامبر در پاریس، برای مؤلف فراموش‌ناشدنی‌اند و محبت‌های هریک از اشخاص یادشده در این موضوع سهمی بسزا دارد.

این اثر به لودولف کوخنوخ<sup>۲۱</sup> صاحب شایسته کرسی تاریخ قدیم دانشگاه هاگن<sup>۲۲</sup> (وستفالی) تقدیم می‌شود. او در فاصله سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ مدیری بسیار مشوق و شایسته بود و مؤلف از حمایتی که وی در طول دوره‌ای دشوار در بسیاری زمینه‌ها به عمل آورد سپاسگزار است. این کتاب همچنین بزرگداشتی است از خاطره آبه فرانتس اشتوک<sup>۲۳</sup>

#### [ ۴ ] ایرانیان، یونانیان و رومیان

(متولد ۱۹۰۴ در نهایم - هوستین<sup>۲۴</sup> و درگذشته در شارت<sup>۲۵</sup>، ۱۹۷۴)، فرزند زائرلاندا<sup>۲۶</sup>، سرزمین مؤلف. فرانتس اشتوک که صدمین سالروز زادنش را چندی پیش جشن گرفتیم و همیشه شیفتگی خاصی نسبت به فرانسه، فرانسویان و فرهنگ آن داشت، در تیره‌ترین روزهای تاریخ آلمان همچون فرشته‌ای بود در دوزخ، نشان از آلمانی دیگر و بهتر.

کی‌یل<sup>۲۷</sup>، مه ۲۰۰۵

1. Les desiderata
2. Philhellénisme
3. Collège de France
4. Persian Heritage Foundation
5. Bernard Hourcade
6. Centre Nationale de Recherches Scientifiques (CNRS)
7. Cahiers de Studia Iranica
8. Philip Huyse
9. Živa Vesel
10. Marie Szuppe
11. Christine Rivière
12. Pierre Briant
13. Valérie Pasquet
14. Rémy Boucharlat
15. Philippe Gignoux
16. Frantz Grent
17. Clarisse Herrenschmidt
18. Christelle & Florence Julien
19. Jean Kellens
20. Pierre Leriche
21. Ludolf Kuchenbuch
22. Hagen
23. Abbé Frantz Stock
24. Neheim-Hüsten
25. Chartre
26. Sauerland
27. Kiel

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست نشانه‌های کوتاه آثار کلاسیک

Amm. Marc. = Animien Marcellin

Aristophane

*Ach.* = *les Acharniens*

Aristote

*Pol.* = *Politique*

Cass. Dio = Dion Cassius

Diod. = Diodore de Sicile

Eus. = Eusèbe de Césarée

*de Const.* = *Vie de Constantin*

Hdt. = Hérodote

Ioh. Mal. = Jean Malalas

Ios. = Flavius Josèphe

*Antiq. Jud.* = *Antiquités Judaïques*

Iust. = Justin

Petr. Patr. = Pierre le Patrice

Platon

*Mx.* = *Ménéxénos*

*Phdr.* = *Phèdre*

Plin. = Pline l'Ancien

*Nat. Hist.* = *Histoire Naturelle*

Plutarque

*Mor.* = *Ceuvres Morales*

Poseid. = Posidippe

*R. Gest. div. Aug.* = *Res Gestae divi Augusti*

Stat. = Stace

*Silv.* = *les Silves*

Suét. = Suétone

*Aug.* = *Auguste*

*Tib.* = *Tibère*

Tac. = Tacite

*Ann.* = *Annales*

Thuc. = Thucydide

Vell. = Vélleius Paterculus

*CIL* = *Corpus Inscriptionum Latinarum*

*DK* = H. Diels - W. Kranz, *Die Fragmente der Vorsokratiker*, 3 vols., Berlin, 1985 (= 1952).

*FGrH* = F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, Berlin, 1923 sqq.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل ۱

# تاریخ باستان و شرق قدیم یا: ستان دفاعیه‌ای برای تاریخی جهانی

۱

در بهار سال ۲۰۰۳ از دوست فرانسوی - و میزبانم در کولژ دو فرانس - پیر بریان کتابی دربارهٔ داریوش سوم<sup>۱</sup> به عنوان هدیه دریافت کردم. این کتاب که دارای بیش از ۶۰۰ صفحه و محتوایی استثنایی از غنا و عنوان گویای داریوش در سایهٔ اسکندر<sup>۲</sup> است، امکان ترسیم و تصویر جنبه‌های اساسی گفتار مرا فراهم خواهد کرد. با این حال از شما به این سبب پوزش می‌خواهم که در این گفتار بیش از آنکه پاسخی بدهم، سؤال مطرح می‌کنم. در واقع رهیافتهای مختلف و فراوانی در این مورد وجود دارد و اندیشه‌هایم در این قلمرو هنوز متوقف نشده است. سه نکتهٔ مقدماتی را هم اضافه می‌کنم: نخست اینکه وقتی در سخنم که خواهد آمد، نام 'شرق قدیم' را می‌برم منظورم ترجمهٔ اصطلاح انگلیسی The ancient near east است که مصر را هم دربر می‌گیرد. با این حال مثالهای تاریخی که خواهم آورد به طور عمده مربوط است به شرق فرات. دو دیگر اینکه، من در مقام تاریخنگاری آلمانی در حوزهٔ دوران باستان، پیش از همه، با عادات و روشهای دانشگاهی کشور خود خو گرفته‌ام و اگر بیشتر با این روشها و عاداتها انطباق دارم تا عاداتها و روشهای فرانسوی، بر من خرده نگیرید. با این حال بر این اعتقادم که در مورد من، نقاط مشترک بین فرانسه و آلمان اهمیت بیشتری دارند تا وجوه اختلاف آنها. بدین قرار امیدوارم که

توجهاتم بتوانند در حال حاضر به پاریس هم فرصت و امکان اندیشیدن دربارهٔ تلاشها و هدفهای تاریخ باستان را بدهند. و سرانجام، سدیکر: در آنچه خواهد آمد من قصد ارزیابی دوبارهٔ شرق قدیم را به زیان یونان و روم ندارم. برعکس امیدوارم بتوانم نشان دهم که خاور نزدیک باید بخش اصلی تاریخی از دنیای باستان باشد و به درستی نمی‌توان فرهنگهای یونان و امپراتوری روم را جز در درون محیطی بسیار وسیعتر دریافت. همچنین، توجهی که می‌بایست بنابر آن خود را به ضرورت اکید واقعیت فراوانی داده‌های تحلیل کردنی در تاریخ باستان محدود کرد، با مسئلهٔ حقیقی برخورد ندارد. دوره‌هایی که در جریان آنها سلسله‌های مقدونی یا رومی تاریخ خاور نزدیک باستان را به شیوه‌ای قطعی رقم زده‌اند، تنها دوره‌های مربوط نیستند. این نکته در مورد دوره‌ها، همچون دورهٔ تاریخ کهن یونان که در جریان آنها نفوذ فرهنگی شرق بر فرهنگهای غرب به شکلی آشکار ظاهر می‌شود، صادق است. یا دربارهٔ دوره‌هایی که در جریان آنها، مانند عصر هلنیسم، دادوستد فرهنگی بین شرق و غرب در جهات مختلف، عامل تعیین‌کنندهٔ یک عصر کامل بود. یا همچنین دوره‌هایی که در جریان آنها نیز مانند عصر امپراتوری روم، سهم شرق در دادوستدهای فرهنگی به کمک جریان نیرومند تجارت با شرق یا به سبب اهمیت فزایندهٔ مذاهب مبتنی بر رستگاری، بسیار اهمیت دارد؛ نیز، دوره‌هایی که در جریان آنها همچون در شمال غربی هند، در عصر کوشانیها ستهای غربی و شرقی همزیستیهای شگفت‌آوری پدید می‌آوردند.

باری به داریوش سوم و اسکندر بازگردیم: در آن هنگام، آخرین پادشاه مهمترین امپراتوری شرق قدیم، نتوانست از سایهٔ اسکندر مقدونی خارج شود. به همین طریق فرهنگهای شرق قدیم - به رغم تلاشهای جدی چند تن از همکاران من در این زمینه - تاکنون در آلمان، بیشتر به صورت فرهنگهایی حاشیه‌ای، در سایهٔ فرهنگهای یونان و روم باقی مانده‌اند. در این حال، حتا آنان که هیچگاه تاریخ شرق قدیم را از دیدگاهی علمی ننگریسته‌اند غالباً بر این باورند که می‌توانند به داوری‌ای دست یابند که بنا بر آن، این بخش از تاریخ باستان نمی‌بایست در برنامهٔ مطالعات تاریخ باستان قرار گیرد.<sup>۳</sup> همچنین این نکته که در هنگام برگزاری آخرین گردهمایی تاریخنگاران آلمانی در حال، در ۲۰۰۲، ابراز تأسف شد از اینکه تاریخ فرا اروپایی از سوی پژوهشگران آلمانی بررسی نشده است، وجود حاشیه‌ای آن را در دل جامعهٔ تاریخنگاران و احتمالاً در میان مخاطبانی وسیعتر ثابت می‌کند.



کتاب «بریان» نخستین تک‌نگاری منتشر شده دربارهٔ داریوش سوم است. این امر به‌خوبی نشان می‌دهد که بسیاری موضوعهای متعلق به تاریخ و فرهنگ آسیای پیشین در دورهٔ باستان، با یا بدون ارجاع به غرب، امروزه همچنان منتظر یک بررسی نخستین یا یک ارزشیابی دوباره هستند، و این، در پرتو سنت موجود غالباً وسعت‌یافته‌ای به شکل قطعی در سمت شرق و در چارچوب یک رهیافت تاریخی جهانی جای دارد. این ملاحظه بویژه برای شرقی عصر بعد از اسکندر ارزش دارد که اهل حکمت و باستان‌شناسان یا نویسندگان تاریخ دورهٔ باستان خود را در مورد آن چندان با صلاحیت یا علاقه‌مند نمی‌بینند.

فرصت بازگشت به دلایل این بی‌توجهی بسیار جالب تاریخ و فرهنگ شرق قدیم را خواهیم داشت. کم و کاستیهای پژوهش تاریخی در بسیاری زمینه‌های تاریخی و فرهنگی شرق چندان نامفهوم و درک‌ناشدنی است که شاید به استثنای مصر یونانی - رومی، هیچ فرهنگ باستانی در دنیا نباشد که همچون فرهنگ میانرودان (بین‌النهرین) به کمک هزاران گواهی مکتوب و نتایج کاوشهای باستان‌شناختی بسیار تأثیرگذار، دریافت منظری مقایسه‌پذیر با ساختارهای سیاسی، قضایی و اجتماعی و الگوهای توسعهٔ فرهنگی نخستین دولتها و جامعه‌ها را امکان‌پذیر کرده باشد. افزون بر آن، هزاران گواهی مربوط به دوره‌های میانرودان همچنان در خاک کشور عراق یا در قفسه‌های موزه‌ها و فهرست جایگاههای باستانی نیازمند حفاظت پنهانند. این فهرستها که به وسیلهٔ ادارهٔ عتیقات (عراق) از سالها پیش تهیه شده و شامل تقریباً ده هزار جایگاه باستانی شناخته شده است تنها بخشی از بناهای واقعی و خرابه‌های جایگاههای باستانی را دربر می‌گیرد و این غیر از جایگاه‌های باستانی کشف نشده است. تاریخ سومریان، اکدی‌ان، بابلیان، عموریان، کاسیان، پارتیان و ساسانیان که سلسله‌های آنها تعیین‌کنندهٔ نقشهٔ سیاسی میانرودان پیش از اسلامی است، قطعهٔ شورانگیزی از تاریخ جهان را تشکیل می‌دهد. بخصوص از نیمهٔ سدهٔ نوزدهم که کاوشهای باستان‌شناختی محلی و کشف خط میخی، فرهنگهای میانرودان را به سخن آوردند و بابل حمورابی و بخت‌النصر را جانشین بابل کتاب مقدس کردند. این امر همچنین تصویر شرق در سنت بومی را با تصویر شرق در سنت توراتی و سنت یونانی - رومی به چالش درآورد. کافی است معرفی تاریخ شرق قدیم در آثار تاریخنگاران عصر روشنگری سنت گوتینگن، در پایان سدهٔ هجدهم، یا در دستنامه‌های نخستین نیمهٔ سدهٔ پیشین، با تازه‌ترین کارهای همکارانی مانند یرولد کوپر (Jerrold Cooper)، فرانسیس یوآیس، هربرت هونگر (Herbert Hunger) یا هانس یورگ نیسن (Hans Jörg Nissen)

مقایسه شود؛ آنگاه پیشرفت بزرگ شناختها، خواه در سطح روش و خواه در سطح محتوا که مشخص‌کننده جستجوی قلمرو تحقیق و نیز جستجوی متن‌شناختی و جستجوی تاریخی است، فهمیده خواهد شد.

بیر بریان نشان می‌دهد که چگونه و چرا – در سنت اروپایی – داریوش سوم، به غلط، به صورت تیپ نمونه فردی مردد، بی‌حمیت و ضعیف شناخته می‌شود. اما در عین حال تیپ نمونه فرمانروای خودکامه شرقی هم هست. اینجا باید به یاد آورد که رفتار تاریخی اروپایی با تاریخ شرق باستان تا مدت‌های دراز رفتار «خاورشناس وار» به معنای مورد نظر ادوارد سعید<sup>۴</sup> بود. گرایش ضدآسیایی تیپ آرمانی «استبداد شرقی» که از متسکیو به بعد شناخته می‌شود و هنوز هم در بخش وسیعی از مخاطبان، حضوری خطرناک دارد؛ توصیف «ایستا»ی اقتصادها و دولتهای شرقی، تصویرهای کلیشه‌ای از انسان شرقی همواره خیانتکار و حرمسراهای آکنده از تحریکات، در این مورد مثالهایی واضح است. خاورشناسی باید همچون جنبه‌ای از آفرینش یک هویت غربی نگریسته شود که قلب آن به عنوان نقطه تحرک و آرمانی، در پیشروی آگاهانه یک باستانیت کلاسیک<sup>۵</sup> می‌تپد. به شیوه‌ای که دوست فرانسوی من، ادامه زندگی داریوش و اسکندر را در سنت تاریخی غرب و شرق، مستند می‌سازد، می‌توان از خود پرسید چگونه و چرا از آغاز سده نوزدهم، بخصوص در آلمان، شرق قدیم به عنوان موضوع و مایه پژوهش یا معرفی، از علوم باستان‌شناختی کنار گذاشته شد و این مهم منحصراً بر عهده برنامه‌ها و در ادبیات علمی رشته‌های زبان‌شناسی تاریخی و باستان‌شناسی تخصصی شرق نهاده شد.<sup>۶</sup>

سرانجام، اسکندر و داریوش از نظر نظامی و ایدئولوژیکی در رقابت بودند. سؤال مربوط این است که بدانیم فرهنگهای یونان و روم و خاور نزدیک باستان و مصر چگونه، در نهایت، یکی در ارتباط با دیگری قرار گرفته‌اند. در اینجا، دیگر از مدت‌ها پیش این سؤال مطرح نیست که آیا به‌طور کلی، یک «شرق در غرب» وجود داشته و آیا فرهنگهای شرقی قدیم – چنانکه اخیراً تأیید شده است<sup>۷</sup> – در عهد باستان به حقیقت اینقدر کم حضور داشته‌اند که در سنتهای روحانی ما نتوانسته‌اند به‌شمار گرفته شوند؟ این مسئله از زمان مطالعات انقلابی والتر بورکرت و دیگران<sup>۸</sup>، هرچند در همه پیکره تاریخ هلنیستی یا یونانی کهن مشاهده نشود، یا حتا اگر از نظر نمونه‌شناسی یا واقعه‌نگاری سعی شود این نفوذ و تأثیر محدود گردد، حل شده است؛ و حتا اگر چنین به نظر برسد که خیلی از همکاران، حاضر به پذیرفتن این حالت نیستند مگر به قیمت یک افزایش فوق‌العاده

دستاوردهای یونانی.<sup>۹</sup> با این حال، نباید تنها «شرق در غرب» را در نظر گرفت، بلکه باید «غرب در شرق» را هم در نظر داشت. این امر در دهه‌های گذشته بارها آزموده شده است. در اینجا تنها کافی است به نتایج پژوهشهای باستان‌شناختی در پاسارگاد، سلوکیه و نسا، یا در خلیج فارس، دریای سیاه و آسیای مرکزی که همکاران فرانسوی مانند رمی بوشارلا، ژان - فرانسوا سال، پل برنار یا پیر لوریش در آن مشارکت بسیار داشته‌اند اندیشیده شود. در اینجا پرسشی بنیادی مطرح می‌شود: آیا تاریخ شرق قدیم، تأثیر خود روی یونانیان و رومیان را تنها به طور نسبی در نظر می‌گیرد؟ یعنی در نهایت به عنوان مرحله پیش - تاریخ اروپا؟ سرانجام منظور این است که دریافته شود آیا تاریخ شرق قدیم از خصلت لازم برای آنکه به صورت یک ابژه (مشروع) پژوهش و آموزش تاریخ باستان درآید برخوردار هست؟ این سؤال چنانکه اخیراً اوته فره‌ورت نشان داده است<sup>۱۰</sup> دست‌کم در آنجا که تاریخ هویت‌های اروپایی ثابت می‌کند که تصویرهایی که اروپا از خود به دست می‌دهد و تصویرهایی که اروپا از خارجیان به دست می‌دهد همواره در تعارض با «دیگری، درون - و برون - اروپایی» متبلور شده است. تجربه‌های مربوط به اختلاف، اساس و مبنای حس تعلق اروپایی است؛ در عین حال تفسیر و تعبیر این اختلافها تعیین‌کننده محتوای آن چیزی است که به طور خاص اروپایی شناخته می‌شود. آنچه اروپا می‌نمایند، بستگی دارد به تقابلهایی که اروپاییان به سمت آنها می‌روند و فقط تصویرهایی که برای خود و تعیین سرنوشت خود برگزیده‌اند.<sup>۱۱</sup> چیز دیگری هم بر این افزوده می‌شود. درک و دریافت اروپا از یونان باستان، که از نظر جغرافیایی پیوسته در حال رشد و گسترش است هیچ مرجع فرهنگی یا سیاسی معادلی ندارد. به فکر هیچ یونانی باستان نمی‌رسید که «اروپایی» بیندیشد یا در جهتی که این اصطلاح این روزها پیدا کرده است، اروپایی عمل کند. اگر در آن زمان چنین پیش می‌آمد که فرد یونانی به مفهوم سیاسی یا فرهنگی وسیعتری پردازد در وهله نخست به پاتریس (patris) یعنی به شهر اصلی رجوع می‌کرد (و ۸۰۰ تا از این شهرها در یونان بود) تا به دنیای دولتهای یونانی یا هلنیکون (hélénikon).<sup>۱۲</sup> اروپا بی‌گمان عمیقاً ریشه در میراث باستان دارد. البته چهره‌های تاریخی مانند «میلیتاد، تمیستوکل، لئونیداس و پریکلس»<sup>۱۳</sup> شخصیت‌هایی اروپایی نیستند و مکانهایی همچون اسپارت یا آتن، دلفس و ترموپیل‌ها نیز جاهایی نیستند که برای اروپا جزو خاطره باشند.

درواقع بحث درباره رابطه شرق - غرب، ریشه در بحثهای دیگری دارد. بحثهایی که

درست در این ایام با شور و گرمای خیلی بیشتری درمی‌گیرد و در این حال که به نوشتن این سطور مشغولم مرا به این سؤال از خود وامی‌دارد که نکند دارم به میدانی مین‌گذاری شده رانده می‌شوم. از این رهگذر، بحثهای زیر مورد نظرم است: آیا اساساً شرق قدیم به معنای اخص وجود دارد؟ دامنه‌اش از کجا تا کجاست؟ تاریخش چگونه تنظیم شده و به چه زمانی پایان می‌گیرد؟ حتا اگر پاسخ به این سؤالات برای بعضی تاریخنگاران باستان بدیهی باشد، تاریخنگاران در میان خاورشناسان متخصص عصر باستان، به شکلی روزافزون در این روزها بر سر پاسخ به سؤالات یاد شده کار می‌کنند؛ از خلال سؤالات مربوط به مکان و زمان، موفق به فهماندن هرچه بیشتر و بهتر تنوع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شرق قدیم می‌شوند و تحولات تاریخی را روشن می‌سازند. بخصوص اختلافات جغرافیایی، آب و هوایی، اقتصادی و فرهنگی را در درون مناطق وسیع شرق و بین آنها، در سه منطقه فرهنگی میانرودان جنوبی (بابل)، میانرودان شمالی (آشور و مناطق غرب فرات) و سوریه/فلسطین. از سوی دیگر، چنین است مورد مصر در مغرب، آناتولی در شمال غربی و ایران در شرق که دیگر نمی‌توان آن را به آسانی همچون فضای جغرافیایی، مردم‌شناختی و فرهنگی همگونی تلقی کرد. این پرسشها وابسته به مسائل زیر است: از سویی تاریخنگاران باستان و مصرشناسان، مدتی دراز با دریافتی اصالت‌گرا به خاطر تشریح و تجزیه برخورد‌های میان غرب و شرق و فرهنگ جایگزین اصطلاح مطرود «عامه» کار کردند. از سویی دیگر واژه فرهنگ غالباً فقط در کنار واژه هنر، ادبیات و علوم انسانی و اجتماعی می‌نشست و با نمایندگی فرهنگی با سطح بالاتر، عنوان فرهنگ توده را از خود برداشت. قلمروهایی مانند علوم طبیعی یا فنی، همچنانکه ایجاد شهرها یا محصولات مورد مصرف روزانه و نیز برنامه‌های زیرساختاری مثل ساخت و نگهداشت راهها، کانالها یا روشهای آبیاری بدین قرار غالباً برکنار ماندند. این جنبه اخیر - از نگاهی عمومی - مدتی دراز، مانع از یک ارزیابی درست محصولات فرهنگی مصر قدیم و میانرودان قدیم شد. این موضوع از سویی دیگر ناشی از این امر است که در درون دوره‌ها و فضاهای جغرافیایی غالباً به ظرائف پرداخته نشده است و همواره معیارهای ارزیابی خاص، برحسب محتوای تاریخی مربوط به کار نرفته است. بعلاوه این ادراک ویژه از فرهنگ غالباً مانع در نظر گرفتن ارزش دقیق و درست آن در تاریخ باستان، تنوع سنتها و هویتها و نیز فرایندهای انتقال فرهنگ و پدیده‌های برابندی در کشورهای خاور نزدیک باستان شده است. بدین‌قرار در ایران و میانرودان، از قبل از حمله اسکندر، برخی قومیتها یا

اقلیتهای فرهنگی و / یا مذهبی، گاه از نسلها پیش به این سو در همسایگی تنگاتنگی می زیسته اند. فرایندهای انتقال فرهنگ از هر نوع و با عمقی کمابیش زیاد وجود داشته و به وجود خود ادامه داده است شهرهایی مثل بابل، سلوکیه - دجله، اکباتان یا بلخ و نیز مناطقی روستایی مانند شوش یا شاراسن (Characène) (؟) یکسره به صورت دارالفنونها و دارالمعارفها درآمدند و ظلم و جفا بود اگر آنها در برخورد با هلنیسم و از نظر فرهنگی و مردم شناختی همگون با دوره هلنی قرار داده می شدند و همچون ایرانیان یا حتا شرفیان تعریف می گشتند.

سؤال دوم ما این است: سرانجام، منطقه ها و تمدنهایی که فرهنگهای شرقی قدیم با آنها در ارتباط بودند کدامها بوده است؟ البته بسیاری محورهای ارتباطی و توسعه ای که از جانب پادشاهیهای آشوری، بابلی و ایرانی و فرهنگهای برخاسته از این سرزمینها به سوی غرب می رفته، وجود داشته است. اما آنها که در درون این مناطق باقی ماندند یا دورتر، به سمت شرق کشیده شدند خیلی بیشتر بودند و با این حرکت، در فضا و زمان، مرزهای دیگری جز آنها را که بدان عادت داریم درنوردیدند. بدین طریق تاریخ شرق قدیم در نخستین وهله «پیش تاریخ» خاور نزدیک اسلامی است حتا اگر جدایی معمول تاریخ شرق بین تاریخ معروف به شرق قدیم و تاریخ آخرین امپراتوریهای بزرگ پیش از اسلامی - امپراتوریهای هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی - از نظر مفهومی، رشته باریک از نظر جغرافیایی میان تاریخ شرق قدیم و تاریخ اسلام را قطع کرده باشد. بعلاوه جاده کُندر، بخش شرقی جاده ابریشم و اقیانوس هند، یعنی راههای ارتباطی خاور نزدیک به سوی جنوب عربستان یا به سوی آسیای شرقی و آسیای جنوب شرقی راههای ارتباطی ای بوده اند دست کم به همان اندازه قسمتهای انتهایی غربی جاده های شاهی هخامنشی، گذرگاه فرات یا منطقه دریای سیاه، مفید و معنی دار.

سوم، این سؤال نهایی و غایی است که تاریخ خاور نزدیک باستان از چه صلاحیتی سرچشمه می گیرد؟ از آغاز مطالعه شرق قدیم، به این زمینه از خلال علم زبان شناسی تاریخی و باستان شناسی پرداخته می شود، همچنانکه این امر غالباً در نهادینه کردن دانشگاهی مواد شرق قدیم ظاهر می شود. یک دیسیپلین، یا انضباط تاریخ شرق قدیم که از نظر دانشگاهی سر در آبخور انستیتوهای تاریخی دارد، به معنای واقعی جز در ایتالیا و لهستان وجود ندارد. کسی نمی خواهد اشخاص نا آشنا به زبان شناسی را رخصت به معرفی تاریخ خاور نزدیک باستان دهد. درست است که صلاحیت زبان شناختی شرط

اصلی کار تاریخی است، ولی این دو صلاحیت، مشابه هم نیستند. یک شکل تاریخی ویژه که پرس و جوی تاریخی را می آموزد، ظرفیت ساخت الگوها را منتقل می کند و امکان کسب یک بازتاب متدیک یا روشمند تاریخی را پدید می آورد. در نتیجه، زبان شناسی تاریخی و تاریخ باید با هم شریک و متحد شوند تا هر دو به کار گرفته شوند. در این مورد باید اهمیت سنت نانوخته را که ارزش خاص منبع را دارد و مستلزم صلاحیت پژوهش ویژه است فراموش نکرد. از دیگر سو کمیت خارج از حد و معیار زبانها و سیستمهای نوشتاری در دنیای معروف به شرق قدیم - که متنوعترین مسائل به کمک آنها برشماری نجومی از لوازم نوشتاری نوشته شد - ولی همچنین بناهای متعدد، لوازم هنری و معمولی که از حفاریها به دست آمده از مدتها پیش در کنار متخصصان، به صاحبان تجربه های عمومی هم نیازمندند تا گذشته از نگاه دقیق به یک متن یا تصویر، از نگاهی کلی و عمومی هم استفاده کنند. خاورشناسان باستان، مصرشناسان، ایران شناسان، باستان شناسان آسیای متقدم و تاریخنگاران باستانی با هم رقیب نیستند بلکه شریک و همکارند و خواهان چنین شراکتی هستند، چنانکه در دهه های اخیر پژوهشهای راجع به هخامنشیان که مهمترین مرکزش پاریس بوده و رهبری آن را پیر بریان استاد کولژ دو فرانس بر عهده دارد، آن را ثابت کرده است. در حالی که تا جنگ دوم جهانی تفوق پیوسته آشکار یونانیان چه نظامی و چه فرهنگی به این سنت داده می شد که عادات، افکار و احساسات ایرانیان (که خصلت هندواروپاییشان باعث تشخیصشان می شد)، به شکلی قطعی تغییر صورت داده است و زیر نفوذ فرهنگهای سامی میانرودان، سوریه و فلسطین، توجه و ملاحظه فزاینده و رشدیابنده شواهد شرقی، به زیان آنها، امروز به ظهور امپراتوری هخامنشی به عنوان یک نظام سیاسی انعطاف پذیر، چند فرهنگی و چند قومیتی و مفتخر به کسب موفقیت های بسیار، همراه با تولیدی هنری و سرشار از زندگی انجامیده است. از این دیدگاه، تعارض هخامنشیان با کنفدراسیون هلنی، در جنگهای معروف به مادی که در مرکز اپوزیسیون شرق - غرب قرار داشت، در این منظر خاور نزدیک، به تعارضهایی مرزی البته با اهمیت ولی نه آنقدر که برای تاریخ و امپراتوری ایران تعیین کننده باشد بدل شد و جایگاهی کم اهمیت تر یافت. از یک دیدگاه روشمند، این همه به معنی آن است که برای فعالیتهای علمی دربرگیرنده دوره های برخورد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عمیق بین شرق و غرب و برای انتقال نتایج آنها به خارج، به درستی نیاز به حضور متعادل کننده یک تاریخنگار دوران باستان هست که یک پایش در هریک از دو دنیا باشد - یا بهتر بگوییم - یک

همکاری بین انضباطی عمیق با یک عامل ترکیب‌کننده تاریخ قدیم وجود داشته باشد. من نکته‌های آغازین خود را به پایان رساندم. در صفحه‌های آینده به سه جنبه‌ای که برشمردم خواهم پرداخت: نخست: تعریف تاریخ شرق قدیم به عنوان انضباط و جایگاه در تاریخ باستان. دودیکر دلایل و حجت‌های تاریخی و کنونی تشخیص شرق قدیم در یک تاریخ باستان. و سرانجام، سدیگر، احتمالات امروز پژوهش و آموزش تاریخ جهانی و تاریخ باستان.

۲

همچنانکه پیش از این، تأکیدی دوباره کردیم، به دلایل مختلف، مسئله ما، تعریف جغرافیایی و وقایع‌نگاشتی از شرق قدیم است: از نظر جغرافیایی، میان‌رودان و مصر دو منطقه اساساً متعلق به شرق قدیم را تشکیل می‌دهند؛ هم به دلایل تاریخی و هم به دلایل مربوط به انتقال به نسبت مداوم و سیال سنتها. مناطق همسایه این سرزمینهای بزرگ کاملاً ناهمگن و بسیار متفاوت و متنوع، مانند ایران، آناتولی یا نوبی موضوع پژوهشهای «مطالعات خاور نزدیک قدیم» قرار گرفته‌اند، مطالعاتی درباره دوره‌هایی دارای سستی مکتوب. پس نتیجتاً تعیین‌کننده اهمیت تاریخ این مناطق دلایل واژگانی و زبان‌شناختی تاریخی است نه تاریخی. درست است که منطقه سوریه و فلسطین به شکلی فزاینده جلب‌کننده توجه مطالعات شرق قدیم بوده است، ولی در اینجا مرز قدیم علمی میان علوم توراتی و مطالعات شرق قدیم یا مصرشناسی، تا امروز هم وجود دارد. گروه پژوهش چندجانبه که در پاریس برگرد وجود ژوزت الایی (J. Elayi)<sup>۱۴</sup> و ژان ساپن (J. Sapin) و مجله ترفات<sup>۱۵</sup> تشکیل شده، پروژه‌ای نمونه‌ای را شکل بخشیده است. اگر یافته‌های باستان‌شناختی را مورد نظر قرار دهیم، میدان تحقیق تا عربستان، ارمنستان و آسیای مرکزی گسترده خواهد شد. میزان تعلق و وابستگی اینها به شرق قدیم بیشتر مبتنی بر رویدادهای تصادفی تحقیق باستان‌شناختی است تا بر مبنایی علمی. سرانجام، تعریف شرق قدیم امروز هنوز به این نکته وابسته است که بدانیم چه مناطقی وابسته به غرب پیش از یونان در نظر گرفته می‌شوند. تصمیم به اینکه تاریخ شرق قدیم همچون یک دوره پیش از تاریخ اروپا و تاریخ دنیا همچون تاریخ هگلی تمدنهایی که ریشه در خاور نزدیک دارند ولی ادامه خویش را در مغرب گذرانده‌اند، تلقی شود، دو تحول فاجعه‌بار داشته است: در مورد نخستین، مطالعات شرقی باستانی، غالباً از چشم‌اندازی اروپایی تحلیل شده است،

یعنی در ارتباط با یونان و سنت یهودی - مسیحی. آلفرد هویس این مدل اروپایی را چنین تشریح کرده است: «تاریخ جهان از آن زمان شبیه نوعی دو امدادی است. مسابقه در شرق آغاز می‌شود، از غرب باستان می‌گذرد و با تاریخ اروپا به پایان می‌رسد. تاریخ جهان همواره در جایی جریان می‌یابد که شاهد وجود داشته باشد. آن کس که از شاهد عبور کند، زنده می‌ماند، اما تاریخش به پایان می‌رسد.»<sup>۱۶</sup>

تحول فاجعه‌آمیز دوم این امر است که خاور نزدیک باستان (چنانکه قبلاً هم یادآوری کرده‌ایم) چه در سطح فکری و چه در سطح دیسیپلین، از خاور نزدیک اسلامی بریده شد. «دو امدادی» در کنار ضرورت فعلی شروع ساختن پژوهشهای خاص آن، مسئولیت آن را دارد که امروز هنوز خاور - باستان‌شناسان بسیاری، وقتی اکتشافات تازه‌ای از نظرگاه کتاب مقدس آشکار می‌شود، یا هنگامی که تأثیرات خاور نزدیکی بر دنیای یونانی دیده می‌شود، شادی ویژه‌ای حس می‌کنند هرچند که این خاور - باستان‌شناسان به درستی بر استقلال میانروان تأکید بگذارند، شرق قدیم هنوز امروزه نیز به معنی هگلی کلام، همچون مرحله‌ی کودکی تاریخ بشریت است. تأثیرات مصری بر یونان، دست‌کم در امریکا به کمک مارتین برنال و جایگزینانش اینک سیاست‌زده شده و بیش از آن، ساده‌انگار گشته است. سخت درخور توجه است که افریقاباوران (Afro-Centristes) در پی آنند که بر اهمیت تمدن افریقایی مصر تأکید ورزند و آن را همچون منبع الهام آغاز تمدن اروپایی معرفی کنند.<sup>۱۷</sup> به‌رغم ناسیونالیستهای معتقد به محوریت قوم و دانشمندان از نظر سیاسی صحیح، مردمان عصر باستان به ندرت مانعی را بر سر راه مرزهای فرهنگی و استفاده از فرهنگهای بیگانه می‌دیدند. تنها نتایج کاوشهای نسا در ترکمنستان بود که امکان داد این پیشداوری کنار گذاشته شود که پارتها ادراک صحیحی از فرهنگ و تعلیم و تربیت یونانی نداشتند و «هلن دوستی» (فیلهلنیسم) آنها تنها دلایل سیاسی داشت.<sup>۱۸</sup> و کاوشهای آنتونیو اینورنیتزی (A. Invernizzi)، پل برنار و دیگران بود که آشکار کرد یونانیهای سلوکیه دجله یا «آی خانوم» در بلخ، تنها از سنتهای خاص خودشان استفاده نمی‌کردند، بلکه همچنین میراثهای فرهنگهای بومی را نیز به کار می‌بردند تا بتوانند زندگی مطبوعی در حدود نیازها و انتخابهایشان فراهم آورند.<sup>۱۹</sup> سرانجام برای ذکر آخرین مثال، مارگارت میلر توانست به شیوه‌ای مؤثر، چند سال پیش نشان دهد، اشراف آتنی چگونه در سالهای ۴۳۰ و ۴۲۰ ق.م، نشانه‌هایی مشخص‌کننده از دنیای دشمن (پارس) به کار می‌بردند تا خود را در دل جامعه مساواتی وطن خود هرچه بیشتر برجسته نشان دهند.<sup>۲۰</sup>



تاریخ شرق قدیم که تاکنون بررسی شده باید همچنان با مشکلات دیگری مبارزه کند (وان دو میروپ هم به خوبی بر این نکته تأکید کرده است): بدین قرار، تنها دوره بندی - آشنا برای ما - که بر اساس شواهد باستان‌شناختی (میانرودان) یا توالی سلسله‌های پادشاهی (مصر) تاریخ این دو منطقه است، ضعیفها و کمبودهایی دارد در حالی که تصور می‌شود تاریخ میانرودان دچار یک گسستگی است - به علت تناوب کنترل سیاسی این منطقه بین مردمان مختلف به نظر می‌آید که تغییرات سیاسی، اجتماعی، مذهبی و مردم‌شناختی اساسی هم در آن پدید آمده است - تاریخ مصر در جریان سده‌ها، به وضوح از ثبات بیشتری برخوردار بوده و از تغییرات در امان مانده است. این جریان تنها از پایان عصر مصر، در زیر تسلط اقوام خارجی تغییر کرده است. ولی این ظاهر چنانکه امروزه می‌دانیم، فریب‌دهنده است. چنین است که (همان‌طور که مؤلف خود چند سال پیش نشان داده است)<sup>۲۱</sup> دوره پارسی-هخامنشی تاریخ میانرودان از تداوم، بیشتر برخوردار است تا از گسستگی. همچنین است که حتی جانشینان مقدونی هخامنشیان کوشیدند در آنجا هم مانند ایران، از طریق تکیه بر بومیان - طبق سنت قدیم - چنین بنمایانند که طالب هیچ چیز جز خیر و صلاح کشور و اشخاص نیستند. موضوع ناگشوده‌تر (که غالباً پذیرفته شده است) مسئله دانستن زمان پایان تاریخ شرق قدیم است: اینچنین، تاریخ مصر تحت سلطه مقدونیان - رومیان - بیزانسیان، قبل از هر چیز، بخشی از تاریخ خود مصر است، نه تاریخ یونان یا روم، هرچند مصرشناسان، معمولاً سال ۳۳۲ قبل از میلاد را به عنوان تاریخ مرجع برای روکردن نشانه دو امدادی به تاریخ‌نویسان باستان می‌شناسند، و موضوع اصلی تحقیق را تاریخ هلن‌گرایی (هلنیسم) یا تاریخ امپراتوری روم می‌دانند (با در نظر گرفتن همه مخاطراتی که این جابه‌جایی مرکز توجه دربر دارد) در مورد مسائل مربوط به تاریخ خاور نزدیک، باز اردوکشی اسکندر است که بیشتر اوقات همچون خط تقسیم به کار می‌رود و در این باره که تقریباً همه معرفیهای تاریخ شرق قدیم (حتا تاریخ انتقادی وان دومیه روپ)<sup>۲۲</sup> دیرترین زمان پایان را سال ۳۲۳ و بسیاری دیگر حتا ۵۳۹ پیش از میلاد می‌دانند بی تفاوت و اعتنا نمی‌ماند. آخرین امپراتوریهای بزرگ ایرانی هخامنشی، پارتی و ساسانی و امپراتوری سلوکی مقدونی که از فرهنگهای ماقبل خود بریده بودند (و با این حال بسیار به آنها وابسته بودند و به زندگی از خلال آنها ادامه می‌دادند) به عنوان فرهنگ خط میخی یا فرهنگهای پیرامونی دنیای یونانی - رومی، در زمینه رشته‌هایی علمی به آن فرهنگها پیوستگی داشتند. از این جریان، نتیجه‌هایی

تأسف‌بار پدید آمد: خاور نزدیک قدیم، در دوره بعد از ۵۳۹ یا ۳۲۳ پیش از میلاد، در مطالعات شرق قدیم یا باستان‌شناسی آسیای متقدم مورد غفلت قرار گرفته اما در عوض ارزش حقیقی خود را در تاریخ باستان هم بازیافته است. در همین حال، چنانچه پیش از این هم تأکید شده، پیوند بین تاریخ شرق قدیم و تاریخ اسلامی گسسته است. در مورد تاریخ باستان، گذشته از مسئله مفهوم هلن‌گرایی که حتا در عصر بعد از استعمار کاملاً خالی از خصوصیت یونانی‌مداری یا حتا اروپامداری نیست، جستجوی هلن‌گرایی بدون شناخت تاریخ خاور نزدیک قدیم عملی نیست، این شناخت نه تنها به دوره هخامنشی بلکه به دوره‌ای بسیار جلوتر از ۵۵۰ پیش از میلاد برمی‌گردد. از این گذشته، این شناخت باید افق زمانی و مکانی خود را گسترش دهد، نه آنکه محدودش کند. بدین قرار، مناطق آسیای مرکزی هم به آی‌خانوم و امپراتوری یونانی - بلخی می‌پیوندد. باید موضوع فرستادگان آشوکا و منافع سلوکی در خلیج فارس به مگاستن افزوده شود.<sup>۲۳</sup> و با مسئله تجارت دریایی بطلمیوسی، موضوع هند که در نزد دریانوردان عرب جنوب شناخته شده بود مطرح گردد.<sup>۲۴</sup> نیز با بازرگانان پارسی و پالمیر، چین و عربستان پیش آورده شود.<sup>۲۵</sup> میانرودان، بعد از مرگ اسکندر به «نقش» خود در تاریخ جهان ادامه داد. یوآکیم اولسنر، خاورشناس دانشگاه اینا، این مطلب را اخیراً به شکل مؤثری در یک تحقیق کوتاه دانشگاهی ارائه کرده است<sup>۲۶</sup>: تا پایان دوره پیش از اسلامی، میانرودان به صورت منطقه‌ای علمی و دانش‌خیز باقی ماند. در این منطقه عناصر فرهنگی یونانی - رومی، ایرانی، یهودی، مسیحی حتا بابلی یا مرتبط با ستهای دیگر، به شکلی جذاب در برخورد با یکدیگر بودند. این همکار ما از سوی دیگر، مثل بعضی دیگر تا آن زمان، توجه خاصی به عصر متأخر فرهنگ بابلی نشان داد. عصری که انگیزه دیگران برای جستجو و تحقیق، مسائل زبان‌شناختی یا مفهومی بود، هرچند بسیار دیر یا بسیار محدود. در آلمان، نوید کرمانی، دانشمند اسلامی و روزنامه‌نگار، و ولف لپنیس (Lepenis) جامعه‌شناس، با مبانی محکمی به دفاع از فرهنگهای اسلامی، یهودی و مسیحی شرقی پرداختند تا به تجدید حیات جسمی و فکری این فرهنگها و نمایش اهمیت اساسی میراث یهودی و اسلامی برای فرهنگ اروپا دست زده باشند.<sup>۲۷</sup> در اینجا یادآوری می‌کنیم که میانرودان ساسانی عهد باستان متأخر، سرزمین تغذیه‌کننده مهمی بود که در آغاز دوره اسلامی، در آن مسیحیان، یهودیان و مسلمانان می‌توانستند اندیشه یک سنت تقسیم شده میان مذاهب و فرهنگهای مختلف را توسعه دهند و آن را به فراسوی دوره‌ها و مرزها منتقل کنند.

نکته آخر در مورد تلاشهای قدیمتر در کار نگارش یک تاریخ آسیای متقدم و مصر، این است که در این تلاشها، سهمی کافی به فضاهاى درونی، عوامل منطقه‌ای و بین فرهنگی داده نشده است. میکرو تاریخ، یا تاریخ خرد وابسته به تاریخ کلان، به شیوه‌ای که الیزابت فاودن در صومعه سن سرجو، در داخل منطقه مرزی ساسانی - بیزانسی به کار برد<sup>۲۸</sup>، می‌تواند به گسترش نگاه و بینش، از مرکز به بیرون کمک کند و در برابر مفهوم فرهنگی ذات‌باور (و کلیت‌باور essentialiste, holistique) بایستد. دوباره با کمک مفهوم پیدایش‌شناسی قومی (ethnogenèse) می‌توان به پشت سر گذاشتن مفهوم کهنه مردم - قوم دست یافت، همچنانکه دو نویسنده تاریخ عصر باستان، روبرت رولینگر (از دانشگاه اینسبروک) و ووتر هنکلیمان (از دانشگاه لید) که آشورشناس هستند، انجام دادند.<sup>۲۹</sup>

### ۳

دلایل تاریخی که موجب حذف شرق قدیم از عرصه پژوهشهای تاریخی عصر باستان در آلمان شد چه بود؟ چرا در این وضعیت خاص، به رغم تلاشهای ادوارد مه‌یر و یاکوب بورکهارت و عقاید آلفرد هویس، کارل کریست و دیگران هیچ تجدیدنظری نشده است. این مسئله به ساختار کنونی سمتهای علمی من که در آن فقط پیش‌بینی یک کرسی برای تاریخ باستان شده که به برخوردهای شرق - غرب در عصر باستان می‌پردازد، نسبت داده می‌شود. چنانکه می‌توان تصور کرد؛ مؤلف خود صاحب عنوان چنین کرسی‌ای نیست، اما موظف به آموزش تاریخ باستان در همه وسعت آن است حال آنکه بیشتر همکاران این زمینه، محدود به عرصه یونان و روم هستند. این درست است که خود وی از این وسعت دامنه کار، تفسیری رضایتمندانه دارد. حتا اگر در تعریف تاریخ عصر باستان، مانند تاریخ دنیای یونانی- رومی همواره به استانداردهای تاریخی اجتناب‌ناپذیری مانند استانداردهای صلاحیت زبان‌شناختی رجوع شود، چنین دلایلی هیچگاه تعیین‌کننده و قطعی نیستند. اما در آلمان، وضع از نگاهی تاریخی برعکس است - همچنانکه اکهارت، مه‌یر، سویفلهوفر و کریستف هاچر اخیراً گفته‌اند<sup>۳۰</sup> - ادراک تاریخ باستان را فریدریش اوگوست ولف به عنوان یک برنامه در ۱۸۰۷ در «معرفی علوم عصر باستان» (*Darstellung der Alterthums-Wissenschaft, Berlin*) مطرح کرده است - تا آن زمان فرهنگهای شرقی بویژه در چارچوب دوگونه تاریخ جهانی بررسی می‌شد: تاریخ مقدس مسیحی که نه باستانیّت را می‌شناخت و نه شرق را، ولی در آن مردمان شرق چارچوبی

تاریخی را برای تاریخ امت خداوند تشکیل می‌دادند، تاریخ دنیای سیاسی عینی / عقلایی را که در آن ملت‌های شرق نقش بد را داشته‌اند و مشارکشان در تعالیم مذهبی، در نظریه دولت و فضای علمی و فلسفی، همچنین در اخلاق بی‌رنگ بوده است. در همین حال، تفکر درباره اقوام شرق قدیم به سبب تصویر ملت‌های شرقی معاصر، مغشوش شده بود. آرنولد هرمان لودویگ هرن استاد دانشگاه گوتینگن در معرفی فرهنگ‌های شرقی بیشتر نقش خنثی دارد، حال آنکه او، که نخستین بار تاریخ باستان را نوشت (و تا مدت‌ها این نقش انحصاری را داشت) راضی به تفسیر تنوع اشکال سیاسی در درون شمای پیش‌رونده ارزش‌های فرهنگی نشد. او کوشید این تنوع اشکال سیاسی را برحسب محتوای جغرافیایی، مردم‌شناختی و تاریخی آنها توضیح دهد. در مفهوم علمی عصر باستان و لفظ، که در حقیقت یک مردم‌شناس فلسفی است و از چشم‌انداز ناتاریخی (anhistorique) عصر باستان دفاع می‌کند، اقوام شرق قدیم (با احتساب عبریان)، از تاریخ شرق قدیم تبعید شده‌اند، زیرا به رغم برخورداری از درجه‌ای از تمدن (civilisiertheit) دارای فرهنگ معنوی بالایی (höhere Geisteskultur) نبودند. همچنین در شرق، فاقد ادبیاتی بودند که فراتر از هدف‌های اداری و ضروریات دیگر یک طبقه اجتماعی خاص (amtliche zwerke und Nothdurften (kaste) باشد. به عبارت دیگر تنها شهروندان آزاد قادر به گزینش آزاد فنی بودند. از آنجا که فردیت یک ملت با درجه فرهنگ آن رشد می‌کند، می‌توان اقوام شرق را با یک عبارت جمعی، مشخص کرد، مانند 'ملت‌های شرقی'. سرانجام برای ضبط تحقیق در علوم باستان‌شناختی در طبقه علوم فلسفی به منظور دادن مرکزیت و هویتی به آن، باید برای شرق، تمایزی در زبان، ذهنیت و کاربردها دست‌وپا کرد؛ تمایزی که امروز هم هنوز بسیاری از نویسندگان تاریخ عصر باستان به آن وابسته‌اند. در آغاز قرن نوزدهم، برای جریان علمی وابسته به نام ولف و نیز بارتولد گنورگ نیبهر و دیگران، نابود کردن مدل تاریخی جهانی تطبیقی مربوط به آرنولد هرمان لودویگ هرن و ساکت کردن مؤلف «ایده‌هایی درباره سیاست، حمل و نقل و تجارت متحول‌ترین اقوام دنیای قدیم» *Ideen Über die politik, den verkehr und den Handel der vornehmsten völker der alten welt, Göttingen, 1793-1796*

کاری به نسبت آسان بود.<sup>۳۱</sup> مورد نیبهر به طور خاصی جالب است، زیرا تغییری در مدل‌واره (پارادایگم) را بسیار آشکار در درون خانواده خود نشان می‌دهد: شناخت و مهر پدر او کارستن نیبهر سیاح بزرگ قرن روشنگری، برای شرقیان معاصر او روشن و

تاریخ باستان و شرق قدیم... [ ۲۳ ]

محسوس شد؛ بی طرفی او را شرقیان بها دادند – چنانکه متن سفرنامه هایش و زندگینامه‌ای که پسرش درباره او نوشته گواهی می‌دهد. اما دانستنی است که پسرش از قدردانی و محبت شرقیان نسبت به او سهمی نداشت.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پانوشتها

1. Briant 2003

2. *Darius dans l'ombre d'Alexandre*

۳. تازه‌ترین رویکرد آلمانی به تاریخ باستان (Wilbelawer 2004) بر این است که بدون در نظر گرفتن هزاره دوم از مبحث خارج شده است (و علاوه بر آن، تقریباً بی دلیل به مناطق واقع در فراسوی مرز مشخص نشده دنیای یونانی-رومی توجه کرده است).

۴. درباره اصطلاح خاورشناسی (orientalime) و دستاوردهای آن در علوم باستان‌شناسی، و بویژه درباره نقد این مفهوم و گسترش بعدی آن، نک به Hauser 2001a.

5. Hauser 1999, 1239.

6. Hauser 2001b, 85-92; 2001c.

7. Vössing 2000, 55-57.

8. Burkert 2003 (و نوشته‌های دیگر)

9. Hauser 2001b.

10. Frevert 2003, 25.

11. Funke 2002.

12. Hauser 2001a, 1241.

13. Van de Mieroop 1997.

14. Josette Elayi.

15. Transeuphratène.

۱۶. هوس (Heusse) (۱۹۷۶؛ تجدید چاپ ۱۹۹۵، ص ۶۱۲).

۱۷. مقالات بسیاری در Lefhowitz/Rogers, 1996، سعی در جلب توجه به این موضوع

کرده‌اند.

18. Wiesehöfer 2000.

19. Invernizzi 1995 a,b; Bernard et al 1973.

20. Miller 1997.

21. Wiesehöfer 2002 b.

22. Sherwin-White/Kuhrt 1993; Wiesehöfer 1996.

23. Van De Mieroop 2003.

24. Salles 1994; Wiesehöfer 1998a.

25. Wiesehöfer 1998b.

26. Oelsner 2002.

27. Kermani/Lepenies.

28. Fowden 1999.

29. Rollinger 1999; Henkelmann 2003.

30. Meyer Zwiffelhöffer 1995.

از همکارم سویفلهور فر سپاسگزارم که دستنویس خود را در اختیارم گذاشت.

31. Niebuhre 1813/1848, 58-107.

## خلاصة متن انكليسي فصل اول

The aim of this article is not to upgrade the Ancient Near East within Ancient History at the cost of Greek and Roman history. Rather its intention is to show that the Near East must be an integral part of a history of Antiquity, that the civilisations of Greece and the Imperium Romanum become truly comprehensible only when seen within a much larger environment. This holds true, by the way, not only for periods in which Macedonian or Roman dynasties, for example, had a decisive influence on the destiny of the Ancient Near East; it also applies to periods in which, such as in Archaic Greece, the cultural influence of the Orient on the cultures of the Occident was evident, in which, as in Hellenistic times, West-East and East-West cultural exchange became, as it were, a defining quantity of an entire epoch, in which, as in the time of the Roman emperors, thanks to the markedly developed trade with the East or the steady rise in the importance of Near East redemptive religions, the eastern share in cultural contacts cannot be overlooked, in which, as in North West India of the Kushans, western and eastern traditions experienced surprising symbioses.

Firstly, some preliminary remarks: – 1. Despite serious efforts on the part of individual colleagues to the contrary, the civilisations of the Ancient Near East still persist to date (in Germany) as rather fringe civilisations overshadowed by Greece and Rome. – 2. Numerous items of Ancient Near Eastern history and culture, with or without reference to the West, are still awaiting initial examination or to be re-appraised in the light of more available tradition, whose volume meanwhile has grown tremendously in the East, and within the framework of a universal history approach (for example, the Orient of the post-Alexandrian time). The desiderata of historical research in numerous fields of Ancient Near Eastern history and culture are all the more inconceivable as there are no ancient civilisations in the world, apart from Greco-Roman Egypt perhaps, which, thanks to hundreds of thousands of writings and decidedly impressive archaeological findings, give us such a comparably thorough insight into the political, legal and social structures and into the pattern of cultural development of early states and societies as the civilisations of Mesopotamia. – 3. Studies of the history of the Ancient Near East were for a long time “orientalistic”, in the sense proposed by Edward Said. – 4. It must be asked how and why as of the early 19<sup>th</sup> century, especially in Germany, the Ancient Near East as a subject of study and interpretation was removed from Classical Studies and Ancient History and isolated to the curricula and academic literature of the philological and archaeological



disciplines of the Orient. – 5. What is the relationship of the Greek and Roman civilisations to those of the Ancient Near East and Egypt and vice versa? Although new and surprising confirmation of the “Orient in the Occident” and the “Occident in the Orient” has been experienced in manifold ways, the question arises whether history of the Ancient Near East is a legitimate research and study subject of Ancient History only in conjunction with its influence on Greeks and Romans and its moulding by them, i.e. ultimately as the early history of Europe. In this respect, one must consider namely that on the one hand Europe’s image of itself and of foreigners always crystallised in a confrontation with European and non-European ‘others’, that a constantly expanding geographical meaning of Europe in Ancient Greece never correlated with a corresponding cultural or political reference to Europe.

The discussion on the relationship of Orient and Occident is however ‘embedded’ further in other debates: – 1. Does *the* Ancient Near East exist at all? How far does it extend, how is its history to be classified and when did it come to an end? Linked to these types of question is the problem that scholars of Ancient History and the Ancient Near East and Egyptologists on the one hand worked for a long time with a practically essentialist or holistic idea of culture in their description and evaluation of cultural contacts between East and West, and that “culture”, as it were, became a metaphor for the now unusable term “people”. On the other hand, “culture” was often used to refer exclusively to art, literature and “the humanities” and as a “higher culture” stood apart from “mass culture”. Fields of study such as natural sciences and engineering but also the design of cities or products of daily use as well as infrastructural projects were mainly excluded. Furthermore, this specific idea of culture only all too often prevented the multitude of traditions and identities as well as transcultural processes and syncretistic phenomena in the countries of the Ancient Near East from being considered duly in Ancient History. – 2. With which regions and civilisations did the civilisations of the Ancient Near East actually have contact? In addition to relations to the West, there are those which remain within the regions or lead even further to the East and, in doing so, cross borders both in space and time with which we are not familiar: Thus, to begin with, the history of the Ancient Near East is the pre-history of the Islamic Near East. – 3. In whose sphere of competence does the history of the Ancient Near East lie? Scholars of the Ancient Near East, Egyptologists, scholars of Iranian studies, Near Eastern archaeologists, scholars of Ancient History should not be competitors but partners, each one with specific capabilities. The academic study of times of intense political, economic and cultural contacts between the Orient and Occident

and the imparting of the results to others requires outright a scholar of Ancient History who has a footing in each of the two worlds or, even better, requires intensive interdisciplinary teamwork with a component of Ancient History.

The second part of the article attempts to portray why, in Germany, the Ancient Near East was ruled out as a genuine research subject of Ancient History and why such a development has not been able to be revised up to the present. Up to the beginning of the 19<sup>th</sup> century, the history of oriental civilisations was treated mainly within the framework of two types of universal history: the Christian history of salvation, which knew neither 'Antiquity' nor 'Orient', but in which the oriental peoples formed the historical framework for the history of the people of God; and the enlightened, political world history where the oriental peoples did not come off well as their contribution to religious enlightenment, to the theory of the state, to learnedness and philosophy and to morality was viewed as being slight. At the same time, observation of the peoples of the Ancient Near East was clouded by the way contemporary oriental nations were viewed. Arnold Herrmann Ludwig Heeren, lecturing in Göttingen, was less depreciative (than, for example, Voltaire and Herder) in his portrayal of oriental cultures: He, as the first person (and for a long time the only one) to write a universal history of ancient times, endeavoured not simply to fit the diversity of political forms into a culturally appraisable progress pattern but to explain them based on their geographical, ethnographical and historical circumstances. It was not essential historical standards such as that of language proficiency but the alleged apparent lack of a higher intellectual culture that then moved Friedrich August Wolf in 1807 to banish the peoples of the Ancient Near East from the history of classical antiquity. In other words: Only free citizens are able to create free arts. As the individuality of a nation also rises along with its level of higher culture, the 'peoples' in the East can be degraded and known collectively as 'oriental nations'. Finally, in order to justify Classical Studies as a philosophical science, to give it a centre and identity, a difference in language, mentality and customs, for which the Orient is accountable, must be created, a difference about which many scholars of Ancient History feel the same even today. When hermeneutic reservations disappeared during the course of the 19<sup>th</sup> century, the model of philologically stamped Classical Studies was transformed immediately into oriental philology which was establishing itself. Moreover, in Classical Studies, the philosophical view of history in the sense of a history of the progression of mankind turned out to be an obstacle for the integration of the new oriental philology and history. In addition to pragmatic viewpoints such as the increasing

specialisation of this branch of academic science and the enormous expansion of knowledge about traditions, exclusion received new impetus as a discourse on the Orient became hidden beneath a racial discourse about Aryans and Semites. Even Eduard Meyer, although he viewed oriental society as an integral part of a history of classical antiquity, always remained true to an evolutionary history of the progression of mankind: Postulating an antithesis of "theologically biased culture" (Orient) and "most liberal intellectual movement" (Greece), he denied that the Ancient Near East had a great "inner value" and significant "historical influence" and declared the history of Greek civilisation to be the nucleus of a history of classical antiquity. It is true that Meyer's contemporary, Max Weber, in his offer of typological comparisons, did open up the possibility of renouncing the subservience of oriental cultures in the context of European history; however, its subservience to a European way of understanding historic reality was retained.

What chances does the subject of Ancient History now have of a potential universal history orientation? This orientation is absolutely imperative for the history of ancient West-East and East-West cultural encounters as it opens up prospects which other disciplines of history first have to tap laboriously by crossing national or continental borders. By studying ancient and post-ancient images of the foreigner (indeed, even those of eastern origins) or ancient concepts of the 'outside world' and 'counter world', it affords insights into contexts relating to the history of the mind, mentality and ideology. In this way, the contemporary ethnographic outlook of what is foreign could make way for today's ethnological and cultural anthropological view of what is totally or "familiarily foreign". And the western reception of the Orient which is so manifold and comprehensive, whether in literature and music, visual art and architecture, will become truly comprehensible in its requirements and its 'base in reality' only due to the universal history approach to research. Furthermore, present historical myths which are anchored in antiquity and where the historical element still exercises great power could thus be exposed as projections, for example, the ideal reference Greeks make to classicism which is still virulent in Greece today, European myths of origin and attempts to invoke identity, but also the idea of an essentially unchanging 'Iranism' which is still nurtured in Iran today. Similarly, analytical efforts to record historical features more precisely and to reconstruct historical processes in a manner suitable to the time and region could be intensified. Having a footing both in a 'familiar' culture and in a more 'foreign' one enables one in the final run not only to reflect on the real and the presently highly topical historical legacy of Greek culture, i.e. political theory and

practice (by the way, the reference to Rome, on the other hand, seems to me, and to Marie Theres Fögen, to be in substance extremely complex and problematic), it also is the prerequisite for a transculturally comparative historiography as pleaded by Jürgen Osterhammel for good reasons. We are not all able and will not be able to carry out such future-oriented Ancient History. However, each of us can contribute in many different ways to broadening the horizon of Ancient History again so that everyone can benefit from it: by furthering the interests of pupils in this subject, through cross-disciplinary exchange and cooperation, by placing ancient oriental and Egyptological themes on the curriculum for lectures. Unlike some decades ago, the chrestomathic and textbook requirements have never been as favourable.

## فصل ۲

# ایرانیان و یونانیان: اشاره‌هایی به یک رابطه فرهنگی بحث‌انگیز

۱

بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۷، در گویوان، واقع در ایالت خودمختار نینگ‌ژیا، شمال غربی چین، گورهایی به شکل تپه مربوط به دوره‌ای از سده پنجم تا هفتم بعد از میلاد کشف شد. در گور مربوط به سردار لی‌ژیان، در گذشته به سال ۵۶۹ میلادی در سن شصت و شش سالگی، تنگ نقره‌ای جالبی پیدا شد که بخشی از آن زرانود بود. این تنگ در شکل خارجی خود ظاهراً تأثیر از هنر ایرانی-ساسانی دارد، حال آنکه - بجز عناصری هندی - روح فرهنگ یونانی-هلنی بر مجموع آن حاکم است. صحنه تعارف سیب به آفرودیت از جانب پاریس، همچنین ربودن هلن به سمت تروا و بازگشت او نزد میناس در اسپارت<sup>۱</sup> بر این تنگ نمایش داده شده است. فرمانده پادگانی چینی در «دون هو آنگ»، بدون شک به واسطه تاجری سغدی - یعنی ایرانی - صاحب گلدانی قیمتی ساخت احتمالاً بلخ شد که از راه جاده ابریشم به جانب شرق آورده شده بود. گلدانی ساخت دوره ساسانی با نگاره‌های یونانی؛ به سختی می‌توان به شیوه‌ای مؤثرتر از این گلدان هنری، ترکیب عناصر هنرمندانه یونانی و ایرانی (و نیز هندی) و همچنین کاربرد غالب آنها را در محیطی چند فرهنگی مانند فرهنگهای جاده ابریشم نشان داد. این تنگ برای من کاربرد تجدید ارزیابی روابط فرهنگی میان ایرانیان و یونانیان و همچنین نمایش آنها را در پژوهش علوم باستان دارد.

اجازه دهید نخست نگاه کوتاهی به روابط ایرانیان و یونانیان در عهد باستان بیندازیم. این روابط با فتح پادشاهی لیدی به دست ایرانیان آغاز شد. در این جریان، شهروندان یونانی شهرهای حاشیه‌ای آسیای صغیر، مطیع کورش دوم، شاهنشاه ایران شدند. یونانیان آسیای صغیر غربی (و قبرس) بجز یونانیان میله تا زمان حمله دریایی اسکندر، همچنان در تابعیت ایران باقی ماندند تا هنگام طغیان یونی‌ها، و تا آن وقت از وضعیت سیاسی ممتازی برخوردار بودند. برعکس، یونانیان باقیمانده در تابعیت خاک اصلی، جزیره‌ها و سرزمینهای دیگر مدیترانه‌ای، هیچگاه به اطاعت شاهنشاه ایران درنیامدند جز تنها در دوره‌هایی کوتاه مدت (از جمله هنگام لشکرکشی داریوش اول و خشایارشاى اول). همچنین در اینجا باید بین شهرها (poleis)یی که اتحادی بر آنها تحمیل شد و شهرهایی که خود داوطلبانه (به هر دلیلی) جانب ایرانیان را گرفتند، تفاوت قائل شد. برخوردهای تبعیدیان سیاسی، پیشه‌وران، پزشکان و سربازان مزدور یونانی با ایرانیان، غالباً آزادانه برگزار می‌شد - [یادآوری کنیم که برای بسیاری از این اشخاص، امپراتوری هخامنشی (Imper-cum Achaemenidicum) حکم دایه یا وطن دوم را داشت اما برای اشخاصی که در جریان جنگهای ایران و یونان به جانب شرق رانده شدند (مثل برگزیدگان سیاسی ارتری یا میله) یا به اشکال مختلفی مجبور شدند به خدمت ایرانیان درآیند، وضع به گونه‌ای دیگر بود.

لشکرکشی اسکندر و سلطه جانشینان مقدونی او دوره نوینی در تاریخ روابط ایران و یونان گشود. سرانجام حضور یونانیان (یا مقدونیان) تا آسیای مرکزی و هند تثبیت شد. آنان مدتی اربابان کامل ساختارهای سیاسی خود (پادشاهی هند و یونان یا یونان و بلخ) بودند ولی غالب اوقات فرمانبرداران شاهان محلی می‌شدند؛ البته اینان نفوذ سیاسی انکارناپذیر و تأثیر فرهنگی درخور ملاحظه‌ای داشتند. همچنان، در دوره ساسانی، اشخاصی متعلق به فرهنگ یونانی، بر انتقال دانش و ستهای یونانی در سرزمینهای تحت اداره ساسانیان نظارت داشتند و از سوی دیگر، میانجی جریان افکار شرقیان به غرب بودند. بین اینان، شهروندان جوامع قدیم یونانی یا جوامع زیر نفوذ فرهنگهای یونانی-هلنی در شرق نیز حضور داشتند. سپس از سده سوم بعد از میلاد، گروههایی از افراد تبعیدی برخاسته از شرق امپراتوری روم به اینان افزوده شدند؛ سپس زندانیان جنگی، اعضای جوامع مسیحی غیر ارتودوکس (نامتعصب) مهاجر به ایران (نسطوریها،

مونوفیست‌ها) و فراریها را باید افزود. بیشتر اینان دارای ظرفیتها و استعدادهای خاصی بودند. ولی شاهنشاهی هخامنشی، لشکرکشی اسکندر و نیز برخوردهای تعارض‌آمیز یا صلح‌آمیز پی‌درپی در طول سده‌ها تنها تأثیرشان هدایت یونانیان به راههای شرق نبود. آنها همچنین ایرانیان را به راههای غرب رهنمون شدند.

حضور هر یک از این دو طرف، همچنین آیندگان و اخلافشان در دوره‌ای کوتاه و گاهی در جریان نسلهائی در برخی مطالعات نامشناختی، ادبی، کتیبه‌شناختی، و باستان‌شناختی ثابت شده است. سخن از مأمورانی با فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر هلنی و رومی و فرستادگان یونانی و شاهزادگان و سرداران هخامنشی در سوورا، مقدونیه، یا شاهزادگان و سربازان پارتی در روم یا ساسانی در بیزانس است.<sup>۲</sup> در دنباله این کنفرانس مسئله مرزنشینان و مسافران میان دو دنیا، در دوره‌ای از سده ششم پیش از میلاد تا هفتم پس از میلاد و مبادلات فرهنگی فرامرزی و درون مرزی بین ایرانیان و یونانیان مطرح می‌شود.

### ۳

باز اجازه می‌خواهم اشاره‌هایی مقدماتی به موضوع مبادلات فرهنگی بین ایرانیان و یونانیان بکنم. مفهوم فرهنگ را نباید در اینجا تنها به عنوان فرهنگ اندیشگی مراد کرد؛ فرهنگ باید تمامی قلمروهای فرهنگ انسانی را دربر بگیرد؛ یعنی شامل شناخت، تأمل درباره دانش و نیازهای اخلاقی و زیبایی‌شناختی باشد. این مرزبندی اهمیت دارد زیرا تفکر و تأمل درباره یک دانش عملی، فنی و اشیاء کاربردی یا تجملی زندگی، دقیقاً یکی از ویژگیهای ناشی از برخوردهای فرهنگی ایرانیان و یونانیان است. از آن گذشته، در مورد دنیای باستان باید نقطه عزیمت را از این واقعیت گذاشت که تمایزهای فرهنگی درونی (در پایین به آن پرداخته خواهد شد) وجود دارد. و تنها یک مبنای قومی بسیار محدود برای تعیین و تعریف فرهنگهای باستانی هست. این گفتار در پایان به دفاع از مفهوم «ترافرنگی» (transculturalité) می‌پردازد که رابطه فرهنگها را در میان خود به عنوان برابری یا نتیجه فرایند مبادلات و همگون سازی امر در نظر می‌گیرد که توافق میان آنچه «خودی» و آنچه «بیگانه» است همواره درخور بحث و مذاکره است و از این فرایندها که همزمان خسازتها، گزینشها، بازیافتها و ترکیب و ادغامها را باعث می‌شوند، همواره چیزی کاملاً نوین نتیجه می‌گردد.<sup>۳</sup> پدیده‌های فرهنگی و شواهد فرهنگی جز در متنی تاریخی

در مجموع، نمی‌توانند بر یکدیگر شمول یابند.

اشاره‌های قبلی، تا جایی که به موضوع مورد نظر ما مربوط می‌شود، به کم و کاستیهای دیگری در زمینه اندیشه‌های تاریخی گذشته (و کنونی؟) برمی‌گردد. به طور کلی، قبلاً باید گفت<sup>۴</sup> که الف) ویژگی یک فرهنگ ممکن است در طول مقیاس و معیاری از گونه‌گونی میان فرهنگی (خرده فرهنگها یا فرهنگهای بخشی) تا همسانی آنها حرکت کند. این ویژگی به یک اندازه هم تحت تأثیر وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افراد متعلق به این فرهنگ و هم تیپ جامعه و شرایط سیاسی درونی و بیرونی قرار دارد؛ ب) فضاها و فرهنگی همواره با یکدیگر در برخوردند، ولی برخوردها به عوامل پیشگفته در هریک از فرهنگها و متن و نقش میانجیهای فرهنگی (انتقال دهنده‌ها) بستگی دارند؛ پ) بر انگیزش فرستنده (فرهنگ ۱)، بر انگیزش گیرنده (فرهنگ ۲) و بر انگیزش میانجی نقش مهمی در این برخوردهای فرهنگی دارند: هر عمل‌کننده (acteur) ممکن است قصد خاصی در این برخوردها داشته باشد (تأثیرپذیری، کسب مشروعیت، نیازها)؛ ولی برخوردها هم ممکن است به شیوه‌ای بدون قصد خاص روی دهد؛ ت) در انتقال پدیده‌های فرهنگی باید اهمیت یک صدور فرهنگی را در متن آن فرهنگ و باز تفسیر (آگاهانه یا ناآگاهانه) پیام آن در محیط جدید، با در نظر گرفتن احتمال دخالت یک طرف سوم تشخیص داد؛ ث) ممکن است یک وضعیت زمینی میانی یا یک سلطه فرهنگی با تأثیر میان فرهنگی (Interculturalité)، دورگی فرهنگی، چند فرهنگی یا ترافرنگی از این میان نتیجه شود.

ارجاع به مفهومی مانند 'ایران' یا 'یونان'، فرهنگ ایرانی یا فرهنگ یونانی، غالباً چندگونگی اشکال بیان سیاسی و فرهنگی را که در شرق و غرب عصر باستان به چشم می‌خورد، پنهان می‌کند: چنین است که در یونان باستان از یک سو نقاط فرهنگی و سیاسی بسیاری بوده که میان همه آنچه معمولاً شناخته شده و مبنای هویت است تقسیم شده است؛ اما از دیگر سو یک چندگانگی سنتها و تجربه‌های خاص و اختصاصی از دیدگاه فضایی، زمانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وجود داشته — که بسیاریشان از خارج برگرفته شده‌اند و در صورت نبود، تغییر شکل داده‌اند.<sup>۵</sup> افزون بر این، تاریخ یونان در مورد بخشی درخور اهمیت به وسیله تقابل و تضاد میان ویژه‌گرایی و گرایش به هژمونی، تعریف شده است. ایران قدیم که در فراسوی سرزمینهای فعلی دولت ملی خود گسترش داشت، هیچگاه هم یک ذات و جوهر فرهنگی همگن نداشته است. برای مثال جهت



نمایش تنوع فرهنگی در بخش شرقی، می‌توان مؤلفه‌های شکلی اشکانی و فرمهای محلی ویژه هنر پارسی (مانند معماری و هنر تجسمی) را برشمرد.<sup>۶</sup> فرمهای فرهنگی آمیخته در اینجا از دوره هلنی و بعد از هلنی در سبکهای هنری برجستگی خصلتی داشته‌اند.<sup>۷</sup> بعلاوه باید اندیشید که حتا در رویاروییهای بزرگ نظامی مربوط به جنگهای مادها و لشکرکشیهای اسکندر، نه تنها یونانیان و ایرانیان رودرروی یکدیگر قرار می‌گرفتند بلکه یونانیان و یونانیان، مقدونیان و یونانیان و شهروندان اقوام مختلف شاهنشاهی ایران نیز با هم رو در رو می‌شدند.

آنچه به نظر می‌آید این است که در ایران و میانرودان - حتا از قبل از لشکرکشی اسکندر - قومیتها و اجتماعات فرهنگی و/یا مذهبی، وجود داشته‌اند، گاهی، از نسلهای پیش، در کنار یکدیگر و با یکدیگر. فرایندهای برخوردیهای فرهنگی از همه گونه و با هر عمقی به وجود می‌آمده و ادامه می‌یافته است. شهرهایی مانند بابل، سلوکیه دجله، اکباتان یا بلخ و همچنین مناطق روستایی مانند شوش یا شاراسن به صورت دارالفنونها و مراکز چند فرهنگی درآمدند. قرار دادن این اجتماعات مختلف پیشگفته در برابر جوامع یونانی از نظر قومی و فرهنگی همگن و آنها را ایرانی یا حتا شرقی تعریف کردن، امری جبری و مقدر است.<sup>۸</sup> و حتا اگر تعریف (آزادانه) افراد جز از راه گروههای دسته‌جمعی ممکن نباشد، باید از هر طرف شمار خرده فرهنگها و فرهنگهای جزئی بیشتری از حد معمول را در نظر گرفت.

مسئله در ارتباط فشرده‌ای با آنچه گفته شد، از اینجاست که ما مردمان عصر باستان را از خلال نامهاشان و نخست به سبب تعلقشان به خانواده‌ای زبانی یا فرهنگی که آن نامها در آن به کار می‌روند هویت‌شناسی می‌کنیم. ولی طبقه‌بندیشان برحسب قومیت اصلی، بسیار پیچیده‌تر و دشوارتر است، اگر مثلاً بیندیشیم که بابلیان در عصر سلوکی نامهای یونانی بر فرزندان خود می‌نهادند و تعداد زیادی ازدواج میان اتباع متعلق به گروههای زبانی و ریشه‌های مختلف وجود داشته است.<sup>۹</sup> شاه سلوکی آنتیوخوس اول را مثال می‌زنیم تا به موردی آمیخته از این‌گونه اشاره کرده باشیم. این شخص را چگونه باید هویت‌شناسی کرد؟ به عنوان پسر سلوکوس مقدونی و آپامای بلخی، می‌توان او را یونانی دانست یا ایرانی، یا مقدونی و یا حتا بلخی؟ این موضوع برعکس ایجاد تردید نمی‌کند؟ بعلاوه، نام و اصل و ریشه در مقوله‌ نشانه فرهنگی و ترجیحات فرهنگی شخص چه نقشی دارد؟ و آیا واقعاً باید پذیرفت که اگر از یک سو بومیها یا برگزیدگان بومی در

میانرودان و ایران تشنه آموزش فرمهای مختلف تربیت یونانی می‌بودند، مهاجران یونانی - مقدونی به نوبه خود در برابر ستهای گاه بسیار قدیمی میانرودان و ایران بی تفاوت بودند.<sup>۱۰</sup> از سوی دیگر در مورد جهت‌یابی، اهمیت و نوع انتقال فرهنگی، آیا بدیهی نیست که طبقات مختلف مردم و عناصر فرهنگی مختلف برحسب توجهات کلی پیشگفته، به نتایج مختلف برسند؟<sup>۱۱</sup>

این واقعیت که شاهنشاهیهای بزرگ ایران باستان، واحدهایی چند فنی و چند فرهنگی بوده‌اند که هیچگاه به جد مورد تعارض قرار نگرفته‌اند حتا اگر چنانکه تأکید کرده‌ام، نتایج این واقعیت بسیار کم در نظر گرفته شده باشد. در نتیجه، مورخ باید خود را به توصیف مکانیسمهای غالباً پیچیده تشکیل هویت در عصر باستان، در درون قلمرویی چند فرهنگی محدود کند و هویتی جمعی (مانند هویت یک گروه قومی یا مذهبی) را روشن سازد. یادآوری کنیم که در دوره ناسیونال سوسیالیسم در آلمان (اقتدار حزب نازی)، کنار گذاشتن 'اصل مردم' (völkisches prinzip) یا اصل دولت - ملت (principe état-nation) که در عصر باستان بکلی ناشناخته بود با امر آمیزش نژادی چنین در نظر گرفته می‌شد که ریشه تمامی دردها و نشانه انحطاط و سقوط است. این توازی میان امپراتوریهای عصر باستان و دولت - ملت‌های مدرن در فراسوی این دوره ادامه یافت.<sup>۱۲</sup>

اگر یقین باشد که نقطه‌های اوج مبادلات فرهنگی یونان - ایران در عصر هخامنشی و بخصوص دوره هلنیستی (سلوکی) قرار می‌گیرد، داستان روابط یونانی - ایرانی با این دوره‌ها پایان نمی‌یابد. کمبود گفتارهای علمی در بررسی عصر باستان، درباره آنچه به تاریخ خاور نزدیک بعد از سقوط سلطه مقدونی یا یونانی در آسیای متقدم مربوط است، به آشنایی بسیار اندکی از برخوردهای فرهنگی یونان و ایران در عصری متأخر از دوره باستان می‌انجامد. در ارزیابی سهم ایران در این برخوردها، باید بعلاوه اندیشید که شاهان، دانشمندان و هنرمندان ایرانی، چنانکه باز هم خواهیم دید، به درستی نقش میانجی دانشها بین شرق و غرب را بازی می‌کردند؛ و بعلاوه درخشش فرهنگی ایران طبیعتاً بیشتر به جانب شرق و از جمله به سوی ارمنستان بود تا به جانب غرب. نقش زبان پارسی که زبان فرامنطقه‌ای و دومین میانجی اندیشه اسلامی بعد از حمله عرب بود، و نیز حفظ تصویرهای تاریخی ایران پیش از اسلامی در تصویر جهان و ادبیات ایران اسلامی، آسیای مرکزی و هند، دو مثال از این تأثیر شمرده می‌شود.<sup>۱۳</sup>

بسیاری از آنچه به دریغ گفته شد، تنها ناشی از پیشداوری قدیمی کلاسیک و / یا اروپامحور نیست، بلکه مربوط به این است که مواد موجود از گواهیها تمام نشده است. بخصوص سخن از فرهنگ مادی و بازمانده‌های باستان‌شناختی و در مقیاسی کوچکتر، منابع نوشتاری است که اطلاعاتی بسیار مهمتر از آنچه در نخستین نگاه در مورد دیدارها و روابط فرهنگی میان یونانیان و ایرانیان امکان باورش می‌رفت، دربر دارد. اما غالباً لازم است این منابع نوشتاری را در خلاف جهت نگریست و توجه خیلی بیشتری به گواهیهای ادبی نشان داد. بین همه فرهنگهایی که فرهنگ یونان در طول عصر باستان با آنها برخورد داشته است، فرهنگهای ایرانی تا امروز نقش ویژه‌ای داشته‌اند که غالباً نامفهوم مانده است. تا امروز به نظر می‌رسد که در نظر مخاطبانی با فرهنگ، روابط میان یونانیان و ایرانیان، ماهیتی قبل از هر چیز خصمانه و تعرض آمیز داشته است. واژه‌هایی با بار قوی تاریخی، مانند «ماراتون»، «سالامین»، «ایسوس»، «بربر» یا «استبداد شرقی»، در طول سده‌ها، در اروپا، به رغم همجواری و نزدیکی تنگاتنگ خود، این فکر را تقویت کرده‌اند که یونانیان و ایرانیان باستان نتوانسته‌اند بین خود به تفاهمی واقعی دست یابند و به تعاملی صلح‌آمیز نرسیده‌اند. ناظر اروپایی سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، از هر اصل و ریشه‌ای که باشد، به طور کلی تمدن یونانی را به شکلی بسیار خودجوش، همچون تمدنی بومی و نمونه‌ای می‌پنداشته و تمدن ایرانی را تمدنی بیگانه و در تضاد با تمدن هلنی می‌انگاشته؛ فرهنگ یونانی خلاق و زاینده و فرهنگ شرقی، قبل از هر چیز واردکننده و عاریه‌گیرنده بوده است.<sup>۱۴</sup> بسی شگفت‌آور نیست اگر ایران (همچون فرهنگهای دیگر خاور نزدیک باستان)، خود را در تصور تاریخی اروپایی به زحمت جا بدهد و به بالای وضعیت فرهنگ نهایی (marginale) بکشاند و برحسب مدل باستانی مشاهده‌شدنی بشود و همچون 'دنیای خارجی' یا حتا 'دنیای دشمن' ارزیابی گردد. این تعارض حتا بعد از آنکه خویشاوندی زبانهای ایرانی (آریایی) و ژرمنی شناخته شد و اندکی بعد وجود یک قوم بدوی هندو اروپایی با سطح فرهنگی به نسبت بالایی ثابت گشت و نیز نزدیکی میان اقوام هندو اروپایی، بخصوص در سطح خصوصیات و رفتارها معلوم شد، همچنان به حیات خود ادامه داد. ارزیابی مجموعاً مثبت پارسیان باستان، ایرانیان را از اجتماع دیگر اقوام شرق بیرون کشید، اما در موضعگیری روشن به نفع رهیافت یونانی (یعنی آتن) از نظر تحول هنر، فرهنگ و 'دولت' تغییری ایجاد نشد. این رهیافت تقریباً همواره محسوس و آشنا ماند و همچون رشته‌ای هدایت‌کننده تا زمان ما عمل کرد.<sup>۱۵</sup> این خط مستقیم، مدت

دوازده سال به سبب اعتقاد ناسیونال سوسیالیستی در آلمان، به اینکه می‌تواند توجیه‌کننده دلایل انحطاط و سقوط ایران باشد، گسسته شد. این دلایل، اساساً در تأثیرهای منفی خصوصیت زیست‌شناختی - نژادی شرق سامی بر ایرانیها - آریاییان - دیده شد؛ زیرا باید توجه داشت ارزش منفی ویژگی سامیگری، پدیده‌ای منحصرأ آلمانی نیست. بعد از جنگ، نظریه تقابل پایدار بین استبداد ایرانی و عشق یونان به آزادی تا چندین دهه رونق خود را بازیافت و البته تنها نه در آلمان.<sup>۱۶</sup> تنها در دو دهه اخیر است که تغییری بنیادی از طریق مباحثات طولانی<sup>۱۷</sup> و به کمک همکاریهای علمی بین رشته‌ای و فرارشته‌ای در علوم باستانی در کار روی فرهنگهای خاور نزدیک دیده می‌شود.<sup>۱۸</sup>

در این حال، گرایشهایی دوباره به سوی پیشینی کاهش‌دهنده پدیدار می‌شود و ساختمانهایی اروپا-مدار به راهنمایی اندیشه تداوم فرهنگی و در جستجوی هویت اروپایی کلی یا غربی ظاهر می‌گردد.<sup>۱۹</sup> این گرایشها، موجب عقب رانده شدن شاخه‌های حقیقی فرهنگ یونانی - نظریه و عملکرد سیاسی - شد،<sup>۲۰</sup> که امروزه بسیار در حال فعالیت است.<sup>۲۱</sup>

در قلمرو فرهنگ مادی به یاد بیاوریم گرایشهای همواره حاضر را در سرحد باستان‌شناسی کلاسیک و باستان‌شناسی آسیای متقدم که هدفشان تکیه خاص روی سهم یونان در برخوردهای فرهنگی است، که به سمت این باور رهنمون می‌گردد که تنها هنرمندان خلاق یونانی و یا مشتریان یونانی محصولات هنری دارای ذوق حسنه هستند و در مورد ایرانیان هرگونه ذوق و گرایشی به فرهنگ یونانی و ادراکی حقیقی از این فرهنگ را نفی می‌کنند. بدین‌قرار شرق به عنوان و ام‌مدار یونان شناخته می‌شود و تنها نفعی که نشان می‌دهد شرکت در تحول هلنی - اروپایی ما بوده است.<sup>۲۲</sup> از سویی دیگر با تلاش در جهت گریز از دام مشرق‌گرایی (Orientalisme) یا اروپامداری (Eurocentrisme)<sup>۲۳</sup> و کوشش در انتساب سهم ایران از برخوردهای فرهنگی و فرایندهای ایجاد توجهی که حق اوست، خطر کم‌بها دادن به سهم یونان در این برخوردها و جاذبه‌ای را که این سهم برای برگزیدگان ایرانی و نیز بومی دارد، ایجاد می‌کند. تنها از راه تحلیلی دقیق که هم خصوصیات گونه‌های هنری و منابع و هم اختلافهای محیطی و مبدائی اجتماعی و فرهنگی را در نظر می‌گیرد، می‌توان تأثیر و نفوذ امپراتوری ایران و سنتهای متعدد منطقه‌ای عصر هخامنشی در رابطه درست این عوامل در برابر یکدیگر را ارزیابی کرد.<sup>۲۴</sup> همچنین، برای آزمایش استحکام مقدمه‌های ایدئولوژیک پژوهشگران هلنی، باید از این ویژگی آنها

استفاده کرد که آنها به قول معروف یک پایشان همیشه در شرق بوده است.<sup>۲۵</sup> این امر که اسطوره‌های تاریخی، عناصر پایه‌ای یک خاطره جمعی را تشکیل می‌دهند، تنها پدیده جوامع غرب اروپایی نیست: در آسیا هم در عرصه‌های تاریخ که هدفشان حفظ هویتهاست از چنین اسطوره‌هایی استفاده می‌شود.<sup>۲۶</sup> بر این موضوع غالباً تأکید شده است. همچنین در ایران بواقع کوشیده شد با روشی مستبدانه، یک اسطوره (اسطوره وجود یک قلمرو ایرانی کهن ۲۵۰۰ ساله) قبولانده شود.<sup>۲۷</sup> تفسیرهای ملی‌گرای ایرانی از روابط یونانی - ایرانی یا عربی - ایرانی که مانند وابسته‌های غربی‌شان (مثلاً یونانیها<sup>۲۸</sup>) هویت‌های قومی، فرهنگی و ملی را در یک واحد جای می‌دهند، برعکس در ایران و محافل تبعیدی ایرانی تا امروز از محبوبیت بسیار برخوردار بوده است.

#### ۴

بعد از این اشاره‌های اولیه، اینک بر آنم از فاصله‌ای نزدیکتر و با شیوه‌ای وقایع‌نگارانه روابط فرهنگی میان ایرانیان و یونانیان را بررسی کنم. از نظر من، مرحله نخستین این روابط دوره هخامنشی است. این موضوع که به کمک مؤلفان یونانی است که ما می‌توانیم نگرش یونانیان را به همسایگان بربر خود دریابیم امری مفهوم است. اینکه روابط خصمانه یا صلح‌آمیز میان ایرانیان و یونانیان در جریان دوره سده ششم تا چهارم پیش از میلاد عملاً جز در سستهای ادبی یونان در جایی دیگر به تفصیل نقل نشده است، از مسائلی پرده برمی‌دارد. اما تقریباً تمامی تصویرهای ایرانی از یونان را باید مدیون روایت‌های یونانی از اندیشه‌های ایرانی درباره یونان باشیم.<sup>۲۹</sup> به این سبب است که روابط ایران و یونان در عصر هخامنشی جز از خلال رهیافتهایی مختلف، مفهوم نمی‌شود: نخست از خلال تحلیل دقیق و درست شواهد یونانی در چشم‌اندازی تاریخی از افکار و ذهنیتها و در بررسی تطبیقی جنبه‌های همخوان چند جانبه و دو جانبه. دوم از خلال ملاحظه مواد غیرادبی همچون مواد یافت شده در خاک امپراتوری ایران (به‌خصوص شواهد کتیبه‌ای و باستان‌شناختی).<sup>۳۰</sup> سوم از خلال هویت تمهای ادبی مربوط به گذشته و اسطوره‌های تاریخی مؤثر بر تاریخ.<sup>۳۱</sup>

درگیریهای نظامی، حالت جنگ بین 'شهر'های یونانی و شاه ایران، همچنانکه نفرت از بربرها (غیر یونانیان) که بعد از جنگها بیشتر و گسترده‌تر می‌شد و در ادبیات و خطابه‌ها و هنر آنتنی بازتاب می‌یافت، همچون ویژگیهای غالب در روابط آتن و ایران یا بهتر یونان و

ایران در دوران کلاسیک شناخته می‌شد. در این حال از مدتها پیش روشن بوده است که یونانیان همگی و همیشه مخالف شاهنشاه ایران نبوده‌اند. بسیاریشان برعکس از کار در خدمت شاهنشاه روزگار می‌گذرانده‌اند یا در استخدام ساتراپها<sup>۳۲</sup> بوده‌اند. همچنین می‌دانیم که ایرانیان، خود، گاهی در جنگهای داخلی یونان، متحدان ارزشمندی بوده و ضامن بقای صلح بین مجموعه یونانیان به‌شمار می‌رفته‌اند. همچنین می‌دانیم که تصویر ایرانیان در ادبیات و هنر یونانی از وجوه مختلف حضور داشته است. بعلاوه نتایج اخیر کاوشهای گوردیون و داسکی لیون، وجود جریان مداوم واردات کاشی سرامیک ظریف را تا سال ۴۸۰ قبل از میلاد نشان می‌دهد.<sup>۳۳</sup> این امر خیر از اختلاط و آمیزشی میان اپوزیسیون سیاسی-نظامی و غیبت نقل و انتقال فرهنگی می‌دهد. این موضوع همچنین از خلال پژوهشهای اخیر تاریخی که می‌توانند نشان دهند مناطق مرزی میان سرزمینهای دولتهای اتحاد یونی و قلمرو پادشاهی ایران در آناتولی غربی، نواحی مبادلات فرهنگی عمیقی بوده‌اند دیده می‌شود.<sup>۳۴</sup> از سوی دیگر، بیش از پیش دانسته می‌شود که نقل و انتقال فرهنگی تنها از سمت غرب به شرق نبوده است. تنها به این یادداشت یونی، یعنی اندازه سنگها در اقامتگاههای پادشاهی ایرانی بیندیشیم و به نفوذ یونان روی قرون وسطی در ایالتهای غربی امپراتوری ایران<sup>۳۵</sup>. افکار و کالاهای شرق به غرب هم جریان داشته است. دشمنان نظامی، از نظر هویت سیاسی در یک جامعه می‌توانند «کهن الگوی حریف» قلمداد شوند، و از نظر هویت فرهنگی همین جامعه الگویی از دیدگاههای مختلف بسیار، باشند.<sup>۳۶</sup> شهر آتن، «شهر نسل سوم بعد از ماراتون»<sup>۳۷</sup> این موضوع را خوب نشان می‌دهد. در آن دوره که شرق از نظر فرهنگی برای شماری از جوانان مرفه آتنی نه دنیای دشمن بلکه برعکس یک دنیای خارجی، سعادت‌مند، آرمانی و جذاب جلوه می‌کرد، نه تنها آرمانهای اجتماعی و الگوهای رفتاری تغییر می‌یافتند و تنها نه در قلمرو اسطوره‌ها که مدافعان پرشوری برای فرهنگ یونانی یافت می‌شد<sup>۳۸</sup> بلکه تغییر شیوه زندگی و تصویر دنیا، بیشتر وابسته به اهمیت محصولات وارد شده از شرق و تقلید محلی محصولات تجملی شرقی بود. بسیاری از اموال شرقی همچون هدیه‌های دیپلماتیک جریان داشت و مالک عوض می‌کرد. اینها یادگاری و سوغات سفیران، پیشه‌وران یا سربازان دستمزدبگیر سابق شاهنشاه بود. همچنین جزو غنیمتهای جنگی یا اموال شرقیان موجود در آتن شمرده می‌شد. پارس دوستی یا پارس‌گرایی اشراف آتن در سالهای ۴۳۰ و ۴۲۰ پیش از میلاد که مارگارت میلر تحلیلی عالی و توصیفی گویا از آن کرده است موجب ایجاد تجارت تازه‌ای

از کالاهای تجملی ایرانی شده بود. در کنار سکه‌های امپراتوری هخامنشی (عمدتاً دریک و استاتر - سکه‌های نقره‌ای - سزیک) شیشه‌های گرانبها، پارچه‌های رنگارنگ و توردوزی شده، پارچه‌های ابریشمی چینی و پنبه‌ای هندی - با نقشهای ویژه آنها و جواهرات وارد سرزمینهای هخامنشی می‌شد. مد پوششی آتنی، تأثیرهایی از امپراتوری ایران برگرفته بود. از جمله یونانیان در میان پوشاک معمول خود، گن‌دیس یا اپاندیتس (kandys-ependytês) را از ایران وارد کرده بودند. همچنین چتر سایبان را - که در شرق عصری مردانه تلقی می‌شد - به عنوان نماد وضیعت زنانه وارد کردند. اما از آنجا که این شاخصهای وضیعت اجتماعی در زمان جنگ «پلوپونز» (Péloponèse) حرکتی بیش از پیش به سمت مردمی شدن یا عمومیت یافتن را آغاز کرده بود، اشرافیت یونان به جانب رقیب اسپارتنی گرایش یافت.<sup>۳۹</sup> بردگان سرزمینهای هخامنشی به عنوان غنیمت جنگی یا از طریق تجارت و مبادله - بخصوص لیدیایی‌ها، فریژی‌ها و سوری‌ها وارد یونان شدند. شواهد ادبی، کتیبه‌ها و همچنین لوحهای مربوط به سنگ گور مؤید وجود این عامل انسانی در مبادلات میان شرق و یونان است؛ عاملی که در مقیاسی معنی‌دار باید آنتیان را با اخلاقیات و عادات و رسوم سرزمینهای شرقی آشنا کرده باشد.<sup>۴۰</sup> در مورد برخوردهای ایرانیان با غرب، باید از دیدارهای ایرانیان در مکانهای فرهنگی یونانی (مانند دلوس) یاد کرد؛ دیدارهایی که بعد از پایان حکومت هخامنشیان ثابت شده است.<sup>۴۱</sup> در عین حال چنانکه قبلاً تأکید شد، مناطقی وجود داشت (مثلاً آناطولی) که فرهنگشان همزمان آکنده از تأثیرات ایرانی، یونانی و بومی بود، البته به سبب همجواری ایرانیان، یونانیان، لیدیاییان، فریژیاییان با یکدیگر. در این مناطق ویژگیهایی فرهنگی شکل گرفت که نمی‌توان تفاوت‌های اصلیت آنها را به آسانی تشخیص داد. اخیراً از طریق نمونه ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی، نشان داده شده که حکومت هخامنشیان تا چه اندازه برای نشر افکار و دانستنیهای علمی و فلسفی در سرزمینهای از هند گرفته تا اژه و از سغدیان گرفته تا مصر مساعد بوده است.<sup>۴۲</sup>

همچنین در این عصر بوده است که مذهب زرتشت یا به عبارت بهتر تاریخ مذهبی ایران برای اولین بار در اروپا ظهور می‌کند.<sup>۴۳</sup>

نفرت، ولی همچنین تقلید از بربرها: توصیف دنیایی دشمن، خطرناک و منحط، ولی ستایش دنیایی خارجی و جذاب؛ تعارضهای نظامی و مبادله فرهنگی فرامرزی، تقلید، اقتباس و انحراف:<sup>۴۴</sup> اینها همه همزمان در رفتار یونانیان دیده می‌شد - در ادراکشان و نیز

رفتارشان نسبت به همسایگان نیرومند شرقیشان. برعکس، یونی‌های امپراتوری ایران برای شاهنشاه بزرگ ایران از نظر فکری چیزی جز سوژه یا شهروندانی ساده نبودند. اما در عمل، شاهنشاه خود مراقب بیگانگان هلنی خارج از امپراتوری بود و به دینامیسم فرهنگی و همچنین نظر مشورتی و کمکشان در امور سیاسی چشم داشت.

حاکمیت شاه بزرگ خاندان هخامنشی هنگامی پایان گرفت که شاه مقدونی (اسکندر سوم) موفق به اشغال اقامتگاه سلطنتی ایران شد و پس از قتل خشونت‌آمیز رقیبش داریوش سوم، توانست با خشونت شدیدی طغیان شرق ایران را سرکوب کند. چنانکه پیربریان به روشنی نشان داده است، اسکندر طرح این لشکرکشی را که موفقیت‌ناهایی آن در آغاز معلوم نبود و در موقعیتهای مختلفی ممکن بود با شکست روبه‌رو شود، تهیه کرده بود. این آماده‌سازی نه تنها جنبه تاکتیکی و نظامی داشت، بلکه دارای جنبه ایدئولوژیک هم بود: این لشکرکشی برای یونانیان، بعد از حمله خشایارشا به یونان، وجه انتقامی داشت و برای شهرهای یونانی آسیای صغیر در حکم عملیاتی آزادیبخش بود: و این امر، به‌رغم این واقعیت که مقدونیان در آغاز قرن پنجم (پیش از میلاد) هنوز در کنار ایرانیان بودند. اسکندر مسئله اتباع غیر یونانی شاهنشاه ایران را (همچون در مصر و بابل)، با پیروی از سرمشق هخامنشیان حل کرد، یعنی قانون رفتار و اخلاق شاهی را برحسب قانونی که در وطن هریک جاری بود و یک فرمانروای خارجی می‌توانست به آن عمل کند، پیش برد. او خیلی زود خود را به ایرانیان همچون شاهی که می‌توانست بیشتر از شاه حاکم با آرمانهای آنها سازگار باشد، و نیز مردی که آماده بود تا در اندیشه و تیمار همه آنها بی باشد که در صف طرفداران او جا داشتند، نشان داد. در نتیجه، او در آسیای صغیر همچون مدافع سرزمین و املاک جلوه‌گر شد، وی در مکاتباتش با داریوش بعد از نبرد ایسوس، همچون رقیب تاج و تخت و بعداً در فارس همچون وارث کورش و مخالف سرسخت خشایارشا که بعد از کشته شدن داریوش سوم کاخهایش را به آتش کشیده بود جلوه کرد و بدین ترتیب حکم انتقامجو و جانشین او را پیدا کرد. در حالی که اشراف ایران و حتا اعضای خاندان شاهی اسکندر را بیش از پیش به چشم یکی از خود می‌نگریستند، دیگران به سختی می‌توانستند با او کنار آیند: مانند اشرافیت بلخ سغدیان، برای مثال، با آنکه تنشها بعد از حمله‌ای تنبیهی و سخت کاهش می‌گرفت؛ یا هندیان مناطق مرزی که طغیانشان با همان شدت و خشونت اقوام کوهستانی سرکوب شد. نارضایتی یونانیان و مقدونیان هم افزوده می‌گشت. آنها از زیاده‌خواهیهای ارضی نامعقول شاه خود ناخشنود



بودند اما از جاه‌طلبیهای ایدئولوژیک غیرعادی او هم دل خوشی نداشتند. از دخالتها و گفته‌های او در انظار عموم برآشفته می‌شدند. به دنبال ازدواج اسکندر با شاهزاده خانم بلخی رکسان، اوضاع در بسیاری از این جبهه‌ها آرامش پیدا می‌کرد. جشن ازدواج در شوش و برگزاری مراسمی در «اوپیس» این حالت را تأیید می‌کرد اما از سویی هم آتش‌سوزی تخت جمشید تولید نارضایتی کرده بود و بعلاوه ضرورت‌های عملی و نظامی لشکرکشی طراحی شده علیه اعراب هم بود، ولی پیش از اجرای آن اسکندر به طرزی ناگهانی درگذشت.<sup>۴۵</sup> اسکندر در آخرین سالهای عمر خود عملاً هیچ توجهی به یونانیان نکرد. حتا به نظر می‌رسد که دنبال درگیری با آنها هم بود (بخصوص با آتنی‌ها و اتولی‌ها).<sup>۴۶</sup> در نیمه اول قرن بیستم گاهی خواسته می‌شد تلاشهای اسکندر به کار تشبیه یا نزدیک کردن و ذوب ایرانیان، یونانیان و مقدونیان نسبت داده شود، به برنامه‌ای برای وحدت بشری، نوعی برادری جهانی. در ۱۹۳۸ یکی از نویسندگان آلمانی و معروف تاریخ عصر باستان، در تفسیری نژادپرستانه از این نظریه از یک تصمیم اسکندر به درآمیختن دو قوم برتر (Herren-völkr) یعنی مقدونیان و ایرانیان سخن گفت.<sup>۴۷</sup> امروزه، در پس اقدامات ادغام واحدهای ایرانی در ارتش سلطنتی، بخصوص ضرورت‌های تاکتیکی نظامی دیده می‌شود، در پس ازدواجهای گروهی بین مقدونیان و ایرانیان هدف گسترش پایه‌های سربازگیری نظامی احساس می‌گردد. در پشت ادغام نجبای ایرانی وفادار به خدمت در امپراتوری و در ورای جشنهای ازدواج گروهی در شوش، برنامه ایجاد یک گروه زبده متحد حکومتی مشاهده می‌شود، در پشت کاربرد عناصر برتری و حاکمیت ایرانی در لباس و تشریفات و ظاهر شدن فرمانروایان، به طور همزمان هدف اطمینان از وفاداری ایرانیان و قصد برپایی یک رژیم پادشاهی متحدکننده به مقیاس اسکندر وجود داشت. مسئله تأثیر این سیاست بر مبادلات فرهنگی بین ایرانیان، یونانیان و مقدونیان، با وجود ساتراپی پرسوفیل (ایران دوست، ایران‌گرا) پوکستاس (Peukestas) بی‌جواب می‌ماند.

جانشینان سلوکی اسکندر که در عصر آنها بیشتر مهاجرنشینهای یونانی / مقدونی در ایران سقوط کردند، دنباله‌رو هخامنشیان و اسکندر ماندند: آنها با کاربرد سستهای ایرانی سلطنتی، با انتصاب شخصیت‌های محلی وفادار به خود در امور اداری (از جمله در فارس)، ولی بخصوص با توجه کردن به کشاورزی، نگاهداری زیربناها، ایجاد امنیت در مرزها، و نیز از راه تماسهای بازرگانی و سیاسی با همسایگان خود (در هند یا عربستان).<sup>۴۸</sup> بر چنین

متنی بسیار تأسف بار است که کاخهای سلوکی اکباتان بر روی ما بسته ماند، و اطلاعات در مورد تشریفات دربار سلوکی در اقامتگاههای سلطنتی ایرانی یا اطلاعات درباره کاربرد آنها از ایدئولوژی سلطنتی و ستهای مردمی ایرانی و نیز رابطه آنها با نمایندگان روحانیت و متصدیان مذهبی به ما نرسید. در این حال، این امر که سلوکیان در بابل به قواعد انضباطی فرمانروایان و بنیان تاریخی آن احترام گذاشتند و آن را در این جهت، در برابر محللیها به کار بردند، و این امر که آنها نه تنها اجرای فرهنگ محلی را تأیید کردند بلکه آن را تشویق و حمایت هم کردند این فرض را پیش می‌کشد که چنین رفتاری درباره فرهنگ ایرانی هم اجرا شده است. با این حال، به رغم همه تلاشهای شاهان سلوکی برای احترام به ستهای ایران، به منظور رعایت رفتار پیشینیان خود و توجه به موفقیت فردی، در دوره‌های بحران نظامی و ایدئولوژیک از رعایت حقوق شناخته شده ایرانیان تا آن زمان چشم می‌پوشیدند (مثل مورد حمله به مکانهای مقدس الیمایید (Elymaide) به وسیله آنتیوخوس سوم و آنتیوخوس چهارم). حال آنکه در این مورد رفتار شاهان ایرانی متفاوت بود. آنها حرمت به حقوق مردم کشورهای زیر سلطه را نگاه می‌داشتند و امتیازات داده شده را تا به آخر حفظ می‌کردند.<sup>۴۹</sup>

تا مدتی دراز رویاروییهای دو جانبه شاهان سلوکی با گروههای قومی، زبانی، مذهبی یا فرهنگی امپراتوری خودشان کاهش یافت و به جفتهای مخالف هم، مثل ارباب - رعیت یا یونانی / مقدونی - شرقی منحصر شد. همچنین تنوع برخوردهای ممکن در شهرهایی مانند شوش، بلخ، نمایندگان قومیتها، خانواده‌های زبانی و متنوعترین رهیافتهای دینی که در فضایی محدود با هم می‌زیستند و نمی‌شد شیوه زندگی‌شان را تعرض آمیز دانست مسلماً در این جریان نباید موانع زبانی و رقابتهای سیاسی را نادیده گرفت. در این حال نمونه بابل و چند شاخص دیگر مربوط به بقیه دنیای ایرانی، کمیتی درخور توجه را از تأثیرات متعدد متقابل نشان می‌دهند، مانند پیوندهای ازدواج بین ایرانیان و یونانیان / مقدونیان و وضعیت دوزبانی بلکه چند زبانی<sup>۵۰</sup> مردم. همچنین به یاد بیاوریم که سرکردگان سلسله‌های کوچک فارس، بر مهاجران «تراس» فرمان می‌راندند و افسران یونانی / مقدونی، بر صفوف ایرانیان، هندیان، میانرودانیان و یونانی / مقدونیان فرماندهی داشتند و نیز اینکه هنر شرقی سلوکی، ستهای ایرانی، هندی و میانرودانی و یونانی / مقدونی را حفظ کرد یا تغییر شکل داد و گاهی درهم ترکیب و ذوب کرد و چیزی کاملاً نوین از آنها پدید آورد. جاذبه چنین کاری بر فرهنگهای هلنی درست در تنوع برخوردها

نهفته است.<sup>۵۱</sup> بدون حضور بسیاری یونانیان و مقدونیان در ایران، و همچنین بدون تلاشهای میانجیگرانه شاهان، بدون برخوردهای فرهنگی عمیق بین یونانیان و ایرانیان و بدون ازدواجهای روی داده در سلسله‌های سلوکی با اعضای طبقات برگزیده ایرانی در داخل و خارج از ایران نمی‌توان بسیاری پدیده‌های زیر را توجیه کرد: مانند مثلاً استقرار فرهنگ یونانی در بلخ و شمال غربی هند یا در پادشاهیهای یونانی - بلخی و هند و یونانی یا همچنین تلاش فرمانروای هندی، آشوکا برای اشاعه قانون اخلاقی و رفتاری خود در هند، ایران و غرب یونان به منظور اجرا در مورد فرمانروایان و اتباع آنها، قانونی که در زمان خود در محافل دینی و فلسفی مختلف بسیار مورد بحث و جدل واقع شد؛ و سرانجام نمی‌توان یونان دوستی پارتها را که خود، سلوکیها را از ایران رانند، توجیه کرد. سفر کلئارک دو سولوا (Cléarque de Soloi) در حدود ۳۰۰ قبل از میلاد به شرق و رویارویی او با مردمی دقیق، حتی در بلخ،<sup>۵۲</sup> به همین ترتیب نیز، پیامهای فرمانروای سلسله موری (Maurya) به شاهان سیرن (Cyrène)، مصر، مقدونیه، اپیر (Epire) و سوریه و نشان احترام به معنای زبان، اشکال بیانی و تأثیرپذیری فلسفی مخاطبان یونانی<sup>۵۳</sup>، اینها همه گویای آن است که در دوران هلنی، ایران خود را همچون فضایی روشن نور غرب و نیز نور شرق و نیز نور خودش معرفی می‌کند.

وارثان سلوکیان در ایران و میانرودان، پارتها (Parnes) ی ایرانی بودند که خیلی زود در میهن جدید خود پارتیه (Parthie) و سپس به عنوان صاحبان ایران و میانرودان، با شکلها و فرایندهای ترافرنگی یونانی - ایرانی موجود، آشنا شدند. چون گذشته از این، از قرنهای پیش مرزهای مشترکی با پادشاهی سلوکی و امپراتوری روم غربی داشتند و باز، از صد سال پیش، از طریق پادشاهی یونانی - بلخی، مرزی هم با شرق پیدا کرده بودند و ارباب و آقای کثیری یونانی یا اتباع زیر نفوذ فرهنگ یونان، شگفت‌آور نیست که دوره آنها به نحوی با جریانهای میانجیگرانه بین فضاها و جماعت فرهنگی تعریف شده باشد.

پژوهشهای نوینی درباره جریان هلن‌مداری یا هلن‌دوستی (Philhellénisme) پارتها<sup>۵۴</sup> میزان هلنی شدن دربار اشکانیان و تظاهرات فرهنگی آن را نشان داده است. این پژوهشها همچنین کوششی برای تشخیص و شناخت فرهنگی میان همسایگان آن دوره را روشن کرده است. همچنین توجه شاهان به فرهنگ و آموزش یونانی و مهرورزی به یونانیان که به دلایل حکومتی، در سیاست داخلی ستایش می‌شد، جریان مشابهی پیدا کرد. روابط خوب با شهرهای یونانی و خود یونانیان در قلمرو پادشاهی ضامن نظم و آرامش بود و در

عین حال امکان غنا بخشیدن عمیق دستاوردهای فرهنگی را ایجاد می‌کرد. در دوره پارتها آپلودور آرتیمیت (Apollodore d'Artémite) شهروندی یونانی، پرورشی ادبی داشت. همچنانکه «بروز» (Bérose) در زمان سلوکیان و مانتون (Manéthon) و هکاته (Hécateé) در دوره بطلمیوس می‌تواند از یک سواشکانیان را به مشارکت در دنیای هلنی شرقی آورده و مستقر کرده باشد و از دیگر سوا فرمانروا (پادشاه) را با دنیای یونانی در درون قلمرو پادشاهی، آشنا کرده باشد. ولی برعکس نمی‌توان این را کنار گذاشت که آپلودور (شاید به فرمان پادشاه؟) توانسته باشد داوطلبانه به یونانیان خارج از امپراتوری، اطلاعات جزئی و دقیق درباره سلسله جدید پادشاهی را منتقل کند. شاید، این، احتمالاً تجربه‌هایی با کیفیت ویژه از همسایه رومی، با بازتابهای بی‌ان براقن بر حکومت اشکانیان بوده است.<sup>۵۵</sup> ضرورت‌های سیاست داخلی و / یا مفهومی تازه از تحکیم قدرت که «ولوژز» (ولخش) (Vologèse) اول و جانشینانش را برانگیخت به اینکه بخصوص پایه‌های ایرانی قلمرو پادشاهی اشکانی و آرمانهای سلطنتی پارتی را جلو ببرند. در برابر این «ایرانیسم» پارتیها که تا به زمان ساسانیان هم پیش رفت، پایگاههای یونانی - هلنیستی مشروعیت دهی به قدرت امپراتوری، به هویت شاهی و مفهوم امپراتوری، بی‌آنکه سنتهای فرهنگی یونانی شرق میانرودان و ایران از بین برود، به عقب رانده شد.

یکی از نقشهای پارتیان که کم اهمیت هم نبود، به عنوان واسطه‌های کالاها و افکار، میان امپراتوری روم و ایران / آسیای مرکزی / چین، گشودن راههای تازه به سوی شرق برای فرهنگ یونانی و راههای جدید به سمت غرب برای فرهنگهای شرقی بود. در این حال، برای آنچه به غرب مربوط می‌گردد این نقش هنگامی مفهوم می‌شود که طمع رومیان برای محصولات و اندیشه‌های برخاسته از شرق و حتا از ایران<sup>۵۶</sup>، در نظر گرفته شود. بدین سان، عصر پارتی با مبادلاتی مهم میان ایرانیان و یونانیان به خارج از ایران مشخص می‌شود: آنتیوخوس اول به سبب ازدواج دخترش با یکی از اعضای خاندان اشکانیان، مشروعیت حکومت خود و خطوط ویژه آیین پادشاهی را که به جانب خود او منعطف شده بود ولی اخلاف خود را به هخامنشیان، سلوکیان و اسکندر فرا می‌خواند، بنیاد گذاشت. پس سنتهای یونانی - مقدونی و ایرانی در آمیزه‌ای خاص تعیین‌کننده اجرای آیین پادشاهی در کوماژن (Commagène)، شمایل‌نگاری آیین و نمایشهای مذهبی این شاه بوده است. قلمرو پادشاهی او جایی بین روم و امپراتوری، بی‌گمان مرحله‌ای مهم را برای آیین ایزدمیترا در گسترش آن به سمت غرب تشکیل می‌داده است.<sup>۵۷</sup> در شرق امپراتوری

پارتها<sup>۵۸</sup>، هنر گندهاره (Gandhāra)، شمایل نگاری و حاشیه نویسی دو زبانه (به یونانی و پراکرتی)، سکه های پادشاهان سکایی، پانتئون متنوع و نیز یونانی، در پشت سکه های پادشاهی کوشان تأییدکننده تداوم سنتهای یونانی در آسیای مرکزی و در شمال غربی هند و همچنین نقل و انتقال فرهنگی پارتهاست.

بتازگی خواستند به توصیف پادشاهی کوشان پردازند - با اشاره به رواداری فرهنگی آن و گشودگیش بر جهان و تکیه و تمرکز سیاسی آن بر درون مناطق مرزی ایرانی، هندی و آسیای مرکزی، به عنوان ادامه هلنیسم در آسیا.<sup>۵۹</sup> ولی در این زمینه نباید عناصر متعلق به فرهنگ یونانی - رومی مانند فرایند آفرینش و طبیعت و نیروی تأثیرگذاری این بازفرهنگ پذیری را از یاد برد.

دبیر یا تنظیم کننده زبان یونانی (Res Gestae Divi Saporis) کتیبه نقش رستم در فارس (دقیقتر بگویم مترجم نسخه پارتی به یونانی) یک یونانی، احتمالاً از تبار سلوکیان دجله<sup>۶۰</sup> جزو افرادی از ساسانیان بود که از جایگاه اصلی زندگی خودشان، همه تغییرات و جابه جایی سلسله پارت به ساسانی را از نزدیک دیده بود. اینجا در میانرودان و در مناطق مرزی میان امپراتوری ساسانی و امپراتوری روم که پی در پی فرمانروا عوض می کردند، در میانه قرن سوم بعد از میلاد، جمعیت یونانیان به عنوان مهمترین جمعیت امپراتوری جدید ایران می زیست. خانواده های یونانی که از دیرباز در آنجا مستقر شده بودند، بعداً شاهد جریانهای مهاجرت ناخواسته افرادی شدند که از ایالتهای مرزی شرقی امپراتوری روم (Imperium Romanum)، در پی اخراجهای متعدد زمان ساسانیان تا قرن هفتم به فارس و خوزستان و آسورستان<sup>۶۱</sup> رانده شده بودند. در کنار سیاستهای شهرسازی خاص شاهان ساسانی بهره گیری از استعدادها و مهارتهای زندانیان یکی از هدفهای این نقل و انتقال خشونت آمیز جمعیت شده بود. حضور آبشناسان یا متخصصان نیروی آب یونانی - رومی یا سوریایی و نیز پیشه وران فلزکار، تندیسگران و سنگتراشان، کارشناسان آبیاری، پیشه وران پارچه بافی و صنایع دستی بارها در سنت، ثابت شده است. دبیران و پزشکان نیز باید جزو زندانیان جنگی و اخراج شدگان بوده باشند. نقش برجسته های گویای پیروزیهای شاپور اول توضیح مهمی است درباره دنیاى افکار دشمن غربی در آن دوره: شاه ساسانی در حقیقت اینجا به شکلی بسیار هدفمند، نمادهایی رومی را به منظور نمایش پیروزی خود بر رومیان به نمایش می گذارد.<sup>۶۲</sup> یک نتیجه نامنتظر این سیاست جابه جا کردن جمعیت، انتشار مذهب مسیحی در درون امپراتوری ساسانی بود.<sup>۶۳</sup>

ما همچنین از تلاش شاهان ساسانی - بویژه در میانه و پایان عصر - در راه دستیابی و استفاده از راه و روش آموزش یونانی در بطن امپراتوری آگاهیم.<sup>۶۴</sup> بدین قرار، خسرو اول (انوشیروان) خود احتمالاً آثار ادبی و فلسفی یونان را - با ترجمه‌های فارسی میانه (پهلوی) خوانده بوده است. انوشیروان همچنین برای نوافلاطونیان طرد شده یونان<sup>۶۵</sup> حق پذیرایی شدن در ایران را قائل شد، دانشمندان را به مطرح کردن نظریات علمی خود در دربار تشویق کرد و آثار علمی یونانی را گردآوری نمود و از آنها مجموعه ترتیب داد. مسیحیان سوریایی (بخصوص نسطوریان) - مرید 'مکتب ایران' که از 'ادسه' به نصیبه منتقل شده بود در کار انتقال دانش یونانی به ایران (و سپس به عربستان) - نقش میانجی مهمی ایفا کردند. شاهان ساسانی همچنین از اسقفها و دانشمندان مسیحی به عنوان فرستاده یا رایزن استفاده کردند. و پزشکان نسطوری که با علم پزشکی یونان آشنا شده بودند شهرت و اعتبار عالی دانشگاه جنیدشاپور در خوزستان را پی افکندند و این اعتبار بعد از عصر ساسانی هم ادامه یافت.<sup>۶۶</sup> با دخالت و میانجیگری ساسانیان و در کنار ادبیات پزشکی وارداتی از غرب و شرق، کتابهای نویسندگان رومی - بیزانسی متخصص در کشاورزی و نیز در آلمائست (المجسطی) بطلمیوس و رمان اسکندر که اشراف ساسانی آن را به عرش رسانده بودند تا به داخل ادبیات عرب راه گشودند؛ نزدیکترین مثالها از نفوذ ساسانیان در هنر تا دوردستهای غرب، در ساخت سقفهای گنبدی و در تزیینات پارچه‌ای است. در بیشتر موارد، سنتهای ساسانی ایرانی از طریق غیرمستقیم دیگر فرهنگها، بویژه فرهنگ عربی به غرب رسید. اگر ساسانیان توجه عمیقی به دانش بیگانه، بویژه دانش یونانی نشان دادند، یونانیان و رومیان ساکن خارج از مرزهای بزرگ امپراتوری ایران، عملاً تلاشی برای فهم حقیقی سنتهای بنیادی ایران، از جمله آیین زرتشتی / مزدایی و ادراک مفهوم دنیا نکردند. البته به نظر می‌رسید در امپراتوری روم، ادبیات مفصلی درباره زرتشتیان و مغان وجود دارد، اما این شبهه کتیبه‌های زرتشتی، تصویری بکلی تغییر شکل یافته از نمایش اعتقادات ایرانی بود<sup>۶۷</sup> و درباره تصویری که رومیان و بیزانسیان از ساسانیان برای خود ترتیب داده بودند، این رومیان و بیزانسیان به ندرت زحمت یک معرفی هدفمند و متناسب را به خود می‌دادند، بلکه بیشتر اوقات به جانب الگوهای کهنه می‌رفتند، و یا برای توضیح آنچه خاص خودشان بود، از بیگانه‌ها بهره می‌گرفتند.<sup>۶۸</sup>

امروز مایل بودم یک فصل خاص از این کتاب را به تماسهای زبان‌شناختی و جریان‌های وامگیری زبانی بین زبان یونانی و زبان ایرانی اختصاص دهم. دلیلش اینکه از یک سو جز یک سازگاری محدود با شمای سلسله‌ها چیزی وجود ندارد و از دیگر سو این سلسله‌ها در خود پرتوی جالب توجه دارند.<sup>۶۹</sup> ابتدا باید بین وامواژه‌ها به معنی محدود کلمه تفاوت قائل شد، یعنی واژه‌هایی که در زبان میزبان وارد شده‌اند، واژه‌های بیگانه یعنی اصطلاحهایی که همچون همیشه متعلق به زبان اصل خود تلقی می‌شوند، و سرانجام ترجمه‌های عاریتی، یعنی واژه‌های یونانی ترجمه شده به الگوی ایرانی.<sup>۷۰</sup> از تقریباً دو‌یست واژه ایرانی (و هندی) که در زبان یونانی وجود دارد (و در زبان لاتینی) بیشترشان از ایرانی قدیم وام گرفته شده است. شگفت‌آور نیست اگر، چنانکه قبلاً دیده‌ایم، به شدت و تندی تماسهای بین ایرانیان و یونانیان در عصر هخامنشیان و عصر اسکندر بیندیشیم. این حقیقت که هیچ واژه یونانی را سراغ نداریم که وارد زبان فارسی قدیم شده باشد، احتمالاً زاده تصادف و مسئله‌ای مربوط به نقل و انتقال تا به زمان حاضر است و نه دفاع و مقاومت ایرانیان در برابر هر آنچه از خارج وارد می‌شود. اگر این سه طبقه را جمعاً در نظر بگیریم، بیشترین شمار، و از دور، واژه‌های عاریتی، با ریشه ایرانی میانه و قدیم، مربوط به واژگان معمول برای توصیف مقامها و کارکردها در قلمرو نظامی و اداری می‌شود. همچنین است بسیاری واژه‌های مربوط به کفش، پوشاک و آرایش موی سر؛ آنگاه نوبت به اندازه‌ها، پیمانه‌ها، وزن‌ها و سکه‌های پول می‌رسد. واژه‌های تک افتاده و متفرقه هم وجود دارد که بیشتر مربوط است به اشیاء زندگی روزانه مثل بعضی ظرفها و موادی مانند پنبه، طلا و لاجورد. کمیابتر از اینها، بعضی نامهای گیاهان و جانوران و نیز اصطلاحات مربوط به سلاحها و محصولات غذایی است. برعکس در زبان ایرانی میانه، بویژه اصطلاحات مربوط به پیمانه‌ها، وزن‌ها، سکه‌های پول است که ریشه یونانی یا لاتینی دارد. تنها اندکی از واژه‌های فنی است که در چارچوب درخشش دانش یونانی (در ستاره‌بینی، ستاره‌شناسی، پزشکی، کشاورزی مثلاً)، به وسیله ایرانیان گرفته شده است. ایرانیان ترجیح دادند اصطلاحات یونانی را با واژه‌های نو ایرانی جایگزین کنند.

برای توجیه نبود تعادل میان میزان وامواژه‌های یونانی در ایرانی و ایرانی در یونانی گفته شده است که در هیچ دوره‌ای، شناختها، زندگی و مهارتهای یونانی تا این درجه موفق به نفوذ و تغییر شکل واقعیتهای اجتماعی در ایران نشده بود مگر قرن‌ها بعد از سوی دین

اسلام.<sup>۷۱</sup> این مطلب بی‌گمان حقیقت دارد، ولی در عین حال شگفت‌آور هم نیست: بجز حدود صد سال دوره سلطهٔ مقدونی، سرنوشت ایران همواره در دست سلسله‌های بومی بوده است. به این نکته افزوده می‌شود که در خارج از شهرها، ساکنان 'ساده' و بی‌سواد ایران، خیلی به ندرت امکان تماس و برخورد عمیق با شیوهٔ زندگی و فرهنگ یونانی را داشته‌اند.<sup>۷۲</sup> و در حالی که شاهان ایرانی، خارج از چند دورهٔ خاص بحران، هر یک از ساکنان امپراتوری را تا زمانی که حاکمیت آنها را به رسمیت می‌شناخت و به شیوهٔ مسلمانی نمی‌زیست، در مذهب و فرهنگ آزاد می‌گذاشتند... اما نفوذ ضعیف فرهنگ و آموزش و پرورش یونانی باید مانع از کم‌بها دادن به تأثیر فرهنگ یونانی و اهمیت دانشهای بیگانه دیگر در برابر فرهنگ یونانی بشود.

## ۶

اینک به نتیجه‌گیری می‌رسم. این امر که «در سرزمینهای نمایندهٔ قلب ایران، در هیچ لحظه‌ای از تاریخ پیش از اسلام ایران، اثری از هلنی شدن جز به شکلی سطحی دیده نمی‌شود»<sup>۷۳</sup>، در ساختار جمعیت و فرهنگ روحانی ایران صحت دارد، با آنکه با توجه به خصلت شفاهی فرهنگ ایران و شکنندگی و آسیب‌پذیری این ماده توصیفی، نباید یک فراموشی احتمالی را از نظر دور داشت. در مورد آنچه به فرهنگ مادی مربوط می‌شود، امروز باید براساس و با توجه به دستاوردهای باستان‌شناختی آی‌خانوم، نسا و گندهاره، اندکی کمتر ریشه‌ای قضیه را بررسی و بیان کرد. اما جدا از این مسئله می‌بایست از اینکه شرایط جهش تمدن ایران را هلنی‌شدنی قویتر از فرهنگ در ایران بدانیم خودداری کنیم. و حتا اگر آموزش زبانهای خارجی به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به دنیای روحانی مردمی دیگر، عنصری از آموزش و پرورش یونان نبوده باشد<sup>۷۴</sup>، این موضوع دربارهٔ آنچه به موضوع مورد نظر، مربوط می‌شود، در باب توجهات روشنفکران یونانی در محیطی یونانی-رومی اطلاعاتی به ما می‌دهد، ولی دربارهٔ رفتار یونانیان فرهیخته هنگامی که در محیطی بیگانه قرار می‌گیرند اطلاعات چندانی نمی‌دهد. همچنین در مورد این یونانیان که استعدادها و مهارتهایشان جنبهٔ عملی‌تر داشته یا آنها که در خدمت اربابان ایرانی کار می‌کرده‌اند اطلاعات کمتری ارائه می‌کند. و سرانجام دربارهٔ برخوردهای روزانه میان یونانیان و غیر یونانیان در مشرق، مطلقاً اطلاعی نمی‌دهد.

تأثیر فرهنگ یونانی روی فرهنگ ایرانی و تأثیر فرهنگ ایرانی روی فرهنگ یونانی -



رومی نه انقلابی بوده و نه بدون معنی. و این تأثیرها، بارها نه تنها شکل فرایندهایی یکجانبه به خود گرفتند، بلکه به صورت لرزه‌هایی دوطرفه درآمدند که راه را بر جریانهای فزاینده‌ای از بافرهنگی شدن که نتیجه‌اش به چیزی کاملاً تازه می‌انجامید، گشودند. این دقیقاً همان است که لی ژیان (Li Xian)، سردار چینی راهنگامی که تُنگی سیمین، ساخته شده از ترکیبی از عناصر ایرانی ساسانی، آسیای مرکزی، یونانی-هلنی و هندی را به دست آورد، مجذوب خود ساخت.

## پانوشتها

1. Juliano/Lerner, 2001, 98-100

۲. بسیاری از این شواهد (بویژه موارد کتبی) در ۱۹۹۵ به وسیله Huyse گردآوری و تفسیر شده است.

3. Welsch 1999, 194-213

۴. در مورد ملاحظات کلی زیرین، از اندیشه‌های همکارم در اینسبروک بسیار سود جست‌ام.

۵. رک. به گزیده داگرتی - کرک ۲۰۰۳، که در این مورد بسیار جالب توجه است.

6. Von Gall 1998

7. Colledge 1987, 162

8. Hauser 2001b, 94-97; 2001a, 1241

9. Sherwin-White/Kuhrt 1993, 149-69

10. Oelsner, 2002

۱۱. مثالی خوب در این مورد، تصویر اسکندر در ایران یا «آن گجستک الکسندر هرومیگ» (آن اسکندر ملعون یونانی) است.

12. Wiesehöfer 2001a

13. Fragner 1999

14. Hauser 2001a, 93 sq.

15. Hauser 2001a, 85-90

16. Wiesehöfer, 1988; 1990; 1992, و در همین اثر حاضر

17. Hölscher, 1989

18. Rollinger, Ulf 2004

19. Günther 2004

نیز نک Mitterauer 1999 & Hauser 1999

۲۰. در مورد این موضوع نک. یادداشتهای Flaig, 2001 و نیز Girardet 2001, 10 sq.

۲۱. در این مورد معاهداتی با عضویت اعضای اروپایی وجود دارد. وزارت خارجه آلمان محللهایی را تاریخی شناخته است تا از پیشداوریهای ملی‌گرایانه دولتها برکنار باشد.

22. Hauser 1999, 334

23. Hauser 2001a

24. Root 1991, Briant 1996, 782-88

25. Ostergörd 1991

26. Conermann 1999

27. Wieschöfer 1999
۲۸. در اینجا باید از تلاش نیمه کاره تاریخنگاران، در برقراری پیوند تداوم مستقیم میان دولت پادشاهی اسکندر و دولت ملی یونان فعلی یاد کرد.
29. Sancisi-Weerdenburg 2001-340
30. Klinkott 2001
31. Briant 2002; Wiesehöfer 2001a 79-88
۳۲. درباره اهمیت پزشکان یونانی و پزشکی یونانی در ایران هخامنشی رک. Panaino 2001, 98 sq.
33. De Vries 1997; Tuna-Norling 1998
34. Balcer 1985; Miller 1997, Wilhby 1998
35. Root 1991, Miller 1997, Bordmann 2000
36. Hölscher 2000, 313
37. Hölscher 2000, 308
38. Hölscher 2000, 310
- این پدیده جاذبه شرق، به نظر من اولین بار به وسیله دیهله (Dihle 1994) در آلمان مطرح شد.
۳۹. Miller 1997 - غیر از این مؤلف م. ویکرز در مورد معارضة 'مادی' یونانیان با شرق بسیار کار کرده و گزارشها نوشته است (از جمله Vickers 1999).
40. Böbler 1998
41. Baslcz 1986
42. Panaino 2001, 92-95
۴۳. Stausberg 2002, 159. خلاصه‌ها و یادداشت‌های نویسندگان یونانی (ورومی) در این مورد به صورت چکیده، کار شده، و تفسیر شده، در ۱۹۹۷ به وسیله De Jong منتشر شده است. همچنین رک. Panaino 2001, 100-108.
۴۴. درباره این مفاهیم نظری، رک. Miller 1997, 136-50.
۴۵. بریان و ویسهوفر، گزارشی دقیق از اسکندر به عنوان «آخرین هخامنشی» ارائه کرده‌اند (Briant & Wiesehöfer, 1994a, 23-49).
46. Zahrnt (زیر چاپ)
47. Berve, 1938
48. Briant 1990 & Wiesehöfer 1996
49. Wiesehöfer 2002
۵۰. در این مورد به ارزیابی دوباره روابط یهود - کافر - مسیحیان در بطن یهودیت پراکنده که مدل

قدیم گتو (محلّه یهودیان) را در هم ریخت بیندیشیم (Barclay 2001).

51. Wiesehöfer 2002a

۵۲. Schmitt 1990 بویژه صفحه‌های 55 sq. 112-14; Wiesehöfer 2001a

53. Wiesehöfer 1998a

۵۴. Wiesehöfer در این اثر فصل چهارم ۲۵-۱۱۹.

۵۵. Wiesehöfer، در این اثر، فصل چهارم.

56. Wiesehöfer 2001b

۵۷. درباره کوماژن، رک Waymer 2000.

۵۸. درباره تاریخ فرهنگ آسیای مرکزی و شمال غربی هند، بویژه نک. گزیده‌های زیر:

Bolardi et al 1996 Frrington/Cribb, 1992; Bernard/Grenet

59. Alram 1996, 132

60. Huyse 1999

۶۱. Kettenhofen، بویژه، صفحه‌های ۲۹۸-۳۰۸.

۶۲. درباره تقابل ایدئولوژیک میان ساسانیان و رومیان/بیزانسیان، نک. ویسهوفر، همین اثر، فصل

پنجم، بخش سوم ۱۳۴-۳۸

63. Jullien/Jullien 2002

64. Wiesehöfer (زیر چاپ)

۶۵. نک Hartmann 2002.

۶۶. Yousif 1997؛ در مورد تاریخ تأثیرات پزشکی یونان در ایران نک.

Paraino 2001, 126-29; Sohn 1996

67. Boyce/Grenet 1992; 491-565

۶۸. در مورد مشارکتهای شنایدر و دریجورس، از جمله نک. ویسهوفر/ هویز (زیر چاپ).

۶۹. نک. اشمیت ۲۰۰۲ و هویز ۲۰۰۲.

۷۰. واژه‌های طبقه اول بارها در ادبیات یونانی - لاتینی دیده شده و واژه‌های طبقه دوم فقط با دقت

بسیار پیدا می‌شود و برای طبقه سوم می‌توان به عنوان مثال واژه یونانی چیلیارچس را ذکر کرد که معادل

ایرانی آن hazārāpati یا hazārbed است.

71. Sundermann 1982, 14

۷۲. باید دانست که تعلیم و تربیت یونانی در حدی بوده که برای مردمان غیرفرهیخته و غیرشهری،

در جاهایی که به یونانی سخن گفته می‌شد، در دسترس بوده است.

73. Huyse 1996, 73; De Iong 1997

74. Dihle, 1994, 53

## خلاصه متن انگلیسی فصل دوم

Of all the cultures with whom the Greeks came in contact in ancient times, Iranian cultures have to date played a special, because often misunderstood, role. In research and studies, they mainly did not advance beyond the status of 'fringe cultures' and were perceived and evaluated, as in ancient times, rather as an 'outside world' or even 'counter world'. At the same time, particular emphasis was placed on the Greek share in cultural contacts. The aim of this article is to show, in chronological order, the diversity and reciprocity of such cultural contacts and their consequences for both sides. However, it is necessary first of all to refer to weaknesses in the way history was observed in the past (and again currently?): – 1. The use of terms such as 'Iran' or 'Greece', 'Iranian' or 'Greek culture' often enough conceals the diversity of political and cultural expressions which can be observed in ancient times both in East and West. Thus, in Ancient Hellas, there was on the one hand indeed a store of generally recognised and identifying cultural and political points in common, but on the other also a wealth of highly characteristic traditions and experiences specific to region and time, many of which were adopted from outside and, in some cases, transformed. In addition, the history of Greece was determined considerably by the opposites of particularism and striving for hegemony. Ancient Iran as well which extended far beyond the territories of present Iran was never a culturally homogeneous quantity. – 2. The latter refers to the circumstance that in Iran and in Mesopotamia, even before the invasion of Alexander, ethnic groups or cultural and/or religious communities had lived together or side by side for generations; that transcultural processes of the most different kind and intensity already had taken place and were continuing to take place. Accordingly, cities such as Babylon, Seleucia-on-the-Tigris, Ecbatana or Bactra, but also rural regions such as Susiana or Characene had a polyethnic and multicultural character, and it would be fatal to set *the* Iranians or even *the* Orientals against "culturally and ethnically pure Greeks" in them. – 3. Closely linked to this is the problem that we identify people of ancient times by their names firstly as members of a language group or of a culture which assigns such names. In contrast to that, their ethnic and genealogical classification is generally noticeably more complex. – 4. The fact that the Iranian empires of antiquity were polyethnic and multicultural entities has never been seriously disputed, even if, as stressed, the consequences of this fact often have not been considered sufficiently. Admittedly, one cannot help thinking that today's observers, depending on each person's attitude to similar phenomena of our day, tend to regard the ethnic diversity and

coexistence of heterogeneous social and cultural patterns in a society mostly either as a congenital defect and a burden or as an explicit asset of these empires. However, historians should confine themselves to describing the often complicated mechanisms of what makes up ancient identity in a multicultural society, differentiating in doing so between collective identity (for example, of an ethnic or religious group) and individual identity (within such a group). – 5. While it is not to be disputed that Greek-Iranian cultural contacts reached their zenith in Achaemenid and above all in Hellenistic times, the history of Greek-Iranian relationships was by no means at an end after these periods. The neglect of Near Eastern history after the decline of the Macedonian or Greek reign in the Near East in discussions in Classical Studies is the reason why very little is known to date about an educated European public of late Greek-Iranian cultural contacts. – 6. When evaluating the Iranian share in such contacts, one must remember that it was precisely Iranian kings, scholars and artists who also acted as mediators of knowledge between East and West, that the effect of genuinely Iranian cultural elements was felt much more to the East and to Armenia than to the West. – 7. Much of what has just been commented or lamented has its origin not only in earlier classicist and/or European-oriented bias but also in the lack of full utilization of existing material. This applies in particular to the material culture and archaeological remains, and to a certain extent also to what was handed down in writing which provides a great deal more information about cultural relationships and encounters between Greeks and Iranians than one is inclined to believe at first sight. Admittedly, to get the information, one has to “go against the grain” often enough or pay more heed to non-literary evidence.

The Achaemenid era illustrates the diversity of cultural encounters between Iranians and Greeks. Disdain and imitation of the barbarians, description of a dangerous and decadent ‘counter world’, admiration of a fascinating ‘outside world’, military conflict and cross-border cultural exchange, acculturation and re-acculturation were practically concurrent forms of the mental and concrete ‘confrontation’ of the Greeks with their powerful neighbour in the East. On the other side, the Great King indeed considered only the Greeks (*Yaunā*) of his empire ideologically as his subjects, but in practice he even consulted foreign Greeks, from whose cultural ideas and mediation he hoped to profit just as much as from their counsel and help in political matters.

As far as the Seleucids are concerned, compliance with granted or respected privileges became of secondary importance to the rulers in the unreserved interest of their own achievements in times of military and

'ideological' crises, despite all their efforts to respect the tradition of Iran and to follow in the footsteps of their Persian predecessors. In this, they differ from the Persian kings who, indeed used to success and unrivalled to the bitter end, 'eternalized' and respected the privileges and signs of favour of their 'benefactors'. Without the presence of numerous Greeks and Macedonians in Iran, and also without the efforts of mediation on the part of the kings, the intensive cultural contacts between Greeks and Iranians at their time and the dynastic marriages of the Seleucids with members of the Iranian elite in and outside Iran, many transcultural phenomena however are not to be explained: Neither the implementation of Greek culture in Bactria and North West India nor the Greek-Bactrian and Indo-Greek reigns; neither the efforts of the Indian emperor Aśoka to win the people in India, Iran and the Western part of Greece over to his virtues for rulers and subjects and his maxims, which at the time were discussed in very different religious and philosophical contexts, nor the 'philhellenism' of the Parthians who pushed the Seleucids out of Iran.

Recent studies in the 'philhellenism' of the Parthian kings have been able to prove the degree of 'hellenisation' of the Arsacid court and its cultural manifestations as well as the striving for cultural recognition in neighbouring circles. A similar connection is able to explain the interest of the kings in Greek culture and *paideia* and their 'friendship with the Greeks' in domestic matters for reasons of state. Good relations with the *poleis* and the Greeks in the empire guaranteed peace and order and at the same time enabled their cultural achievements to become well known. It may have been experience gained from the particular quality of the Roman neighbourhood with its influence undermining Arsacid sovereignty, or domestic necessity and/or a new concept of ensuring sovereignty which moved Vologeses I and his successors to place special emphasis on the Iranian fundamentals of an Arsacid kingdom and Parthian concept of an empire. The Greek-Hellenistic fundamentals of sovereign legitimacy, royal self-image and concept of an empire withdrew in the face of such 'Iranism' of the Parthians which refers to Sasanian times. However, the Greek cultural traditions of the Mesopotamian and Iranian East did not disappear in this process. It was also not least the role of the Parthians as mediators of goods and ideas between the Imperium Romanum and India/Central Asia/China which opened up new paths in the East for Greek culture and new paths in the West for eastern cultures.

With regard to the Sasanians, especially in the Middle and Late Sasanian period, we learn about the kings striving to acquire and maintain Greek *paideia* in the empire. Thus, Husraw I is said to have read Greek literary and philosophical works himself, admittedly in Middle Persian

translation, temporarily granted neo-Platonists who were driven out of Athens hospitality, encouraged scholastic discourses at court and collected Greek scientific books. The Syrian (mainly Nestorian) Christians played a decisive role in the imparting of Greek knowledge to the Persians (and later the Arabs). Members of the so-called 'Persian school' which moved from Edessa to Nisibis are an example of such Christians. The kings used Christian bishops and scholars also as envoys and counsellors, and Nestorians skilled in medicine and familiar with Greek medicine founded the excellent reputation of the academy of Jūndaisābūr in Xūzistān which continued beyond Sasanian time. Through the Sasanians, by the way, not only did medical and pharmaceutical literature from East and West find its way into Arabian literature, but also Roman-Byzantine agricultural authors, the *Almagest* of Ptolemy and the Alexander novel (which was extremely popular with the Sasanian nobility). Sasanian influence in art, extending way into the West, is still most easily to be seen in arches and in textile designs. In most cases, however, Iranian-Sasanian traditions came to the Occident through other cultures, above all through the Arabian-Islamic culture. Whereas the Sasanians showed a keen interest in foreign knowledge, including Greek, the Greeks and Romans beyond the borders of the Iranian empires, on the other hand, hardly made any serious effort to properly understand the traditions which were prominent in Iran, such as Zoroastrian worship and world view. Although a wealth of literature about Zoroaster and the magi were published in the Imperium Romanum, these so-called Zoroastrian pseudo-epigraphs imparted a totally distorted picture of Iranian concepts of belief. As for the Roman-Byzantine view of Sasanians, they very seldom endeavoured to portray them from an objective and balanced viewpoint but for the most part rather turned towards older models and/or used what was foreign to present themselves all the more clearly.

With regard to the interaction between the ancient languages, a clear imbalance between Iranian loan words in Greek (mainly derived from Old Iranian) and Greek loan words in Iranian is to be noted. To summarize: The influence of Greek culture on Iranian and Iranian culture on Greco-Roman was neither world-shaking nor insignificant, and often enough it did not take place as a unilateral process of acculturation but as a mutual re-acculturation giving in turn further impetus, the result of which was very often something completely new.



## فصل ۳

### جنگهای مادها، نقطه عطفی در تاریخ

#### ۱

«من کورم ولی ناشنوا نیستم. و این نقص از شوربختی من موجب شده بتوانم به مدت حدود شش ساعت به سخنان مورخی گوش فرا دهم که توضیحاتش در مورد جنگهای مادها (آنگونه که آتینان دوست دارند بنامند)، چنان عجیب بود که موبر تن آدمی راست می‌کرد. اگر من جوانتر و از طبقه‌ای بالاتر بودم از کرسی‌ام در ادئون برمی‌خاستم و او را به دادگاه فرامی‌خواندم، به گونه‌ای که هر آتینی از آن حیرت کند.

ولی، خوب، من ریشه جنگهای مادها را می‌شناسم. او چنین شناختی نداشت پس چطور می‌شد آنگونه سخن بگوید؟ یک یونانی چگونه ممکن است چنان چیزهایی را بداند. من بیشتر عمرم را در دربار ایران گذرانده‌ام و اکنون هم در هفتادوپنج سالگی هنوز در خدمت شاه بزرگ هستم، چنانکه پیش از این در خدمت پدرش بودم، یعنی دوست محبوبم خشایارشا، و پیش از او نیز پدر این یک، قهرمانی که حتا یونانیان او را به نام داریوش بزرگ می‌خوانند».

آنچه خواندید، سخنان شخصیتی تاریخی نبود. بلکه فرستاده ایرانی به آتن عصر پریکلس بود، کورش نوه زرتشت و پسر یک یونانی در رمان تاریخی گورویدال به نام آفرینش؛ پیش از آنکه گورویدال، رمان‌نویس امریکایی، کورش را در روزهای پیرانه‌سری به مسافرت آتن وادارد، و با استفاده از مفهوم «دوره محوری» (Achsenzeit) که تقریباً به طور همزمان اندیشمندان بزرگی را ظاهر کرد. او به فرمان کورش، شاه بزرگ و در جهت

خواست و منافع شخص او در ایران، هند، چین و یونان به جستجوی پاسخی به پرسش آفرینش جهان برخاست و با پیروان بودا، مهاویره و کنفوسیوس دیدارها کرد. مورخی که کورش در آتن مجبور به شنیدن سخنان ملال آور و بیهوده اش درباره جنگهای مادها شد، هرودوت است و من بلافاصله می خواهم از او دفاع کنم. ولی پیش از آن به نظرم اهمیت دارد که توجه را نسبت به تغییر چشم اندازی که کورش برای ما ترتیب داد جلب کنم: او درباره اظهارات هرودوت که کارشناس جنگهای مادهاست، به عنوان یک معاصر جنگهای یونانیان چنین اظهار داشته است که هرودوت نمی تواند دلایل این تعارضها را به صرف اینکه مدت درازی زیسته است تشخیص دهد، بعلاوه، شناسن نزدیک بودن با شاهان بزرگ، داریوش و خشایارشا را هم نداشته است.

بینش ما نسبت به جنگهای مادها، تا به امروز تقریباً به شکلی منحصر، براساس نگرشی یونانی شکل گرفته و رقم خورده است. ولی در جریان زمان، این بینش، تحول یافته بی آنکه تنوع و چند جانبگی مواضع یونانیان در نظر گرفته شود. تنها، تازگیهاست که این بینش نسبت به جنگهای مادها وابسته به یک مکان و یک دوره معین شناخته شده و جزئیاتش بررسی گشته است. پس هدف گفتار من جنبه ای سه گانه دارد: توصیف «تصویرها»ی ایرانیان و جنگهای مادها، معرفی تحول این تصویرها و ارزیابی آنها با تکیه بر چگونگی تحلیل تاریخ باستان در سده های نوزدهم و بیستم در آلمان، و سرانجام، کشف انگیزه های ایرانیان در لشکرکشیهای نظامی شان علیه یونان.

## ۲

امروز چقدر خوشوقت می شدیم اگر یک ایرانی مانند کورش روایت خود را از زد و خوردهای سالهای ۵۰۰ تا ۴۷۹ پیش از میلاد یونان و ایران (یا حتی ۴۴۹ را، زیرا زد و خورد بین آتن، متحدانش و ایرانیها تا این تاریخ ادامه داشت) به جا گذاشته بود. در آن حالت، ما نه تنها شرایط تفکر روی نظریه های خودمان درباره دلایل و انگیزه های این جنگها را داشتیم، بلکه می توانستیم در زمینه گنجاندن توجیه لشکرکشیهای شاهنشاهان ایران به سمت یونان نیز کاری بکنیم. تفسیری ایرانی موازی «تواریخ هرودوت» برای بازسازی رویدادها، اهمیت والایی می داشت و احتمالاً ما را برای تشخیص و تمیز بهتر اندیشه های راهنما، روشهای تاریخی و ساخت ادبی این اثر مهم، و جنبه های متعدد و مهیج آن که تا به امروز جدال برانگیز مانده است یاری می داد.<sup>۱</sup> ما از دیدگاه ایرانی در این زمینه ناآگاهیم، نه

به این سبب که شواهد مرتبط در طول زمان از میان رفته است بلکه چون شاهان ایران هیچگاه فرمانی برای یک نمایندگی مشابه صادر نکردند و هیچ شهروند ایرانی علناً ناگزیر از تفسیر خاطرات فرهنگی یونانیان قرنهای پنجم و چهارم پیش از میلاد در این باره نشده است.<sup>۲</sup> نکته این است که یک ایرانی اگر در زمان هرودوت در یونان می بود، احتمالاً مثل کورش گورویدال افسرده و آزرده نمی شد. جلسه های بحث و مذاکره هرودوت، در واقع بسیار تنوع داشت و خیلی کم ممکن بود یک شنونده یا خواننده را به دشمنی علنی تبدیل کند.<sup>۳</sup> ایرانیان هرودوت، نمایندگان امپراتوری ای جهانی با ابعادی ناشناخته تا آن زمان بودند و طبیعتی فرودست تر از یونانیان نداشتند. چه از نظر جسمانی و چه اخلاقی. برعکس به کمک شیوه ساده زندگی شان، شکل های ناب زندگی مذهبی شان و آداب و رسوم مخصوص شان، خیلی بیشتر صلاحیت بنیانگذاری آن امپراتوری جهانی را داشتند. ولی به سبب آنکه اتباع و پیروان یک پادشاه بودند، سرنوشت شان به شکلی قطعی بستگی به خصلتهای اخلاقی آن شاه داشت. شاهان ایران نمی توانستند خود را از وسوسه های قدرت که در دنیای هرودوت عامل تعیین کننده بود رهایی بخشند. چندان قدرت داشتند که حتا صدای فرزنانگان و ریش سفیدان محیط شاهان به اندازه ای نبود که با صدای آنها رقابت کند و شاهان طوری پرورده شده بودند که کابوسهای خیره کننده از سرنوشت بد خویش را خود تعبیر کنند. شاهان هرودوت از اینکه از قدرت صرف نظر کنند بسیار ناتوان بودند و به نظر می رسید که هیچ زندگانی ای در کنار قدرت، در درازمدت نمی تواند با عدالت و آزادی سپری شود.<sup>۴</sup> هرودوت، چکیده بینش مبتنی بر بدبینی خود را در دهان یک ایرانی گمنام قرار می داد و او نیز آن را اشکریزان به حریف کم فرهنگ میگسارش، ترزاندر اورشومنی (Thérésandre d'Orchomène)، در پایان غم انگیز سپاه «مارادونیوس» در نبرد پلاته (Platée) بازگو می کرد. آن ایرانی در پاسخ دستور آن شخص کم فرهنگ به اینکه باید سردار فرمانده را از این قضیه آگاه کرد، چنین گفت: «بیگانه، آنچه باید به خواست ایزدی انجام گیرد، هیچ راهی نیست که بتوان جلویش را گرفت؛ خیلی هشدارها می توان داد که شایسته باور کردن است، ولی کسی گوش فرامی دهد؛ و ما زنجیر ضرورت را باید دنبال کنیم. در دنیا این تلخترین رنج است که بسیار خرد داشته باشی ولی هیچ قدرت نداشته باشی» (هرودوت ۱۶، ۹).

هرودوت بخصوص برای نمایش خطرهای احساس قدرت نامحدود از سیمای خشایارشا استفاده می کند؛ سالخورده ترین مخاطبان هرودوت، خشایارشا را به عنوان

ویرانگر و غارت‌کننده شهر - وطن خود می‌شناسند و بیشترین آنها می‌بایست او را همچون شخصیت مستبد نمایشنامه‌اشیل به نام ایرانیان (*Les Perses*) تصور کرده باشند که در ۷۴۲ پیش از میلاد نمایش داده شد. این شخصیت از یک سو، از همان آغاز، تصویر مردی را با قدرتی خام می‌نمایاند که این قدرت میان دو قطب برنامه‌های بلندپروازانه و ترس از انجام آنچه نباید انجام داد در نوسان است. از دیگر سو، او کور است (...). تشنگیش به قدرت به هیچ حد و مرزی در دنیا بسنده‌کننده نیست.<sup>۵</sup> پس او فرد بیگانه‌ای نیست که خدایان با نوعی ظرافت به جانب تعبیر بد رؤیاها و بی‌خبری از هشدارهای خویشاوندی روشن‌ضمیر و با تجربه، یعنی اردوان سوق داده و سرانجام از نظر نظامی و اخلاقی، در همه سو او را به شکست کشانده باشند. اما فراموش نکنیم که در اینجا سخن از خشایارشای هرودوت است، و مورخ در اینجا با این پرسش از خود روبه‌روست که شباهت با شاه ایران تاریخی تا کجا پیش می‌رود.<sup>۶</sup> به همین سان، تصویری که آنتیان پیروز در «تواریخ» به دست می‌دهند، تصویری هرودوتی است که تاریخیت آن جزئی است: در اینجا رویارویی یک گرایش شوم به خطرجویی و شجاعتی مدنی و کم‌مانند به چشم می‌خورد، گرایشی به تسلیم هیجانانگیز شدن و آمادگی فداکاری و از خودگذشتگی. فاتحان ماراتون و سلامین حتا به استقبال خطر تقلید از ایرانیان در سیاست تغییر شکل نیافته‌شان از قدرت می‌رفتند. در سرتاسر اثر هرودوت، این چند وجهیها و تلاشها برای توضیح فرایندهای تاریخی و تصمیمگیریهای شخصی دیده می‌شود. یونانیان در این اثر همچون جماعتی از نظر اخلاقی برتر از ایرانیان نشان داده نشده‌اند، ولی به رغم وطنپرستی مؤلف و همه مهری که به یونانیان دارد، همچون شهروندان «شهرها»ی خودمختار و از نظر سیاسی مختلف و زیر تهدیدهای داخلی همشهریان و در تهدیدهای دیگر یونانیان از خارج قرار دارد.

در دوره‌ای که هرودوت می‌زیست و می‌نوشت، یعنی در فاصله جنگهای مادها و جنگ پلوپونز، پیروزی بر امپراتوری بسیار قدرتمند ایران که پیش از آن کسی حتا فکرش را هم نمی‌توانست بکند، در بسیاری از بخشهای یونان و البته پیش از همه در آتن، مفهومی را که از هویت آن و همچنین هویت آن دیگری، یعنی ایران، وجود داشت دگرگون کرد. برای آن کس که شهرها و معبدهای یونانیان پیروزمند را در سالها و دهه‌های بعد از ۴۷۹ ق م بازدید می‌کرد، اهمیت پیروزیهای ماراتون، سلامین و پلاته سخت به چشم می‌خورد: نه تنها هر مکان و هر منطقه‌ای از یونان برحسب نقشش علیه ایران بررسی

می شد، بلکه همه شهرهای جنگنده در کنار فاتحان و البته پیش از همه آتن و اسپارت به عنوان رقیبان برتری جو، بعلاوه می کوشیدند خود را در ردیف شکست دهندگان ایران جای دهند. بدین سان امیدوار بودند حافظه فرهنگی خود را در درون غنا ببخشند و در خارج اعتبار و نفوذ بیشتری روی شهرهای دیگر به دست آورند. برای نخستین بار در یونان، یک حافظه عظیم و گونه گون برای پی افکندن هویتی سیاسی، به صورت - برای مثال - غنائم منحصر به فرد در معرض تماشای همگان، پرستشگاههای جدید به افتخار خدایان مساعد، آرامگاههای نظامی چشمگیر به یادبود کشته شدگان جنگ و انتشار فهرستهای شهیدان جنگ، تدارک دیده شد. فضاهای عمومی که بدین سان تشکیل می شد و آینهایی که در آنها برگزار می گشت، هریک با روایت خاص خود، عهده دار سهم بزرگی شدند که در آتن، اعضای طبقه چهارم انتخاب کننده با مدل «سولون»، یعنی تتها (Thètes) که تا آن وقت از نظر سیاسی در حاشیه بودند، هرچه بیشتر، سیاسی شوند.<sup>۷</sup>

ولی تجربه ۴۸۰/۷۹ به تقابل و رویارویی ذهنی و فکری و مردمی با حریف شکست خورده جهشی قطعی داد و رابطه یونانی / بربری را از نو تعریف کرد.<sup>۸</sup> این تقابل از یک سو، پیش از هر چیز ایرانیان را از دنیای شرق بیرون کشید و آنها را به حد کمال همچون بربرها تعریف کرد، ولی از سوی دیگر، آتنیان را به ارائه تصویری ویژه از خودشان واداشت. این تصویر، اساساً خلاف تصویر دنیای متضاد ایرانی بود و نیز می بایست همچون مایه تسکین برای بخش نامطلوب هریک از دو طرف به کار رود. در حالی که شاعرانی همچون سیمونید و پندار (Simonide & Pindare) همچنان ایرانیان را برای آزادی شهرهای یونان خطری بزرگ می شمردند و پیروزی ناگهانی یونان را جشن می گرفتند، اشیل نمایشنامه نویس، یونانیان و ایرانیان را از نظر اجتماعی و سیاسی جدا می دانست. از نگاه او شکل مطلق پادشاهی ایران که تا آن زمان در یونان ناشناخته بود و در آن، حتا نجبای درجه یک نیز همچون بردگان شاهنشاه جلوه می کردند، نقطه مقابل نظام یونانی شهرها (Poleis) (نظام دموکراسی آتنی؟) بود.<sup>۹</sup> قدرت کنترل ناپذیر سلطنت، ممکن بود یک شاه بی تجربه و بی فکر، مثل خشایارشا را از حدود تعیین شده از سوی خدایان فراتر برد. اشیل در برابر تبعه ایرانی ناتوان از قبول یا اجرای یک مسئولیت که در جنگ، با احساس اضطراب و بدون اندیشه شرکت می کرد، شهروند (Politès) یونانی آگاه به ارزشهای خود و پاسخگوی مردم (dèmos) و توانا به جنگیدن با رشادت و خرد را قرار می داد.<sup>۱۰</sup> در همه گرایشهای بنیادین، که بعداً دیده خواهد شد، در نمونه های متضاد میان

استبداد و آزادی، نرمش شرقی و «خود-نگاهداری» یونانی، در ادبیات یونانی سده پنجم ق م، تحولی در تصویر ایرانی برحسب محتوای سیاسی داخلی یا خارجی، به اقتضای نوع متن مشاهده می‌شود.<sup>۱۱</sup> همچنین در تراژدی تیب نمونه بربر، در طول زمان از نظر مردم‌نگاری به سطح اخلاقی و روحی جابه‌جا می‌شود؛ از این پس بربرها مستحق نوعی ترحم و دلسوزی می‌شوند و یونانیان می‌توانند رفتاری 'بربر' از خود نشان دهند. کمدی، یک ارائه رئالیستی از بیگانگان ایرانی به کار می‌برد. در جست‌وجوی افه‌های خنده‌آور، یا حتا در جنگ پلوپونز، انتقاد از پارسی‌گرایی جوانان اشرافی آتن برمی‌آید. در عین حال نقطه‌های مشترکی میان تصویرهای ایرانیان در دوره‌های مختلف مشاهده می‌شود که بین جنگها، مرزها را پشت سر می‌گذارد. جزای مثال، انتقاد اریستوفان از نظامیان آتنی، در جامه‌های ایرانی (۱۱۷۴-۱۲۳۴)، هشدار هرودوت به هموطنانش علیه زیاده‌روی مشابه خشایارشا را به یاد می‌آورد<sup>۱۲</sup>؛ تنزل نظامی و روحیه‌ای ایرانیان به دست تیموته، در مرحله پایانی جنگ پلوپونز یا تلاش بیهوده آریستاگوراس هرودوت به قانع کردن اسپارتیها برای نبرد با ایرانیان. آنتیفون سوفسطایی است که با رجوع به حقوق طبیعی، در این زمینه جلو می‌رود، تا آنجا که با استناد به برابری طبیعی انسانها جدایی یونانیان و بربرها را به میان می‌کشد (DK 44 B 88).

تصویر ایرانیان به شیوه‌ای چند وجهی در هنر یونان معرفی می‌شود: تقابل فرهنگی با تأکید در طول دوره پیش از جنگهای مادها بین وضعیت برتر یونان در زندگی و توحش بیگانه<sup>۱۳</sup> مشاهده می‌شود، اما تنها مدت درازی بعد از جنگ سالامین<sup>۱۴</sup> در تطبیق گرداگرد یونانیان برتر از نظر نظامی، سیاسی و فرهنگی، و ایرانیان نامتمدن، ولنگار و شیفته تجمل. این بدنام کردن دشمن تا سرحد زشت کردن سیمای حریف به وسیله استعاره‌های سوءاستفاده جنسی، روی نگاره‌های نقاشی شده گلدانها<sup>۱۵</sup> پیش رفته است. اما نسل بعد از فاتحان سالامین احترام بیشتری برای فرهنگ بیگانه قائل شد. و در نسل بعدی، شرق حتا برای بسیاری از یونانیان، به صورت تابشی از خواستها و تمایلات درآمد، دنیایی دوردست از سعادت سرشار<sup>۱۶</sup>، که به رغم انتقاد گذشتگان، نه تنها به استعاره، بلکه پوشیده در جامه‌های شرقی و جواهرات ایرانی، تسلیم آن می‌شدند.<sup>۱۷</sup>

رهیافتهای مختلف ممکن از یک فرهنگ بیگانه، و در اینجا فرهنگ ایرانی، چنانکه در سده پنجم ق م شکل گرفت، در یونان سده چهارم ق م نیز ادامه یافت: بدین قرار بربرهایی از نو به شکلی متفرعانه ظاهر می‌شدند، از جمله، مثلاً در کمدی آتنی میانی. افلاطون

جنگجویان ماراتون را «پدران آزادی، هم آزادی، و هم تمامی ساکنان این قاره» (MX. 240 e) می‌داند، ستایشی که پلوتارک در سده‌های بعدی آن را نجات آزادی تمامی بشریت به دست یونانیان (Mor. 3506) خواند، ارسطو به آن بازستانی قدرت از دست بربرها عنوان داد و نظریه‌ای را ارائه کرد که براساس آن، بربرها بنا بر طبیعت (Physei) و بردگان، از یک ماهیت‌اند (Pol.1. 1256b 7-9). در مقابل، خشایارشای نویسنده‌گان یونانی سده چهارم ق م، یا خشایارشای تاریخنگاران اسکندر را یک جهان از خشایارشای هرودوت جدا می‌کند. این یک، پس از شکست در یونان، سقوط مقاومت‌ناپذیر امپراتوری ایران را اعلام کرد و اینکه مسئول رفتار جنایتکارانه خود در هنگام لشکرکشی‌هایش به یونان و در دربار و سقوط اخلاقی و روحی جانشینان خویش است. هرودوت اینجا جنبه‌های دیگری را حمایت می‌کند؛ مثلاً وقتی افلاطون در «گورژیاس» (510a) تحت تأثیر شکست آتن در جنگ پلوپونز، از فاتحان – ایرانیان – انتقاد می‌کند و با این کار نشان می‌دهد که هشدارهای هرودوت به آتن و دولتمردان آتنی، بجا بوده است، از جمله اینکه نباید تسلیم زیاده‌رویهای قدرت شد.

توسیدید (Thucydide) و دیگران، بعلاوه نشان داده بودند که یونانیان می‌توانند هنوز به شیوه‌ای 'بربر' تر از خود بربرها رفتار کنند و هراس از جنگ داخلی و خشونت مشاهده شده در زد و خورد‌های بین یونانیان هیچ دخلی به جنایات یک خشایارشا نداشت. اینکه در سده چهارم ق م با توجه به نفاق‌های سیاسی یونانیان و سلطه مداوم شاهنشاه در آسیا و فراسوی آن، خاطره پیروزیهای شکوهمندان ماراتون و سالامین و تضاد و مخالفت نمونه‌ای میان ایرانیان و یونانیان ممکن بود به یاد آورده شود، مبنای با آنچه روی داد نداشت. در واقع تعریف ایرانیان به شیوه ایزوکرات (Isocrate)، به عنوان ضعیف و بی‌قدرت و نیز به راه انداختن یک اردوکنشی علیه ایرانیان برای درمان اختلافات یونانیان یا بهتر همچون اسکندر به کار بردن یک لشکرکشی نظامی در شرق با کلمه «انتقام جنگهای مادها»، برای مستحکم کردن مواضع قدرت مقدونی و پی افکندن یک پادشاهی با نشانه شخصی او، بسیار وسوسه‌انگیز بود.

این رهیافتهای فکری یا ایدئولوژیک، گویای روابط میان یونانیان و ایرانیان به شکل روزمره آن نبود: نه تنها از سده پنجم ق م به بعد بسیاری یونانیان، از منبع شاهنشاه و ساتراپ‌های او گذران زندگی می‌کردند، بلکه در عوض شاهنشاه و ساتراپ‌های ایران نیز به نوبه خود در به روی فرهنگ یونان گشوده بودند و به شیوه‌های گوناگون و بیشتر

سखाوتمندانه، این 'دوستان' (philoi)، 'میهمانان' (xenoi) و 'نیکوکاران' (euregetai) یونانی را به خاطر حمایتشان پاداش می دادند.<sup>۱۸</sup>

فرایندهای فرهنگ‌پذیری میان یونانیان و ایرانیان و بومیان - برای مثال در جنوب غرب و غرب آناتولی -<sup>۱۹</sup> ویژگی غالب دیگر دهه‌های پیش از لشکرکشی اسکندر به شرق بود. شاه مقدونی و نیز جانشینان شرقی او توانستند بر این ویژگیها تکیه کنند و حتا آنجاها که خردمندان به نظر می‌رسید آن را تقویت نمایند. از سده چهارم ق م به بعد این اندیشه که تنها یک قدرت واحد، نمی‌بایست الزاماً قدرتی خودسرانه به شیوه شرقی باشد، در یونان معمول شد. بر این منوال، افلاطون داریوش اول را به عنوان قانونگذار در کنار سولون قرار داد (Ph dr. 258c)<sup>۲۰</sup> و در کتاب پرورش کوروش (Cyropédie)، اثر گزنفون، یک شاه بزرگ ایران همچون فرمانروای آرمانی معرفی شده است (الگوی پادشاهی او در برابر انحطاط جانشینانش در آغاز سده چهارم ق م قرار داده شده است).<sup>۲۱</sup>

## ۳

بیشتر متخصصان آلمانی سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی در برآوردهای خود از جنگهای مادها، به جانب برابر نهاد (آنتی‌تز) ایرانیان - بربرها یا آسیا - اروپا که ساده‌تر و یکپارچه و نه چندوجهی و چل تکه است رفته‌اند.<sup>۲۲</sup> در آلمان، هگل نخستین کسی است که اهمیت تاریخی جهانی جنگهای مادها را یادآور شد: به نظر او، موضع رهبری در تاریخ جهانی، از ایرانیان - که نخستین بار قانون را شناختند و تاریخ جهان را ساختند، ولی مفهوم آزادی فردی را جز برای شاه برای کسی نمی‌شناختند - به یونانیان و دقیقتر به آنتیان منتقل شد که مفهوم دولت برایشان معنای اساسی خود را داشت، صاحب وجدان کارآزموده‌ای نسبت به مسائل جدی امور عمومی و نیز روح زندگی انسانی بودند و معنی عملی محکم و شجاعتی خدشه‌ناپذیر به کار می‌بستند.<sup>۲۳</sup> از برخورد آنتیان با ایرانیان - به قول هگل «قوم تاریخی جهانی قدیم» - بود که این تحول پدید آمد. و شگفت‌آور نیست که جنگهای مادها از نظر فیلسوف بزرگ آلمان برش نهایی تاریخی را ایجاد کرده باشد. در اینجا از یک سو به استبداد شرقی برمی‌خوریم که دنیایی به دور یک ارباب‌گرد می‌آید و از دیگر سو، به دولتهایی تکه پاره شده با اهمیت اندک از نظر وسعت و وسایل، ولی دارای جان و حرکت به سبب آزادی فردی. هرگز در تاریخ با چنین انفجاری از برتری قدرت اخلاقی و روحی بر توده، توده‌ای که تحقیرکردنی نیست روبه‌رو نشده‌ایم...



زیرا سخن از پیروزیهای تاریخی است: این پیروزیها فرهنگ و قدرت روحی را نجات داده‌اند و همه نیروی اصل آسیایی را بیرون کشیده‌اند.<sup>۲۴</sup> (هگل ۱۸۳۷ [تجدید چاپ ۱۹۶۱]، ۳۵۹).

به دنبال هگل، با دقتی بیشتر از او و با تکیه شدید بر تقابل ایرانیان و یونانیان، مورخ بزرگ تاریخ جهان ادوارد مهیر و ماکس وبر جامعه‌شناس را داریم که اولی رقیبان اصلی درگیر در جنگهای مادها را در دو قالب زیبای فکری هلنی آزاد، با چرخشی به سمت خارج توصیف می‌کند، و فرهنگی خدایپرستانه و مذهبی تحت حمایت و هدایت ایران که مذهب ملی را به عنوان ابزار قدرت، در هر جای ممکن به کار می‌برد.<sup>۲۵</sup> آن دیگری (ماکس وبر) نتیجه پیروزیهای یونان «نجات استقلال فرهنگ هلنی» و بخشیدن جهشی مثبت به آغاز کار تاریخ‌نگاری ویژه غرب و امکان دادن به گسترش کامل درام و تمامی این حیات روشنفکرانه و ذهنی یگانه است.<sup>۲۶</sup>

حتا در این حال، این دو دانشمند به اندازه ژاکوب بورکهارت (J. Burckhardt) جلو نرفته‌اند که تقابلهایی پدید آورد: نظام راسته و بی‌پیچیدگی را در برابر «سیستم طبقاتی»، نظم اعتقادی ایزدان پرستی (Polythéisme) یونانی آزاد را علیه قدرت روحانیت و روحیه مردمی بی‌تفاوت، اصالت و خودانگیختگی را علیه انجام وظیفه، بی‌تفاوت<sup>۲۷</sup> قرار داد. تا ۱۹۳۳ ارزشگذاری دستاوردهای سیاسی و فرهنگی طرفهای درگیر جنگ، بین دو قطب زیر صورت می‌گرفت: «شناخت ساختهای ایرانی و عظمت ایران همراه با موضعگیری روشن بر له گسترش فرهنگی و سیاسی یونانی از یک سو، و نفرت و تحقیر ایرانیان (شرقیان به طور کلی) از سوی دیگر.<sup>۲۸</sup> گاهی ایرانیان را به عنوان وابستگان خانواده اقوام هند و اروپایی از دیگر شرقیان جدا می‌کردند و آنها را متعلق به سطح فرهنگی یا حتا نژادی بالاتری می‌دانستند و به یونانیان نزدیکشان می‌کردند. ولی تنها در دوره اقتدار حزب نازی بود که نویسندگان تاریخ دوره باستان مانند فریتز شاخر مهیر (Fritz Schachermeyr) مشغول به بررسی دلایل عمیق شکست ایرانیان از یونانیان شدند و در این مقوله بر اصول تاریخی آشکارا نژادپرستانه تکیه کردند.

«یونانیان پیروزیهای خود را همچون معجزاتی فرستاده شده از سوی خدایان احساس کردند. ولی در واقع، نیروی معجزه‌آمیز، در برتری نژاد خاصشان بود. آنان در اینجا از سه دیدگاه بر دشمن خود برتری داشتند: چون جایگاهشان در اروپا بود از وزن تأثیرات ویرانگر شرقی، خیلی بیشتر از آنچه ایرانیان داشتند حمایت می‌گرفتند. هلنیسم به کمک

گسترش شکوهمند و شکوفای فرهنگی خود، در بهترین گزینشهای خویش این تعریف بی نظیر را پیدا کرد که نتیجه یگانه وقوف بر مأموریتی عالی بود و آسیب ناپذیری مطلق پدید می آورد. به سبب آزادی که روح و گوهر آن دقیقاً در یونانیان شجاعانه ترین اعمال را برمی انگیزخت، رهبری یونان به گونه ای شد که رهبری ایرانیان را در محاق فرو برد. بدین سان این یک پیروزی خون پاک شمال اروپایی (nordique)، بر خون بسیار آلوده، و وجدان ملی مردمی بر ایدئولوژی سلطه جهانی، رشد ارگانیک سالم روی ساختار قدرت مکانیکی بود؛ سرانجام پیروزی پتانسیل جامعه ای برخاسته از تولید مثلی سالم و یک قدرت آفریننده نبوغ فردی بود.<sup>۲۹</sup>

بعد از ۱۹۴۵ هرمان بنگستون (H. Bengston)، آموزشهای این گونه ملاحظات تاریخی را در تاریخ یونانیان خود که متأسفانه تا امروز جایگزینی نیافته است به کار برد. ولی در برابر، نمونه شناسیهای سابق مردم و فرهنگ را که برای مورخان آلمانی بسیار آشنا بود از سر گرفت، یعنی: هلن دوستی نوانسانگرا که از وینکلمان (Wincklmann) به بعد رایج بود، ایدئولوژی غربی اروپایی و شرقی ستیزی کلیشه ای:

«تنها با نبرد پیروزمندان یونانیان به خاطر آزادی بود که اروپا به عنوان اندیشه و واقعیت زاده شد. منافع که یونانیان به خاطر آن در گذشته جان خود را فدا کردند، امروز همچنان در حیات انسانی غربی به صورت والاترین ارزشها باقی مانده است... تنها آزادی سیاسی نیست که یونانیان از آن دفاع کرده اند، استقلال روحی غربیان هم هست و اگر امروز ما خود را موجودات متفکر و آزادی حس می کنیم، آنها (یونانیان) هستند که شرایط آن را پدید آورده اند... به رغم استعدادی انکارناپذیر، ایرانیان زیر فشار شرقیان خفه شده اند. پایان فرهنگ ایرانی، برابر سازی است نه انفرادی سازی، مانند یونان».<sup>۳۰</sup>

یک ارزشگذاری دوباره روابط میان ایران و یونان، براساس تحلیل در نهایت انتقادی منابع، طبعاً نمی توانست با این ایدئولوژی عریان از هر بررسی دوباره ای، به نتیجه برسد. در ۱۹۷۹ والتر هینز (Walter Hinz) ایران شناس در کتاب خود به نام، داریوش و ایرانیان، نمونه ای بی مایه از تیپولوژی مردم شناختی، اندکی تصویرپذیرتر از تجربه های ۱۹۳۳ و ۱۹۴۱ ارائه داد. نویسنده، روابط میان یونانیان و ایرانیان را در دوره باستان، با برقراری یک توازی میان روسیه و آلمان امروز معرفی می کند:

«دو ابرقدرت شرق همچنان خود را زیر سیطره فرمانروایی یگانه و مطلق احساس می کنند این فرمانروا که داریوش، تزار نیکلا یا استالین نامیده می شود سودای به بردگی

گرفتن خرده قدرت آزادی در غرب را داشت... ولی مقایسه‌ای روحی هم وجود دارد. یک طراحی مسامحه‌آمیز می‌توان در ابرقدرت شرق... گرایشی به مذهب و عرفان و در قلمرو کوچک غربی... احساسی قویتر برای اندیشه فلسفی را تشخیص داد.<sup>۳۱</sup>

در ۱۹۱۴، کارل یولیوس بلوش (Karl Julius Beloch) از بنگستون، هینز و دیگران، در بعد از جنگ دوم جهانی فراتر رفت، آنجا که تأکید کرده بود که سرنوشت فرهنگ و سیاست یونان وابسته به پایان جنگهای مادها نبود:

«فرهنگ هلنی در هیچ صورتی بدین سبب در معرض خطر قرار نگرفت [در هنگام پیروزی خشایارشا] زیرا این فرهنگ در آن زمان، هنوز اساساً بر یونانی‌هایی که آن هنگام، از گذشته و از بیش از نیم قرن پیش، در آنجا زیر سلطه ایران می‌زیستند، قرار داشت. بی‌هیچ گمانی یونان به زودی استقلال خود را به دست می‌آورد».<sup>۳۲</sup>

در ۱۸۷۵ هم فریدریش نیچه همچنان ضد قراردادی، انتقاد افلاطون از فاتحان جنگهای مادها را از سر گرفت، آنجا که به شیوه‌ای ضمنی، بین پیروزیهای ۴۷۹-۴۸۰ ق م یونانیان و ۷۱-۱۸۷۰ آلمانیان با برقراری یک توازی، جنگهای مادها را، مصیبتی ملی، قلمداد کرد که ممکن بود به تمرکزی تشنه قدرت و سلطه توده‌ها بینجامد».<sup>۳۳</sup>

هانس شفر (Hans Schöfer) تاریخ‌نگار باستان دانشگاه هایدلبرگ، با رجوع به هرودوت و درخواست مطالعه دقیق منابع، در ۱۹۵۵ ناگزیر از توجه به مباحثات و نامتعادل بودن تقابل قراردادی یونانیان - ایرانیان شد:

«فضایل عالی که می‌شد بعد از جنگ مادها در ادبیات، بخصوص ادبیات آتنی مشاهده کرد، آزادی و استقلال... نباید در این مورد که بخش بزرگی از هلنیسم در این ارزیابی مشارکت نداشت فریب‌دهنده باشد. یک احساس مهر قوی و تقریباً پنهانی برای ایرانیان در یونانی‌ها داشت، پلپونز اساساً الگوی اسپارت را دنبال می‌کرد و آرگوس، روابط خود را با ایرانی‌ها ادامه می‌داد، بی‌آنکه از هلنیسم یونانی سیسیلی بگویم که هیچ نقش فعالی در تعارضات ایران و یونان نداشت».<sup>۳۴</sup>

از سوی دیگر، توجهات زیرکانه‌ای در مورد نامتعادل بودن طبقه‌بندیهای ملی دولتی برای بازسازی روابط در دوره باستان را مدیون همین متخصص (هانس شفر) هستیم.

چند وقت پیش از شفر نیز، متخصصی دیگر برای نخستین بار کوشیده بود نشان دهد جنگهای مادها، برای شاهنشاه در حکم عملیاتی فرعی بوده است. با این حال، با رد پذیرفتن سوءاستفاده از تمرکزگرایی اروپایی و یونانی تحقیق مربوط به دوره باستان<sup>۳۵</sup>

آلبرت ت. اولمستد (Albert T. Olmstead) آشورشناس آمریکایی، بکلی در جهت مخالف قرار می‌گیرد: تمهیدات مؤثر خشایارشا برای لشکرکشی نظامیش علیه یونان در واقع در صورت لزوم نشان‌دهنده، آن میزان جدیتی است که شاهنشاه ایران در همهٔ این عملیات به کار بست. و درگیری گروهی، سیاسی و مالی جانشینانش در قضایای یونان تا زمان لشکرکشی اسکندر به روشنی نشان می‌دهد که شاهان ایران نمی‌توانستند با مسئلهٔ از دست دادن خاکهای یونانی آسیای صغیر کنار بیایند و برعکس بسیار مراقب بودند که هیچ قسمتی از حریف یونانی را نگذارند زیاد قدرتمند شود و به این ترتیب صلح را در طول مرزهای غربی خود حفظ کنند.

امروزه ارزش و جایگاه تاریخی که باید به جنگهای مادها داده شود هنوز مورد بحث و جدال است. با این وصف، شگفت‌آور است که به رغم ادبیات انتقادی مهمی که در سطح وسیعی منتشر شده است، به توضیح اسطورهٔ اصل و منشأ اروپا در مدرسه و حتا در محیطهای مورخان مربوط به دورهٔ باستان ادامه داده می‌شود و همچنان مسئلهٔ نتایج شوم فرمانروایی ایرانیان بر یونان در میان است. البته موضوعگیریهایی کلاسیک سنجیده و حساب شده با آنتی‌تز ساده‌انگارانه یونانی - بربر یا اروپا - آسیا<sup>۳۶</sup> در دنیای علمی کاهش یافته، ولی این مزیت توانایی متوسل شدن به یک مبنای شناخت کهن ولی هنوز جاندار را حفظ کرده است. انتقاد از پادشاهی وام‌گرفته شده از مکان مشترک استبدادی باستان و بعلاوه سرشار از روح دورهٔ متأخر روشنگری، به ایفای نقش ویژه‌ای در دنیای علمی ادامه می‌دهد. با این حال کاملاً با الگوهای سیاسی در امپراتوریهای بزرگ باستانی نامتناسب است.<sup>۳۷</sup> امروز مسئلهٔ تعیین هویت اروپایی آشکارا آرزویی را ظاهر می‌کند که تعریف و تعیین نوعی تاریخ تولد اروپاست.<sup>۳۸</sup> کوششهایی کاملاً هدفمند به فراخوانی یا بهره‌برداری از میراث باستانی برای 'بینشی به اروپا'، نه تنها خطر غفلت از ویژگیهای بیگانه، شگفت‌آور و کاملاً جابه‌جا شدهٔ فرهنگ یونانی و رومی را به نفع دستاوردهای چشمگیر یونانیان و رومیان به ظاهر نزدیک به ما دربر دارد؛ بلکه از احتمال نگاهی از فراسو به اروپا و در نظر گرفتن فرهنگهای همسایه یا بیگانه در ارجاعات خود به جهان مدیترانه‌ای آزاد از این ارجاعها، نیز چشم می‌پوشد. تحلیل پدیده‌ای مانند هلنیسم و حتا مطالعهٔ تصویرهای یونانی - رومی بربرها که در این گفتار مورد اشاره قرار گرفته، مستلزم صلاحیتی تاریخی ذاتی یا اکتساب شده در خلال همکاریهای علمی در قلمروهای پژوهشی مربوط به فرهنگهایی غیر یونانی یا رومی است. ضرورت فوری دارد که در برابر گرایشهای اخیر به

تنزل و کاهش تاریخ باستان و بر مبنای خطای وابسته به تاریخ باستان، یک مفهوم تاریخ جهانی پژوهشی و آموزشی دانشگاهی و مکتبی قرار داده شود. چنین مفهومی ممکن است از سوی دیگر به سنتهای قدیم مکتبی و علمی معادلی مربوط به دوره باستان وابسته و در حالت پوشیده و 'گریخته' یا فراموش شده، مانده باشد. موضوعی مانند جنگهای مادها که امروزه هنوز به درستی جزئی از آموزش مکتبی است، ممکن است با در نظر گرفتن حالت تازه ترین جست و جو درباره تاریخ و فرهنگ امپراتوری هخامنشی، و درباره تصاویر یونانیان از ایرانیان، تحلیلهای کهن قراردادی را بشکافد و اندیشه نوینی درباره برخوردهای فرهنگی در دوره باستان و نیز تصویری که از آن راجع به دشمن می توان ترسیم کرد، از آن به در آید.<sup>۳۹</sup>

#### ۴

اینک می ماند که از خود پرسیم چرا ایرانیان و یونانیان کنفدراسیون هلنی با هم در جنگ بودند و شاهنشاهان ایران از مطیع کردن یونانیان چه هدفی داشتند؟ پاسخ دادن به چنین سؤالی آسان نیست از این رو که ما در این مسئله به نوشته های هرودوت به عنوان منبع تاریخی وابسته ایم و نمی توانیم خوانش ساده تری از جنگهایی که او معرفی می کند داشته باشیم. مطالعات اخیر درباره کتاب «تواریخ» هرودوت نشان داده است که اوضاع و احوال فکری حاکم بر آن در آن دوره کنفدراسیون دریایی<sup>۴۰</sup> در تصویر هرودوت از ایرانیان و جنگهای مادها، تعیین کننده بوده است. مارگارت میلر، بیرگر هرتسفلد و دیگران به روشنی نشان داده اند که گفتمانها و گفته ها درباره ایرانیان و ایران پرشمار و گوناگون بوده است: این گفتارها برخاسته از برخوردهای مرزی بود ولی از روابط سیاسی دیپلماتها، دستمزددبگیران و هنرمندان هم ریشه می گرفت.<sup>۴۱</sup> این اشخاص نشان دادند که این گفتمانها و گفته ها بر حسب وضعیت اجتماعی و اطلاعات سیاسی به شیوه ها و شکل های مختلف از سوی گویندگان و هنرمندانی که آنها را بیان می کردند و به حسب ذوق و نیازهای شنوندگان و ناظران یا طبق نقش و کارکرد تصویر جهان یا تأثیر مورد نظر خود گویندگان، بسیار دستکاری و به شکل های مختلف بیان می شد. هرودوت یک دریافت کننده و تغییر شکل دهنده ادبی بود که بویژه بسیار استعداد این بحثها را داشت<sup>۴۲</sup> و آنقدر در این زمینه توانا بود که بسیاری از ما هنوز تصویر او از ایرانیان را اصل می گیریم.<sup>۴۳</sup> توجه به این فاصله انتقادی یا بهتر بگوییم این ادراک درست از مقاصد

هرودوت نویسنده، بویژه هنگامی که سخن از ویژگیهای سیاست خارجی هخامنشیان و هدفهای دنبال شده شاهنشاهان ایران در جنگهایشان با آتن و ارتری (Érétrie) یا کنفدراسیون هلنی در میان است توصیه کردنی است. قطعی است در هر مورد که همه اظهارات اصلی و مهمی که شاهنشاهان ممکن بود درباره این نکات بیان کنند، همچنانکه مباحثات اساسی بین شاهان و رایزنانشان که غالباً هرودوت آنها را از روی متن شرح داده است، تنها در حوزه اطلاع اشخاص اندکی قرار گرفته و هرودوت خود اطلاعات اندکی از آنها به دست آورده است. همچنین تعبیرهای هرودوتی از خصوصیات شاهان بزرگ و نیز آفرینش ادبی او از داستانهای رؤیایها و اضطرابهای<sup>۴۴</sup> آنها این آفرینشهای هرودوت البته از دیدگاهی ادبی و ایدئولوژیکی جالب توجه است، ولی از دیدگاه تاریخی با تأکید بر نابرابریهای متن چندان معنی دار نیست. و با این حال تا امروز اندک است مواردی که از آنها نتایجی از این دست گرفته شده و اظهارات و تصمیمهای این شاهان درباره یونان در کار هرودوت به بحث گذاشته شده باشد. البته با در نظر گرفتن آنها به شکلی غیر گزینشی و با جای دادنشان در مجموعه گفته‌ها و با تحلیل انتقادی منابع. چنین است سرزنشها و خرده‌گیریهای هرودوت (۱۴۲، ۸) از فرستادگان اسپارت به آتن در سال ۴۷۹ ق م، با اشاره به اینکه آتنی‌ها مسئول تعارضات با ایرانیان بودند، سرزنشهایی که قطعاً به توافق از هم گسسته ۵۰۷/۶ ق م برمی‌گردد. از سویی دیگر غالباً از این واقعه با ارجاع دوباره به هرودوت چنین یاد می‌شود که آتینان، فرستادگان خاص خود را از آن رو رد می‌کردند که آنها به درستی به اهمیت حرکت یا وعده در آینده علیه منافع شاهنشاه اقدام نکردن واقف نبودند.<sup>۴۵</sup> البته هیچکس ناآگاهی داریوش — به گفته هرودوت — درباره آتینان و بعد از آن آتن‌گرایی حقیقی او را امری تاریخی نمی‌شمارد («ای ژئوس نیروی بازپس‌گیری انتقام آتینان را به من بده!» یا «صاحباً، آتینان را به یاد داشته باش» هرودوت ۱۰۵، ۵). و با این حال حتا در روایت زنده‌ترین جنگهای مادها، برای شاهنشاه اقدامی سیاسی در حد انتقام طراحی شده آتن و ارتری وجود ندارد. البته کسی عملاً هنوز پروژه‌های ایرانیان در زمینه مطیع کردن یونان قبل از عصیان یونی‌ها را باور ندارد، هرچند که هرودوت آن را علنی بیان می‌کند (۳۱۳q، ۵، ۱۴۳؛ ۴، نیز نک ۳، ۱۳۴). همچنین کسی عملاً باور ندارد که داتیس و آرتافرن، برادر داریوش، تمامی یونان را در مجموعه عملیات خود جا داده بوده باشند (۹۴، ۶) ولی در عین حال همپای هرودوت جانبدار این روایت‌اند که بعد از عصیان یونی‌ها بقیه شهرهای یونان هم که در این عصیان درگیر نبوده‌اند، از سوی داریوش، برای

مطیع شدن تحت فشار و حمله قرار داشته‌اند.<sup>۴۶</sup> سرانجام: از سویی نیروهای نظامی عظیم ایران در لشکرکشی خشایارشا، در حد برنامه‌های برتری جوییهای ادعایی او بر دنیا، به درستی مورد اتهام قرار گرفته.<sup>۴۷</sup> همچنانکه جنبه تاریخت سناریوی مرتبط با تهدیدهای خطر در یونان و در سیسیل، چنانکه هرودوت نشان داده است.<sup>۴۸</sup> اما از سوی دیگر تأیید هرودوت در این مورد که خشایارشا هدفهای جنگی پدرش داریوش را دنبال کرده و سرانجام بلندپروازی و آرزوی حکومت بر جهان یا دست‌کم برپایی یک امپراتوری را داشته که مرزهای آن تا آسمان قلمرو زئوس گسترده شود (V-a-c)، یعنی از آسیا تا اروپا و دست‌کم تمامی یونان، دارای جنبه تاریخت بوده است. رجوعی به سنگنبشته‌های شاهی در پایین آن، هرچند کوتاه و ناروشن، در جهت بخشیدن وزنی اضافی به این نظریه است.<sup>۴۹</sup> نگاه دقیقتری به ساختار اثر هرودوت و به منابع شرقی، نشان می‌دهد که چنین تفسیری از ویژگیهای سیاست خارجی هخامنشی و برنامه‌های جنگی ایرانیان، جنبه معنایی دارد.

پیشتر تأکید کرده بودم که موضوع مرکزی کتاب «تواریخ» هرودوت وسوسه و خطر قدرت است، مسئله دانستن اینکه چگونه و برای چه بزرگان این دنیا در این میدان از پا می‌افتند و چرا و چگونه گرایشهای وسعت‌طلبی‌شان اجرای مسئول قدرت بودن را از یادشان می‌برد. سرانجام: در رویارویی با چه دشمنی شکست می‌خورند و چرا؟<sup>۵۰</sup> مرزهای تعیین شده از سوی خدایان در اینجا نقش مهمی دارند و عبور از آنها نتایج مرگباری برای فاتح جنگ دارد. هرودوت، یک پیروزی 'ناگهانی' آنتیان و متحدانشان بر دشمن آسیایی، به عنوان زمینه و در این میان، تفسیری تند و تغییر شکل یافته از حوادث در آتن، از جمله یک پیروزی شهروندان آزاد بر اتباعی از شاه بزرگ که به بردگی کشیده شده‌اند<sup>۵۱</sup>، اینها همه را به شاهان ایران نسبت می‌دهد، البته در میان همه شخصیت‌های دارای خصلت ادبی - چنانکه پیشتر از این یادآوری کردیم - خصلتهای بالقوه مردان قدرت، که هرکدام گرایشی افراطی به شکوفایی و گسترش دادند، البته سخن از کورش، قهرمان پدرسالار بنیانگذار، کمبوجیه، فرمانروای مستبد دیوانه، داریوش همه چیز تمام و بزرگواری و خودکامه، خشایارشای بلندپرواز ولی بسیار پرتوقع، یا ماردونیوس خودستا، اینان همگی سرانجام در سیاست نامتعادل پیروزی طلبی خود شکست خوردند.<sup>۵۲</sup> کورش البته آسیای زیرین و برین (سفلی و علیا) را به دست آورد، ولی نتوانست از مرز ارس بگذرد و درگذشت. کمبوجیه البته مصر و همچنین سرزمینهایی را که از آنجا به جنوب اروپا

می پیوست تصرف کرد، اما اردوکشیهای بد فراهم شده‌اش علیه کارتاژ و اتیوپی، به شکلی رقت‌انگیز شکست خورد، که شاه با دست زدن به عملیاتی بسیار خشونت‌آمیز سعی در جبران آن کرد. داریوش مرزهای امپراتوری را تا یونان پیش برد ولی لشکرکشی‌اش به لیبی ناموفق ماند، مانند حمله‌اش به اسکیت‌ها که در سایه خرد و روشن‌رایی دیر هنگام شاه از فاجعه نجات یافت. داریوش به عصیان یونی‌ها و مداخله آتینان و ارتری در این عصیان پاسخ گفت، مانند مورد شکست ماراتون و به صورت عطشی شدید به انتقام. خشایارشا چنان کور شده بود که عطشش به قدرت و نیرو هیچ حد و مرزی نمی‌شناخت. او از نظر نظامی به سبب شکست‌هایی در یونان و از دیدگاه روحی نیز در پی تأثیرپذیرش از تحریکات زنانه در دربار ناموفق ماند. همه این توصیف‌های هرودوتی از توسعه سیاسی شاهنشاهان ایران، ویژگی خیزهای رو به عقب و رو به جلو در زمان را دارند. خواننده هر بار برانگیخته می‌شود که رفتار شخصیت مورد نظر را با رفتار پیشینیان و جانشینان او بسنجد و مقایسه کند و عمل آنها را در موقعیتهای مشابه، به شکلی همسان یا مختلف ببیند. ولی از سویی دیگر، توصیف هرودوت به این صعود تدریجی خواسته‌های توسعه‌طلبانه شاهان هخامنشی هم وابسته است: اگر در آغاز، منطقه بلافصل فراسوی ارس باید به 'تهایی' تصرف شود، در پایان مجموعه دنیای شناخته شده عصر است که مورد آرزو قرار می‌گیرد. از این همه این نتیجه به دست می‌آید که یک تحقیق درباره ویژگیهای سیاست خارجی تاریخی ایران نمی‌تواند براساس بینش ادبی به دنیا بنا شود.

ولی نمای کلی (شما)ی یک تسلسل امپراتوریهای جهان - که در نزد هرودوت و کتزاس (Ctésias)، در کتاب دانیال (از بخشهای عهد عتیق کتاب مقدس) و در ادبیات رومی دیده شده - و ریشه آن از دیدگاه بیشتر متخصصان در ایران هخامنشی قرار دارد، خبر از برتری جویی جهانی شاهان ایران می‌دهد. من اخیراً کوشیدم<sup>۵۳</sup> نشان دهم که این توالی امپراتوریهای جهانی به هرودوت بازمی‌گردد و نویسنده کتاب دانیال، پا در جای پای هرودوت گذاشته است. اگر نظریه من درست باشد باید همه توجه خود را روی سنگنبشته‌های شاهان هخامنشی متمرکز کنیم. با آنکه شاهان ایران حقوق مذهبی و اخلاقی خود را که به لطف اهورامزدا به آنان داده شده، جلوتر از برتری خواهی جهانی قرار می‌دهند، در صدد حق تملک بر مجموعه اویکومنه<sup>۵۴</sup> (Oikouménè) نیستند. این سنگنبشته‌ها خطاب به مردمان امپراتوری است و برای شاهان فقط رونق قلمروشان را آرزو می‌کند. یونان، به بقیه اروپا کاری نداریم، خارج از محیط مردمان قرار می‌گیرد که



رهنمودهای شاهان را در داخل محیط خود به کار می‌برند و باید بپذیرند که عملکردهای شاهان به خاطر خیر و منفعت ایشان است.<sup>۵۵</sup> دست‌کم این است که شاهان ایران نباید مسئله‌ای اعتقادی در جریان پادشاهی خود در آسیا و مصر می‌داشته‌اند. و شهبانو آرتامیس در کتاب هرودوت، هنگامی که بعد از نبرد سالامین به خشایارشا سفارشهایی می‌کند در حول و حوش این افکار و اعتقادات نیست، آنجا که می‌گوید:

«با اینهمه، در این حال که هستیم، نظر من این است که تو، راه بازگشت پیش‌گیری و اینکه ماردونیوس اگر بخواهد، و هر آنچه را می‌گوید قول ده، پشت گوش بیندازد، یا هر آنچه را تقاضا می‌کند... توجه داشته باش: اگر سرکوب کند آنچه را می‌گوید که می‌خواهد سرکوب کند و اگر آنچه را آرزو دارد، آنچه حرفش را می‌زند بتواند به کمال انجام دهد، کار انجام شده است، چرا که اینها بردگان تواند که آن کار را تمام خواهند کرد. و اگر برعکس آنچه فکر می‌کند نشود، بدبختی بزرگی نخواهد بود، از آن دم که تو سلامت بمانی و موقعیت خانه‌ات نیز صحیح و سالم خواهد بود» (هرودوت. ۱۰۲، ۸)

برای ما همه اینها معنایی جز آنچه در پی می‌آید ندارد: اولاً در مورد آنچه به سیاست خارجی ایران مربوط است، به هرودوت بازگردانده می‌شویم. ثانیاً همچنانکه تاکنون بارها تأکید شده باید به تحلیل دقیق، با در نظر گرفتن سیر تاریخی بقیه وقایع، علتها و شرایط هریک از تعارضها در داخل جنگهای مادها کفایت کنیم و به نقشه‌های ایرانیان راضی شویم که هریک جنبه اختصاصی دارد. بی آنکه بخواهیم اینجا وارد جزئیات شویم مجبوریم در نظر بگیریم که داریوش - جدا از مطیع کردن منطقه ساحلی تراس و دست‌نشانده ساختن مقدونیان و اقدامات مقابله به مثل علیه آتن و ارتری - سودای ارضی نسبت به اروپا نداشت. این موضوع که خشایارشا پسر داریوش هرگز قصد چیره شدن بر فضای مدیترانه‌ای غربی را نداشته (هرچند که هرودوت [۷، ۸] و افور [Ephore] در ۴-۵ Diod. ۱، ۱۱] به او نسبت داده‌اند) به روشنی از سوی توسیدید (توسیدید ۲، ۱۸ و ۱) نشان داده شده، آنجا که می‌گوید: «ده سال بعد بربر با زرادخانه‌ای بازگشت تا یونان را مطیع سازد». خشایارشا به جای یک طرح ساتراپی کردن، به دنبال جنگی پیروزمند، برای یونان نقشه یک سیستم دولتهای مبتنی بر برتری (اژه‌مونیک 'Hégémonie') یونانی متعادل را کشیده بود که هریک از آن دولتها با تکیه بر نفوذ قدرتمندانه‌ای از سوی دوستان ایرانی با یکدیگر در ارتباط باشند.<sup>۵۶</sup>

بین اواخر سده ششم و پایان جنگهای مادها، یک بازسازی روابط ایران و یونان به این

صورت جریان پیدا کرد: ۵۷<sup>۷</sup> داریوش اول، **امپراتوری هخامنشی** را از شمال و غرب و شرق گسترش داد و امنیت بخشید و آن را از نظر اقتصادی این‌گونه تقویت کرد: در غرب: از یک سو با ضمیمه کردن سیرناییک (Cyrenaique، ۵۱۳ ق م)، منطقه ثروتمند تراس، تنگه‌های مهم و استراتژیک و نیز جزیره‌های دریای اژه در طول آسیای صغیر (به‌خصوص جزیره ساموس، در حدود سال ۵۱۹ ق م)؛ و از سوی دیگر با به دست آوردن وابستگی مقدونیه در سیاست خارجی (۵۱۰ و سپس ۴۹۴ ق م) و با بستن پیمانی با آتن (۵۰۷، ۶). در شرق: ایرانیان توانستند سرزمینهای 'هندیان' را تصرف کنند. در شمال، به گفته هرودوت، رودخانه دانوب را بعد از آنکه شکست از اسکیت‌های اروپا (۵۱۳ ق م) به ایشان نشان داد که در برابر اقوام کوچنده، چیزی بیش از یک دفاع علیه حمله‌های این اقوام در این مرز طبیعی از دستشان بر نمی‌آید، مرز امپراتوری خود قرار داد. سیاست ایران در زمینه تحکیم و تقویت و پیشروی، با این شرایط تلخ روبه‌رو شد: در ۴۹۸ ق م، شهرهای یونی، زیر فرمان آریستاگوراس، فرمانروای خودکامه میله، به نظر ایرانیان با سازش و موافقت او در پی شکست عملیات ناکسوس (Naxos) طغیان کردند و زمانی بعد کاری و بخشی از قبرس نیز به طغیان یونی‌ها پیوستند و بعد تصرف و آتش زدن سارد با حمایت سربازان آتن و ارتری، پیش آمد. برای پایان دادن به طغیان یونی‌ها، تلاشهای عظیمی از سوی ایرانیان و گسسته شدن اتحاد یونی‌ها لازم بود. در سالهای بعد، ایرانیان دست به کار شدند و به برپا کردن سازمانهای سیاسی گوناگونی در شهرها و منطقه‌های تصرف شده که انتظار می‌رفت در آینده وفادار بمانند، و به ارزیابی دوباره اندازه سرزمینهای شهری و بر این اساس به تعیین دوباره مبلغ باج و خراج و جلوگیری از تعارضات میان 'شهرها، پرداختند. بدین‌قرار، شروع به تقویت قدرت دریایی خود که از زمان کمبوجیه دوم در بخش شرقی دریای اژه برپا شده بود کردند. همچنین، انتقام‌گیری از ناکسوس به سبب طغیان آن، و از ارتری و آتن به سبب حمایتشان از یونی‌ها (و از آتن همچنین به سبب زیر پا گذاشتن پیمان خود) را آغاز کردند. نیز در مورد آتن به روی کار آوردن دوباره هیپاس (Hippias) مستبد دست زدند. شکست ایران در ماراتون (۴۹۰ ق م) در پی لشکرکشی به رهبری داتیس و آرتافرنس (Artaphernès) به شکلی نه چندان افتخارآمیز، به عملیات دریایی ایران در دریای اژه پایان داد. این شکست، مسلماً سرآغاز سقط شده کوششی برای مطیع کردن یونان (یا حتا اروپا) بود. ۵۸<sup>۸</sup> نتایج پیروزی آتن بر سیاست داخلی شهر (حذف و برکناری فرمانروای خودکامه شهر و دوست ایرانیان؛ ساختن نیروی دریایی)،

برای ایرانیان تعیین کننده تر از خود پاسخ بود، همچنانکه بعداً روشن شد. در درازمدت نیز چنانکه پیش از این یادآوری شد پیدایش یک هویت سیاسی آتنی نافذ و مؤثر، همراه با سهمی از میهن پرستی افراطی، در این مقوله نقش تعیین کننده داشت.

پسر و جانشین داریوش، خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ ق م) [۴۶۵-۵۱۹ ق م. - مترجم] پس از نشستن بر تخت شاهی، خود را با مسئله دشوار حمایت و حفظ امپراتوری ایران که کورش با آن جاذبه و اقتدار خود بنیان گذاشته بود و پدرش داریوش آن را گسترش داده، اصلاح کرده و مشروعیت بخشیده بود روبه رو دید. در سالهای اخیر به روشنی معلوم گشت که خشایارشا این مهم را با موفقیتی بیشتر از آنچه شواهد یونانی در صدد ارائه و باوراندنش بودند انجام داده است. خشایارشا نه تنها از اتهام ویران کردن پرستشگاههای بابل و برداشتن تندیس مردوک ایزد، تبرئه شد، بلکه تهمت نداشتن اصالت روحی در پیگیری ایدئولوژی سیاسی پدرش و بی حمیتی و توحش و ناتوانی استراتژیک در میدانهای نبرد در یونان نیز از او برداشته شد. نمی توان گفت که با خشایارشا، جریانی قطعی و بی بازگشت از انحطاط قدرت ایرانیان و زوال روحی و اخلاقی در ایران پا گرفته بوده است، یعنی آنچه نویسندگان یونانی سده چهارم ق م اظهار داشته اند. برای مثال، در زمینه فرهنگی، می توان حتا دوره پادشاهی خشایارشا را نقطه اوج تحولی در ایران دانست. خشایارشا، به عنوان شاگرد شایسته مکتب پدرش، کاملاً به پیشگیری از طغیان توانا بود و در آنجاها که امکان این پیشگیری وجود نداشت (مصر، بابل)، آن را زود سرکوب می کرد. او همچنین می توانست سرزمینهای تازه تصرف شده را مستحکم ساخته و در خاک امپراتوری ادغام و از نظر نظامی حمایتشان کند.

در مقابل، خشایارشا در تلاش برای فراموشاندن ماراتون و واداشتن یونانیان متروپل، به شناختن برتری ایران یکسره شکست خورد. این برتری باید با تکیه بر یک سیستم متعادل از قدرت متفوق متحدان ایران و نیز تغییر شکل دریای اژه به یک دریای داخلی ایرانی که در آن اراده شاه بزرگ ایران اجرایشده بود عملی می شد. با آنکه مناطق و شهرهای یونانی مهمی به هر دلیلی از حوزه ایران به در آمدند (شهرهای تب 'Thèbes' و تسالی 'Thessalie') و شهرهای دیگری بسته به موقعیت و شرایط نظامی، واکنشهای تاکتیکی نشان دادند (شهر دلفس 'Delphes') یا بی طرف ماندند (شهرهای آرگوس، آشایی) ۹، و شهرهایی دیگر، علیه سلطه ایران داوطلبانه به وسیله همسایگانشان تن به بردگی دادند (شهر مِسن 'Messène') ولی شماری اندک از کنفدراسیون هلنی ضد ایران

بعد از شکستهای آغازین موفق به کسب پیروزیهایی علیه ناوگان ایرانی و ارتش شاهنشاهی ایران شدند (سالامین در ۴۸۰ ق م، پلاته در ۴۷۹ ق م) حتا اگر آتن و اسپارت، پلاته و کورنت (Corinthe)، ارتری و اژین (Egine) نه به جانبداری از اروپا علیه آسیا و نه به خاطر دموکراسی و انسانیت علیه بربریت و استبداد نمی جنگیدند، بلکه فقط به خاطر استقلال سیاسی خود نبرد می کردند، نتایج موفقیتشان کم اهمیت تر از آب در نمی آمد: ایران (همچنان تا سال ۴۱۱ ق م) به آسیای صغیر (بدون بخش غربی) و به بخش شرقی مدیترانه عقب رانده شد؛ آتن نقش قدرت برتر را در یونان به عهده گرفت و رقیب اسپارت شد؛ و جنگهای مادها، همچنانکه بیشتر تأکید شده است، هویت یا هویتهای یونانی را پایه ریختند و تصویر بربر را به وجود آوردند که همچنان تا زمان ما معتبر مانده است. در این حال روابط یونان و ایران در جنگها و تعارضهای نظامی با این چیزها از میان نرفت و مفهوم دنیای بربر خارجی، یا بهتر دنیای دشمن، هیچگاه مانع از برخوردهای فرهنگی فرامرزی نشد. نه تنها مزدوران، پزشکان و پیشه‌وران یونانی به طور منظم به خدمت شاه بزرگ ایران در می آمدند، بلکه رقیب بزرگ خشایارشا در سالامین، تمیستوکل (Thémistocles)، زندگی خود را در آسیای صغیر غربی ایران در مقام ریزن محترم شاه به پایان رساند. تنها چند دهه بعد از آنکه کورش گورویداال با هرودوت در آتن دیدار کرده باشد، بسیار بودند نوادگان و نبرگان خوشبخت فاتحان ماراتون و سالامین که با تقلید سبک زندگی ایرانی، تسلیم جاذبه دشمن شدند.

## ۵

آیا جنگهای مادها نقطه عطفی در تاریخ بوده است؟ این پرسشی بود که من در آغاز این گفتار مطرح کردم.

— از نگاه آنتیان معاصر، که از پیروزیهای خود به یک وقوف و وجدان سیاسی و حق نفرت و تحقیر دشمن بربر رسیدند، بی گمان پاسخ مثبت است: تا هنگامی که بخشهای تشکیل دهنده حافظه فرهنگی و بویژه حافظه تاریخی آنها، پیروزیهای ماراتون، و سالامین می توانست در لحظات تیره، نشانی روشن برایشان باشد و تا هنگامی که شهر، برتری فرهنگی و همراه آن اختیار تفسیر جنگهای مادها به شیوه خود را از دست نداده بود.

— این جنگها برای هرودوت که می خواست از جنگ ایران و یونان در برابر مخاطبان سرمشق و هشدار با توجه به موقعیت وقت در جنگ پلوپونز ترتیب دهد به شیوه ای

دیگر جواب مثبت بود.

— برای دانشمندان آلمانی قرن نوزدهم که در تله انحصارگری تاریخ جنگهای مادها<sup>۶۰</sup> افتاده بودند، به شیوه خاصی جواب مثبت بود. اینان به دست یونانیان در این تله افتادند و در پیشداوریهای اروپامداری خود نه تنها نتوانستند کلیشه‌های شرق مدرن و ایران باستان را در هم بشکنند، بلکه حتا رهیافت روشمندی را که همواره به دنبالش بودند و شخصیت برانگیزاننده و چندین وجهی هرودوت را، به یک تأمین‌کننده واژه‌های کلیدی برای نظریات از پیش تعیین شده خود کاهش دادند.

— اما برای شاهان ایران که به یقین در تلاشهای مطیع کردن ساکنان یونان ناکام گشته بودند ولی به رغم این ناکامی مدت یکصد و پنجاه سال همچنان از باب مطلق و بی معارض آسیا باقی ماندند و گاهی حتا نقش ضامن نظم و صلح را در مجموعه یونان بازی کردند، جواب منفی بود.

## پانوشتها

۱. Bichler و Rollinger چشم‌انداز خوبی از دولت و پژوهش‌های روی هرودوت به دست می‌دهند 2000 Bichler/Rollinger.
۲. در مورد طبقه 'حافظه فرهنگی' رک. Assmann, 1988; 2000, 48.
۳. Bichler, 2000 بویژه نظریات مفصلش درباره هرودوت.
4. Bichler 2000, 108
5. Bichler 2000, 94
۶. در مورد خشایارشای تاریخی رک. Sancisi-Weerdenburg 1989.
7. Hölkeskamp, 2001, Luth 1997
۸. در مورد تصویر ایرانیان و بربرها در یونان قرن پنجم، نک. به طور کلی به Gehrke 2000; Schmal 1994.
9. Clough 2001
10. Harrison 2000; Hutzfeldt 1999
۱۱. این نکته به وضوح در مأخذ قبلی آمده است.
12. Bichler, 2000, 15
13. Hölscher 2000, 301
14. R. Schneider. سخنرانی در کیل.
15. Hölscher 2000, 313
16. Hölscher 2000, 307
17. Miller 1997
18. Walser 1984, Ch. X1, Briant 1996
19. Boardman 2000, 152 sqq.
۲۰. افلاطون در نوامیس به تغییر شکل یک حکومت سلطنتی به رهبری شاهان فهمیده (کوروش، داریوش) به صورت یک «دیکتاتوری» سرکوبگر به رهبری جانشینان آن شاهان می‌پردازد و علت این تحول را آموزش و پرورش پسران شاهان به دست زنان حرمسرا و خواجهگان دربار می‌داند.
21. Sancisi-Weerdenburg 1990
- برای تصاویر مثبت دیگر کوروش نک. Wieshöfer 2001, 42-55.
۲۲. برای تصویر ایرانیان، پیش از این دوره نک. Gehrke, 2000.
23. Hegel 1837, 368
24. Hegel 1837, 359

جنگهای مادها، نقطه عطفی در تاریخ [ ۸۱ ]

25. Meyer 1939, 397
26. Weber 1906/1988, 274
27. Burikhardt 1898, 318–21
۲۸. همچنین رک. محتوای اظهارات جمهوریخواه انسانگرا، مرد ادب و تمدن ستمبرینی (Settembrini) در کوه جادو اثر توماس مان ۱۹۲۴.
29. Schachermeyer 1944, 171
۳۰. در مورد تأثیرات ماراتون نک. Flascher 1996؛ در مورد پیامدهای جنگ ترموپیل نک. Wiesehöfer 1992
31. Hinz 1979, 236-47
32. Beloch 1914, 74 sq.
33. Nietzsche 1875 تجدید چاپ؛ 1967, 184
34. Schäfer 1955, 723 sq.
35. Olmstead 1939
36. Hanson 1999
37. E. Flaig 1994
38. Gehrke 2000, 87 sq.
۳۹. نک. همین کتاب، فصل چهارم.
40. Thomas 2000
41. Miller, 1997; Hutzfeld 1999; Hölscher 2000
۴۲. درباره تأثیر تاریخ معاصر (یعنی رویدادهای عصر خود هرودوت) بر تصویر تاریخی که هرودوت فراهم آورده است نک. Roaflaub 1987; 2002, 15sq.
۴۳. از جمله نک. Hammond 1988: وست خطرات چنین نظری را یادآور شده است (W. 2002; 15 sq.).
44. Bichler, 2000
45. Welwei 1999; 23, 345 n. 87.
۴۶. نک. کتابشناسی. Zahrnt, 1992, 276 sq.
47. Cuyler Young 1980: Barkworth 1993
48. Bieler 1985
49. Harrison 2002, 577
۵۰. بیشلر از این موضوع با دقتی بسیار با جزئیات، چشم اندازی عالی به دست می دهد (Bichler, 2000, 213 sqq).

51. Wiesehöfer 2002b

52. Roaflaub (2002b)

53. Wiesehöfer 2003b; Wiesehöfer (زیر چاپ)

54. Walser 1987; Klinkott (زیر چاپ)

۵۵. نک: DNa 1-21: اهورامزدا ایزد بزرگی است که این زمین را در اینجا آفرید، که این آسمان را در آنجا آفرید، که انسان را آفرید، که خوشبختی را برای انسان آفرید، که داریوش را شاه کرد، تنها شاه از میان بسیار، تنها فرمانروا از میان بسیار. منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای همه نژادها، شاه بر این زمین بزرگ در دوردست... داریوش شاه گوید: «به یاری اهورامزدا این است سرزمینهایی که من ستاندم در بیرون از پارس. بر آنها فرمان راندم؛ آنها برای من باج و خراج می آوردند. آنچه از جانب من به آنها گفته می شد به جای می آوردند».

۵۶. نک: Wiesehöfer (زیر چاپ).

۵۷. نک: Briant 1996; Wiesehöfer (زیر چاپ).

58. Zahrnt 1992, 260 sqq.; Hölkeskamp 2001, 331

59. Troncoso 2001

60. Hölkeskamp. 2001, 349



## خلاصة متن انكليسي فصل سوم

This chapter will attempt to judge the Persian Wars from a new angle. In particular, the fact that an almost solely Greek standpoint has remained up to our time and defines our view of the Persian Wars will be taken into account. During the course of its existence, however, this approach assumed a shape which does far from justice to the wide range of Greek opinions and only in recent times has been recognised and queried as being stationary and tied to a certain time. Thus, this article has three aims: to describe the original Greek 'views' of the Persians and the Persian Wars, to demonstrate how these views continued afterwards and were appraised based on the example of German Ancient History in the 19<sup>th</sup> and 20<sup>th</sup> century, and, finally, to explore the motives the Persians had for their campaigns against Greece.

Now, were the Persian Wars a turning point in history? Without doubt, they were for the Athenians of that time who drew not only enormous, political self-confidence from their victories but also inferred their right to scorn barbarians and their legitimacy to rule over Hellas from them (both of which confuse us so much about Athenian democrats today). In dark hours, they found support in the successes of Marathon and Salamis as parts of their cultural and, above all, monumental memory, all the more since the city of Athens never lost its cultural superiority and, consequently, its interpretation supremacy over the Persian Wars. — In a completely different way, they were for Herodotus who wanted to turn the past struggle between Greeks and Persians into an example and warning to his audience about the present situation in the Peloponnesian War. — They were, in a particular way, for the German scholars of the 19<sup>th</sup> and 20<sup>th</sup> century who were trapped by the Athenian 'monopolization of the history of the Persian Wars' and, in their classicist and European-oriented bias, were unable not only to present the ancient Persian and modern oriental clichés correctly but also, in their portrayal, even forgot their methodical diligence they advocated so much and degraded Herodotus with his many different ways of inspiration to a catchphrase for their preconceived opinions. — They were not for the Persian kings who, although they failed in their attempt to subject the insubordinate inhabitants of Hellas, still remained the absolute and unchallenged rulers of Asia for another 150 years despite this failure and acted at times even as patrons of general Greek peace regulations.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل ۴

# تصویرهای شرق از نگاه رومیان و تصویرهای غرب از نگاه پارتیان در دوره اوگوست

### ۱

بعد از مرگ اوگوست تفسیر شرح کارهای او در سپتامبر سال ۱۴ میلادی به عهده سنای روم گذاشته شد. پاترها، شهروندان و ولایتیها همگی همزمان، دوباره از دهان «پرینکس»<sup>۱</sup> (Princeps) تحلیل رسمی آشنای خود از دیرباز، درباره روابط امپراتوری روم با همسایگان آن سوی فرات، یعنی پارتها را شنیدند (R. Gest. Div. Aug. 29, 32).

Parthos trium exerciturm Romanorum spolia et signa re [ddere] mihi suplicesque amicitiam populi Romani petere coegi.

ترجمه: من پارتها را واداشتم تا غنایم و پرچمهای سه سپاه رومی را تسلیم من کنند و مجبورشان کردم تا دوستی مردم روم را درخواست کنند.

و سپس:

Ad [me re]x Parthorum Phrates, Orod [i]s filius, filios suos nepot [esque omnes] misit in Italiam non bello superatu[s], sed amicitiam nostram per [libe]r [um] suorum pignora petens

ترجمه: شاه پارتها فراآتس (Phraatès = فرهاد) پسر آزد، همه پسران و نوه‌هایش را نزد من به ایتالیا فرستاد، نه از آن رو که جنگ را باخته بوده باشد، بل برای آنکه با تقدیم فرزندان خود، ثابت کند که دوستی ما را خواهان است.

باشنیدن یا خواندن این جمله‌ها هرکسی می‌توانست آن سوی سکه‌های نقره‌ای رومی را به یاد آورد که پارتها زانو زده پرچمی رومی را نشان می‌دهند، یا تصویرهای شرقی، از ستونهای تندیس‌وار پیکر زن یا تندیسهای مرد را، مانند بناهای سه‌پایه دوره اوگوستی یا پیکره‌های ساختمانهای روم و آتن و؛ یا سرانجام شکل‌بندی مشابهی در آخرین قصیده هوراس در سال ۱۳ ق م را<sup>۲</sup> که در آن گفته شده است:

«... به دوران تو، ای سزار، در کشتزارها خرمناهی فراوان به بار آمده، پرچمهایی برکنده از دروازه‌های پر غرور پارتیان، تسلیم ژوپیتر ما شد، پرستشگاه، از جنگ یانوس کویرن (Janus Quirinien) آزاد گشت (...). هرگز دیده نخواهد شد تصمیمهای ژولین از سوی آنها که آبهای اعماق دانوب را می‌نوشتند و نه از سوی ژت (Gètes) ها، سیر (Sères) ها یا ایرانیان پیمان‌شکن و نه مردان زاده شده در کناره‌های تانیس (Tanais) زیر پا گذاشته شود.»

تنها اشخاص آگاه از نظر سیاسی و رقیبان پرینکپس ... که مانند اوگوست قدرت تصویر یا قدرت کلام نداشتند<sup>۳</sup> در حدی بودند که نشان دهند که اوگوست چه اندازه در امور مربوط به پارتها، به آسانی حقیقت را می‌شناسد و چه ماهرانه می‌تواند وقایع را ببوشاند: در سال ۲۰ ق م هیچ جنگی در فرات یا ارمنستان پیروز نشد و شاه پارت نتوانست جزو نزدیکان پرینکپس درآید. گفتگوهایی برای صلح بین دو طرف درگرفت که هرکدام امتیازهایی به دیگری داد. اوگوست از انتقام شکستهای کراسوس (۵۳ ق م) و آتونوس در ارمنستان (۳۶ ق م) و ادعای ارضی نسبت به خاک ارمنستان چشم پوشید و فرهاد (فراآتس) چهارم اسیران جنگی و پرچمهای روم را پس داد. قبول وضعیت موجود (status quo ante) در مرز فرات که تصمیم سیاسی هدفدار و توصیه‌ای نظامی بود، تنها به عنوان یک سیاست ساده جنگی یا سیاست انصرافی با توجه به قدرت نظامی پومپه (Pompée) و سزار، از نظر افکار عمومی که سالهای دراز از پرینکپس توقع انتقام شکست کراسوس را داشت شناخته نشد. بدین ترتیب شاه پارت می‌باید خیلی بیشتر همچون طرفی وابسته به روم جلوه می‌کرد که نه تنها خواهان صلح بود، بلکه خانواده‌اش را هم برای به دست آوردن صلح به گروگان داده بود. در واقع پسران و نوه‌های فرهاد، ده سال بعد از توافق انجام شده به روم فرستاده شدند، و ابداً نه به عنوان گروگان صلح، بلکه برای آنکه پسر میوه از دواج فرهاد چهارم با شهبانو موزا از رقابت‌های خطرناک نابرادریهای بزرگتر و اخلاف آنها که مدعی پادشاهی بودند در امان باشد. این شاهزادگان پارتی که بعداً بیهوده

از جانب روم در مناسبات روم - پارت همچون گروگان تلقی می شدند، امروزه دست کم در حکم «مسافران بین دو دنیا» مؤلف را در بررسی دقیقتر تعریف اوگوستی یا رومی هویت فرهنگی خاص معتبر تا امروز در اروپا و موضع رومیان در برابر دگرگونگی فرهنگی رقیب سیاسی و نظامی آنها کمک می دهد. آنها همچنین در مورد افکندن پرتو روشتری بر دیدگاه پارتها که مغفول مانده است به مؤلف کمک می کنند.

## ۲

استرابون (16.1.29) در مورد شاهزادگان پارتی (به نامهای سراسپادانس 'Seraspadanès'، روداسپس 'Rhodaspès' و وونونز (یا وونون) 'Vononès') گزارش می دهد که آنها و کسانشان: به هزینه دولت زندگی می کرده اند و رفتاری شاهانه با آنها می شده است. می توان تصور کرد که این رفتار مطلوب، ممکن است هدفش بیشتر جمع آوری اطلاعات بوده باشد تا تبلیغات برای طرز رفتار رومیان. جنبه های دیگر اقامت شاهزادگان پارتی در روم، جالبتر است، یعنی موضوع قضاوت همسایگان سابق پارتی و قضاوت همسایگان جدید رومی آنها، و نیز موضوع رفتار و تلقی خود این شاهزادگان در محیط تازه و نسبت به محیط سابقشان. سوئتون (Suétone) زندگینامه نویس (Aug. 43.5) درباره یک پسر شاه پارتی که در سال ۳۰ ق م به عنوان زندانی وارد روم شد گزارش می دهد (Cass. Dio 51.18.3)، که اوگوست، او و اطرافیانش را به تماشای مراسم نمایشی در میدانهای مخصوص فرستاد و همه جا، ترتیبی داد که در جایگاههای ویژه و نزدیک به خودش قرار گیرد.<sup>۴</sup> این نمایش عمومی خارجیانی که به گفته سوئتون در همه جا، با نمایش یک کرگدن، یک ببر و یک مار بوا همراه بود، قطعاً همچون کار نمایشی سیاسی استنباط شد، ولی نتیجه اش راضی کردن عامه کنجکاو و تشنه مناظر خارجیانی بود. چهار پسر فرهاد و موکب همراهشان نیز به عنوان حمایت شدگان امپراتور، در سالهای بعد از ۹-۱۰ ق م دست کم برای رومیان بی خبر از ماجرا، با جامه های غیرعادی و تجملات خاص پارتی و رفتارهای شگفت خود، مایه جذب و تماشا بودند. آنها، بی گمان در موقعیتی همانند شاهزاده پارتی تیرداد (Tiridate) قرار داشتند که تقریباً ۷۰ سال بعد پادشاه ارمنستان شد و در مراسمی رومی - شرقی در روم به دست نرون امپراتور معروف، تاجگذاری کرد (Cass. Dio 63.1-8; Suét. Nero 13.1-2) شواهد ادبی آغاز دوره امپراتوری در موضوع حضور شخصیت های پارتی در انظار فاش می کنند که ویژگیهای چشمگیر اشرافیت پارت و سبک

زندگی پارتی، به رغم همه شکوه و جلال و جاذبه خود در نظر بسیاری از رومیان همچون نشانه‌های نمونه‌ای از یک «دنیای دیگر» (Orbis alter) شرقی جلوه می‌کردند؛ که مفهومی ادبی و موجود در همان زمان بود، اشاره‌کننده به دنیای پارتی متضادی در شرق، که بر معنی و مفهوم کنونی شیوه نگرشی دیگر<sup>۵</sup> دلالت می‌کند؛ این اصطلاح به حوزه تفکر سیاسی و در عین حال ایدئولوژیکی شده در سطح شمایل نگاشتی (Iconographique) بعد از سال ۲۰ ق م در اثر اقدام اوگوست منتقل گشت؛ که شاهزادگان زیبای پارتی، تحت حمایت امپراتور، در تئاتر بر تماشاگران تأثیر به‌جا گذاشتند. ضمن آنکه ناخواسته آن ظهورهای نمونه‌ای یکدست و یکجور شرقی را که بالقوه دارا بودند تأیید و تثبیت کردند و چنین شد که نقشهای «خدمتگزاران شرقی تجملی»، در هنر عصر اوگوستی، بر سنگهای براق و رنگین با الهام از وجود آنها آفریده شد. این نقشها با زیبایی غیرواقعی و جنبه بومی بیگانه پیروار و غنای افسانه‌ای خود نمودار صورت مثالی (archetype) مردم‌پسند شرقی و درست در نقطه متضاد نمونه رومی قرار داشتند که نه برای نگاهی گذرا، بلکه برای تأثیری پایدار ساخته می‌شد. دنیای تجملی شرق، با شکوه بومی خود، نیروی جذاب ویژه‌ای بر رومیان اعمال می‌کرد، ولی بسیاری از آنها یک شیوه زندگی زنانه، یک افراط‌کاری در روابط جنسی و نیز سنگدلی و توحشی ریاکارانه را بر آن نیرو می‌افزودند.<sup>۶</sup> اندکی بعد به الگوهای یونانی در این تفکر باز خواهیم گشت.

به دنبال موفقیت درخشان اوگوست، اندیشه‌های جویای توجیهی بر صعود مقاومت‌ناپذیر امپراتوری پارتها، موقتاً به عقب رانده شد. این صعود از مراحل بسیار پایین اولیه آغاز شد و به پیروزی بر روم رسید. این درست است که تروگ - پومپه (Troque-Pompée) مورخ رومی، اندکی پیش از 'پیروزی' اوگوست (Iust. 41.2.4) تأکید کرده بود که رسیدن ثروت شرق، فساد و تباهی امپراتوری جدی و منضبط پارت را به دنبال آورده بود.<sup>۷</sup> از این پس پارتها دیگر همچون زمان کراسوس و آنتونیوس خطرناک نبودند و در این جریان، تواناییهای نظامی و سیاسی غالب پرینکپس و کمک خدا کارساز بود. در هر حال این پیام اعلام شده با کلمات و تصاویر به وسیله پرینکپس بود: تصاحب شرق به وسیله روم و تقسیم بازگشت‌ناپذیر نقشها بین فرمانروایان رومی و خدمتگزاران پارتی از سوی فرهاد با فرستادن پسرانش به روم برای دستیابی به دوستی امپراتور و اطمینان یافتن از آن از راه تندیسهای رنگارنگ بربرها و سرانجام بر پشت سکه‌ها با نمایش نشانه‌ها. درست است که شرق و به ویژه پارتها در عصر اوگوستی، عنصری اساسی در

هویت رومی بود از این نظر که از دیدگاهی فرهنگی، ضد تصویری بود که جاذبه خارقالعاده‌ای از همه سو بر رومیان اعمال می‌کرد.<sup>۸</sup>

در اینجا سخن از تصاویر افراط‌کاربهای ایدئولوژیکی است که موضوعهای خاص خود را به صورت گیرندگان یا هدفهای ویژه فرض می‌کند؛ ولی در امور جاری سیاست خارجی، این ملاحظات چندان یاری‌دهنده نیست. در این زمینه، مفاهیم قادر به آزمایش دادن بر صحنه دیپلماتیک یا میدان جنگ بودند، هر کدام که اقتضا می‌کرد.

### ۳

یکی از ابزارهای دیپلماسی روم هر چند که پیش از اوگوست به‌کار نرفته بود، حمایت یا اعزام مدعیان سلطنت به امپراتوری اشکانی بود. پارتها خودشان این شیوه را هنگامی به کار برده بودند که قبل و بعد از پیروزی اوکتاوین بر آنتونیوس و کلئوپاترا (۳۱ ق م) فرهاد چهارم و نیز رقیبش تیرداد اول به سوی روم گرویده بودند تا حمایت آن را طلب کنند (Cass. Dio. 51.18.2-3; Iust 42.5.4) و بعد، هنگامی که تیرداد که به نزد اوگوست گریخته بود، از او درخواست کمک برای بازگشت به میهن را کرده بود (Iust. 42.5.8). در آن دوران، پرینکپس که برعکس، در جریان گزارشهای نیرو در قلمرو شاهنشاهی قرار داشت، این درخواست را رد کرده بود.<sup>۹</sup> اما در مورد پسران فرهاد چهارم که در روم اقامت داشتند هیچ‌گونه امیدی به اینکه فایده‌ای برای امپراتوری داشته باشند نبود. فرهادک (فراآت‌کس) که هم پسر و هم بعداً قاتل فرهاد چهارم شد، تنها مورد نفرت اشرافیت و مردم نبود. خود او به عنوان شاه خواهان اخراج و طرد برادران ناتنی ساکن روم و صرف‌نظر کردن روم از بازگرداندن آنها به ایران بود (Cass. Dio 55.10a.4,20) و به این سبب خودش ناخواسته نقش گروگان را در دستان اوگوست عهده‌دار شد. اما اوگوست به این ترتیب می‌بایست هنگامی که در سال ۸ میلادی نمایندگان اشرافیت پارتی به روم وارد شدند و درخواست بازگرداندن شاهزاده مهتر، و نونز را کردند، آماده این کار می‌بود (R.Gest.Diu.Aug. 33; Tac., Ann. 2.1-2; Ios., Antiq. Iud. 18.46) در سال ۴ میلادی بعد از طرد و اخراج فرهادک، اوگوست وقت خود را صرف آن اشرافیت مقیم روم و کشتن ارد سوم جانشین فرهادک کرد که به سبب آماده‌سازی پسر فرهاد برای نقش آینده خود و القای وظیفه دوستی با روم، به همان اندازه منفور بود. ارد پسر فرهاد را غرق ثروت کرد و او را به امپراتوری پارت فرستاد که در همانجا تاجگذاری نمود.

به گفته تاسیت (Tacite) (Ann. 2.2.2-4)، شاه جدید به پیوند تنگاتنگ با روم، بسیار جنبه داخلی داد، طعم زندگی در روم را بسیار چشید و شیوه زندگیش به سبک رومی، اشرافیت حامی او را بسیار شگفت زده کرد:

«آنان زود از تغییر وضع و انحطاط پارتها احساس شرم کردند: از دنیایی دیگر (alio ex orbe) شاهی را آورده بودند که بر اثر عملکرد دشمنانشان عزیز دشمن پرورده شده بود؛ تاج و تخت اشکانیان دیگر همچون ایالتی رومی تلقی می شد! کجا شده بود پیروزی آن قهرمانانی که کراسوس را درهم کوبیده و آنتونیوس را گریزانده بودند، اکنون که یک برده سزار (manicipium Caesaris) که سالهای بسیار در بردگی خدمت کرده بود، می توانست بر پارتها فرمان براند؟ او خود با دور شدن از اعمال نیاکانی، کمتر به شکار رفتن، سواری را رها کردن، با تخت روان در شهرها ظاهر شدن و پرهیز از جشنهای ملی، بر آن نفرت و تحقیر دامن می زد. آنان موکب یونانی او، و مهرش را که بر حقیرترین چیزها زده می شد تمسخر می کردند. پیرامونیان نازل و ضعف و نرمخویش که صفات و ویژگیهایی بیگانه و ناشناخته برای پارتیان بود، نفرت از او را تأیید می کرد.»

در این نقل قول بلند، ملاحظات درست با کژیها و نادرستیها در هم شده و تشخیص یکی از دیگری چندان آسان نیست: '۱ تردیدی نیست که فکر فساد و انحطاط مدعیان پادشاهی مقیم روم، از موضع انتقادی تاسیت نسبت به پرینکپس برمی خاست. به عبارتی دیگر، آنکه مدتی دراز نزد امپراتور زیسته بوده، رفتاری مطیعانه و به شیوه‌ای شهوت پرستانه داشته است. آیا این وونونز آنهمه سست و بیحال بواقع سوار تخت روان می شده یا حتا مهر خود را بر چیزهای بی ارزش می زده است؟ در این باره حق داریم تردید کنیم و از خود پرسیم. از سویی دیگر احتمالاً باید به تاریخنگار رومی اعتماد کنیم آنجا که می گوید نظر به رفتار وونونز، که برای منافع آنها پیشداورانه می نماید، اشراف پارتی به او حمله می کرده و متممس می ساخته اند که دست پرورده اوگوست است. از طرف دیگر امپراتور، با تأیید شرح اعمال او، چیز دیگری نگفته است (R.Gest.div.Aug.33):

ترجمه از لاتین: «ملتهای پارتی و مادی از من، به درخواست خودشان و از طریق سفیران و مردان برگزیده خود، برای شاهانشان دریافت کردند: برای پارتها، وونونز، پسر فرهاد و نوه شاه اُرد را...»

خرده‌ای دیگری که بر وونونز گرفته می شد به رغم همه اشتباهات یا اغراقهای تاسیت از خلال بسیاری شواهد می دانیم که شکار و پرورش اسب و سواری چه اندازه برای



شاهان و اشراف تراز اول اشکانی اهمیت داشته است و ضیافتها و سفرهای شاهان در درون سرزمینشان نیز چقدر مهم بوده است ولی برای خواننده تاسیت چه در زمان و چه در حال حاضر قضیه وقتی ابعاد واقعه را پیدا می‌کند که آن را از نزدیکتر بنگریم. شکار همواره در ایران، محلی و فرصتی جهت اثبات شجاعت شاهان بوده است. پارتها که فرزندان قبایل نیمه کوچنده دشتها و استپها بودند، برای اسب جایگاه والایی قائل می‌شدند. اسب مرکب خدایان بوده و ایزد ایرانی، میترا را حمل می‌کرده و کشنده ارابه آناهیتا ایزدبانوی آب بوده است. اشراف ایران سوار بر اسب و غرق در اسلحه، به آرامی به جنگ می‌رفته‌اند: نقش شکار و سواری به طریقی بدیهی در گزارشهای تروگ - پومپه: (Iust.41.3.3-4) بیان شده است:

«تنها گوشتی که می‌خورند آن است که از شکارشان تأمین می‌شود. همواره بر اسب دیده می‌شوند: سوار بر اسب به جنگ می‌روند، به میهمانی و جشن می‌روند. به سرکارهای خصوصی و عمومی خود می‌روند؛ بر اسب به مسافرت می‌روند، توقف می‌کنند، رفت و آمد می‌کنند و گفتگو می‌کنند. و سرانجام نشان برجسته میان انسان آزاد و انسان برده این است که برده پیاده است و آزاد، همیشه بر اسب نشسته است.»

میهمانیها در ایران جایگاه نمایش ثروتهای امپراتوری هم بود ولی بویژه فرصتی بود برای دیدارهای شاه و اشراف و سپاهیان، همچنانکه فرصت مبادله هدیه میان شاهان هم بود (رک. از جمله به: Plut. Crassus 33). سرانجام اینکه قلمرو شاهی یا پادشاه نشین ایران همواره پادشاه نشین واقعی و 'پادشاه نشین سفر' بود، یعنی اینکه فرمانروا یا پادشاه امور ولایتها و مناطق را در سفرها به هر منطقه یا ولایتی، در محل حل و فصل می‌کرد و انجام می‌داد نه از پایتختی دور دست؛ رعایا، شاه را با تشریفات پیشباز می‌کردند و با داراییها و محصولات سرزمین تأمین می‌نمودند. تأیید تاسیت مورخ، آنجا که می‌گوید پارتها - غیر از نمونه‌ای مانند 'وونونز' منحط و فاسد - رفتار آسانگیرانه و مردمداری را در نزد شاه خود نمی‌پسندیدند، در نخستین نگاه به یک دیدگاه مرکزی رومی وابسته است، ولی چنین امری دارای پایگاهی تاریخی هم هست: شاهان ایران اهمیت زیادی به دیدار با پیروان و رعایای خود می‌دادند، ولی در عین حال دیدارها را به گونه‌ای ترتیب و سازمان می‌دادند که رابطه رییس و مرئوسی همیشه برقرار باشد. بر این مدار فرمانروای پارت بر جایگاهی تخت مانند، بالاتر از سطح زمین و جدا از دیگران غذا می‌خورد (Poseid. FGrH 87-5) و حتا اعضای بالاترین رده‌های دربار، برحسب وظیفه‌ای اجباری، به نشان ادای احترام به

مقام و برتری شاهانه او، در برابرش خم می‌شدند و تعظیم می‌کردند.<sup>۱۱</sup> وونونز، برعکس آنچه تاسیت می‌کوشید به ما بباوراند، شاهی ضعیف و سست نبود. کاملاً به پارت بودن و اشکانی بودنش مفتخر بود. برادرانش سراسپادانس (Saraspadanès) و روداسپس (Rhodaspès) که با عنوان «پسر شاه شاهان فرهاد ارشک» و نیز «پارتی» بر بنای آرامگاهشان در کنار جاده آپیا (via Appia) ثبت و ضبط شده‌اند (CIL VI 1799) نیز چنین بودند. ولی همان‌طور که این دو شاه متن سنگ آرامگاهشان را به زبان لاتینی تهیه کرده بودند (و نه به پهلوی اشکانی، آرامی یا دست‌کم به یونانی که زبانهای رایج امپراتوریشان بود)، همان‌گونه هم وونونز در رفتار خود بیشتر رومیگری را نشان داده بود که این را دیگر «شاه‌سازان پارتی» نمی‌توانستند تحمل کنند. این رفتار و تلقی به چشم آنها وونونز را همچون برده شاه، بی‌اعتبار می‌کرد (Mamicipium Caesaris) اگر اشراف پارت و رقیب شاهی وونونز، اردوان دوم (که سرانجام وونونز را به سوریه راند) نقش شرقیان را بر بناهای دولت اوگوست بازشناخته بودند، آنها را با خود شریک و همراه نمی‌کردند، چنانکه اوگوست می‌خواست، بلکه آنها را به نیمه رومیانی همچون وونونز نسبت می‌دادند.

## ۴

آن بربر خائن، زنانه، خارجی، و نیز دشمن زیبای پارت که به دنیای دیگر (Orbis alter) تعلق دارد و چنین آشکارا در نقطه مقابل روم واقع است و در «سنت ادبی» و شمایل شناختی نمایشهای یونانی و بربر حضور دارد، یعنی ایرانیها.<sup>۱۲</sup> بدین قرار شگفت‌آور نیست که بعد از سال ۲۰ ق م در زمان اوگوست، نه تنها پیروزیهای یونان بر ایرانیان سالهای ۴۹۰ ق م (ماراتون) و ۴۷۹-۴۸۰ ق م (سالامین و پلاته) منظمأ فعلیت یافته‌اند، بلکه (همچنان که رولف میکائل اشنایدر بیان کرده است) تشبیه پارتها به پارسها اندک اندک به صورت نقطه مرکزی ایدئولوژی امپراتوری روم درآمد که از طریق آن، برتری غرب بر شرق همچون موفقیتی استثنایی در تاریخ غرب نمایش داده شد.<sup>۱۳</sup> و چون اسکندر قبلاً در برابر یونانیان، لشکرکشی خود را همچون عملیاتی انتقامجویانه از اردوکشی یونانیان نسبت به خشایارشا معرفی کرده بود، به همان طریق نخستین پرنیپس مسلح شدن علیه پارتها بعد از سزار را همچون اقدامی تلافی‌جویانه جلوه داد. اگر در زمان اوگوست، پارتها بی‌درپی از سوی شاعران، همچون مادها، پارسها یا هخامنشیان، توصیف شده‌اند<sup>۱۴</sup>، این

خطابها، ارتباط و وابستگی خود را در پوشاک پارسیهای هخامنشی پارتها، در تابلوهای رومی یا در شبیه‌سازی جنگهای دریایی سالامین در هنگام جشنهای گشایش پرستشگاههای مارس - اولتور (Mars-Ulitor) در سال دوم ق م می‌یابند.

(R. Gest. div. Aug. 23; vell. 2.100; plin., Nat. Hist. 16. 190, 210; Stat., Silv. 4. 4. 7 Tac., Ann. 14. 15; Suét., Aug. 43. 3; Suet., Tib. 7. 3; Cass. Dio 5510.7).

اگر فاتحان یونانی بر پارسیها، در دوره اوگوستی همزمان با الگوهای شایسته تقلید و عملاً تقلید شده حتا فراتر از آن، به رومیان خدمت کردند، هخامنشیان، خود نه تنها به عنوان فرمانروایان پیشین پارتها، بلکه همچون نیاکانی تأمین‌کننده مشروعیت پارتها به آنان خدمت نمودند: نه تنها نهادها و عنوانهای امپراتوری هخامنشیان - البته هم به میانجیگری جانشینان مقدونی اسکندر در شرق، یعنی سلوکیان - را پی گرفتند، بلکه 'میهن' آنها در پارتیه اخیراً تصرف شده را به رسمیت شناختند و خود را اعقاب و اخلاف شاه پارسی اردشیر دوم خواندند. به گفته تاسیت (Ann 6.31)، بیست و یک سال بعد از مرگ اوگوست، اردوان دوم شاه پارتی، رقیب و جانشین وونونز، در نامه‌ای به تیبیر (Tibère)، مطالبه گنجی را که وونونز برای رومیان باقی گذاشته بود کرد، و با این عمل به مرزهای پیشین ایران و مقدونی رجوع نمود.<sup>۱۵</sup> هنگامی که اردوان تهدید کرد که سرزمینهای تحت سلطه کورش و بعد از او اسکندر را تصرف خواهد کرد، می‌توان به خوبی ماهیت این تصمیم تلافی‌جویانه و اخطار را به عنوان شکلی ایدئولوژیک از دیپلماسی اغراق شده توصیف نمود؛ ولی پیش از آن باید آن را همچون تلاشی در تقابل جلال و حرمت کورش (که پیشروی آن تا غرب را می‌شد ملاحظه کرد)، به تقلید رومیان از یونانیان، با جانشین پارتیان به جای اسکندر تلقی کرد.

ارجاعات به اسکندر و جانشینان او موجب پرسش درباره رابطه پارتها با فرهنگ رعیای بیشمار یونانی آنها می‌شود.<sup>۱۶</sup> اشکانیان نمی‌توانستند و بی‌گمان نمی‌خواستند خود را در چارچوب فرهنگی و سنتهای فاتحان یونانی و پیرومندان جنگهای سالامین و پلاته قرار دهند. آیا این امر متضمن آن بود که رابطه آنان در امپراتوری خود با یونانیان تیره شود؟ یا آنکه باید اوگوست را در کار بازگرداندن پارتها به «دنیای دیگر» خود که در آن شکل‌گیری و فرهنگ هلنی به سختی تصورپذیر یا بسیار نابسند است تأیید کرد؟ نه تنها بسیاری رومیان به زمان اوگوست به این پرسش، پاسخ مثبت می‌دادند، بلکه امروزه نیز این تفسیرها بسیار شایع است. شناخت نداشتن شاهان اشکانی از فرهنگ یونانی همچون

تجربه‌ای تلقی شده است، سیاست آنها براساس رفتار و موضعی دشمنانه نسبت به این اشخاص، که به علت وابستگی آنها به سلوکیان و دوستیشان با روم درخور اعتماد نبودند، تعیین شده بود. تجزیه و تحلیل دقیقتری از شواهد که در اینجا برای مثال انجام شده نشان می‌دهد که هیچیک از دو نظریه درست نیست. پلوتارک در کتاب زندگی کراسوس، ارد دوم شاه پارت را چنین می‌نماید:

«هنگامی که سورنا (سردار پارتی) چنین خود را نمایش می‌داد [سخن از پیروزی سردار پارتی سورنا بر کراسوس سردار رومی در سال ۵۳ ق م است]، اردشاه با آرتاواسد (آرداواز در ضبط کنونی - م.) شاه ارمنستان صلح کرد و نتیجه ازدواج خواهر این شاهزاده با پاکوروس، پسر ارد بود. دو پادشاه، هریک جشنهایی برپا کردند که در آنها معمولاً چند شعر یونانی خوانده می‌شد، زیرا ارد نه با زبان و نه با ادبیات یونانی، بیگانه نبود؛ و آرتاواسد، تراژدیها و خطابه‌ها و تاریخهایی به این زبان تصنیف کرده بود که بخشی از آن، امروز هم به جا مانده است».

پلوتارک سپس به توصیف صحنه معروفی پرداخت که در آن ضمن نمایشی از ترانه‌های اورپید (Euripide) در وصف باکوس (Baccus) خدای شراب، سر کراسوس نشان داده شد و ژاسون دوتراللیس (Jason de Tralleis) بازیگر، پیوند میان پانتوس (Pentheus) و فرماندار رومی را بازآفرینی کرد. وی در این صحنه، به روشنی گرایش خاص دو پادشاه را به تئاتر یونانی بیان کرد و این دقیقاً تضاد فرهنگ یونانی اشکانیان را با رفتار وحشیانه‌ای که نسبت به جسد کراسوس انجام شد نشان داد و این، پلوتارک را به توصیف جزئیات آن صحنه یا دست‌کم معنی خاصی بخشیدن به آن برانگیخت. این اظهارات از یک مورخ روس است: «پارتهای پلوتارک خوانندگانی شیفته به طرز خطرناک برای آثار اورپید هستند».<sup>۱۷</sup>

فرهنگ یونانی تنها بر زمینه ادبی و زبان‌شناختی تمرکز نمی‌کند، و چون در نتیجه «هلن دوستی» نمی‌تواند در زمینه‌های دیگر بیان شود، تجزیه و تحلیل شواهد باستان‌شناختی برای پرسش ما از منظر سنت ادبی متمرکز بر روم معنایی خاص پیدا می‌کند، بویژه مسئله مرتبط با هنر اشکانی در زمینه ساخت کاخهای شاهی در محیطی ایرانی یا بهتر، غیر یونانی. برای چنین پژوهشی، منطقه «نسا» در ترکمنستان کنونی، در اولویت نخست قرار می‌گیرد: نسا نخستین جایگاهی است که یک فرهنگ پارتی - اشکانی می‌تواند تأیید و تصدیق بگیرد و تعریف شود.<sup>۱۸</sup> بین شواهد کشف شده در این محل که تاریخشان به دوره بعد از

۱۷۱ ق م بازمی‌گردد، دو دسته یافته تشخیص داده شده و گروه‌بندی می‌شود: «ریتا»های (rhyta) (نوعی ظرف تزئینی) معروف بزرگ از عاج و تندیسهای عظیم مرمرین و گلی مرسوم در سنت یونانی. ریتاها، با نقشهایی اساطیری مربوط به دیونیزوس (Dionysos) یا باکوس، خدای شراب که امروزه می‌دانیم در کارگاههای یونانی هلنیستی ایران شرقی یا آسیای مرکزی ساخته شده و هنرمندان صنعتگر آنها را به سفارش شاهان اشکانی ساخته‌اند. ریتاها بی‌گمان در چارچوب تشریفات و آیینهای ایرانی، هنگام حضور یافتن شاهان اشکانی و در مراسم و آیینهای امپراتوری و شاهی به کار می‌رفت. نوشته‌ای یونانی که همزمان در نسا پیدا شده نشان می‌دهد که امکان دارد ریتاها در همانجاها ساخته شده باشند و نه دورتر در شرق پادشاهی یونانی - بلخی. نظریه وجود کارگاههای یونانی در نسا، پیش از همه بر تندیسهای بسیار بزرگ رُسی از مرحله نخست ساختمان بناها تکیه دارد: با توجه به ماهیت مصالح ساخت باید در محل ساخته شده باشند. سبک این تندیسهای رُسی را هلنیستی، البته با اشاره‌هایی آشکار به سنت یونانی کلاسیک سده چهارم ق م نوشته‌اند. حتی اگر تاکنون نه هویت شخصیت‌های نمایش داده شده در جامه‌های مختلف به دقت تعیین شده باشد، نه نقش ساختمانی که این پیکره‌ها تزئین کرده‌اند، نمی‌توان کوچکترین تردیدی داشت در اینکه شاه اشکانی مهرداد اول (=میتريدات، ۱۳۸ - ۱۷۱ ق م) و جانشینانش، آگاهانه هنرمندان یونانی و گاهی نیز تمهای یونانی را در هنگام بنای نخستین اقامتگاههای خود در نسا، انتخاب کرده باشند. در زمینه‌های دیگر هنر درباری نیز، تأثیر الگوهای یونانی یا یونانی - هلنیستی آشکار است. همه چیز بر فعالیت عمیق شاهان پارتی سده‌های دوم و اول ق م حکم می‌کند که به طور نسبی بر هنر یونانی و ایده‌های یونانی در جهت بازتابانده شدن آنها در عرصه‌های پادشاهی مؤثر بوده‌اند. هنر هلنیستی در عرضه، بدون این ارجاع به تعهد پادشاهی، تحلیل هنر درباری همسایگان شرقی و غربی تصورناپذیر است.

سومین و چهارمین مثال، ما را به عرصه سیاست عملی در عصر اوگوست می‌برد: مناقشات بر سر جانشینی و تصاحب تخت شاهی میان فرهاد چهارم و تیرداد (تیریدات) اول از دیرباز موضوعی شناخته شده بود و در سالهای ۲۵ قرن اول ق م شهر سلوکیه دجله بارها تغییر فرمانروا داد و تیرداد بسیار کوشید که حمایت روم را به دست آورد.<sup>۱۹</sup> نبرد تیرداد بر سر تاج و تخت و پیوستن به روم در سکه‌های «تترادراخم» (Tétradrachme) پارتی که در سلوکیه ضرب می‌شد بازتاب داشت: تیرداد دستور داد افسانه «اوتوکراتور

فیلورومايوس» راروی سکه‌ها ضرب کردند و فرهاد هم طبعاً پس از پیروزی<sup>۲۰</sup> دستور داد آن نقشها را از روی سکه‌ها زدودند.<sup>۲۱</sup> حتا اگر دربارهٔ نقش مردمان ساکن سلوکیه در آن سالها هیچ ندانیم، وظیفهٔ ضرب سکه‌ها به روشنی آشکار می‌سازد این شهر با ششصد هزار نفر جمعیت خود تا چه اندازه زیر تأثیر یونان بوده و پایش هم به مناقشات داخلی اشکانیان کشیده شده بوده است. این مناقشات از نظر سیاست خارجی اهمیت زیادی داشته و همزمان بشارت‌دهندهٔ آینده نیز بوده است. در جریان دهه‌های بعد، هربار یک مدعی تاج و تخت در جستجوی اتحاد با شرق روم برمی‌آمد یا حتا از آنجا به قلب امپراتوری پارت گسیل می‌شد طبیعی بود که به دلایل استراتژیکی، اقتصادی و نیز سیاسی در صدد اطلاع از موضع شهرهای یونانی میانرودان برآید.

این وضعیت، موردی بود که در زمان اردوان دوم پیش آمد؛ اردوان، در یک زمان نه تنها صفت و اصطلاح «هلن دوست» را که روی سکه‌های پول ضرب می‌شد کنار گذاشت بلکه در موضوع استقلال و خودمختاری شهرهای یونانی نیز دخالت کرد و در مناقشات داخلی موضع روشن به خود گرفت.<sup>۲۲</sup> مثال شهر سلوکیه نشان می‌دهد که این سیاست، از نو به موضوع مبارزه برای دستیابی به تاج و تخت و دخالت حاکمانهٔ روم در امور داخلی امپراتوری پارت از طریق فرستادن مدعیان پادشاهی وابسته شده است. اردوان در این شهر در صدد جلب پشتیبانی پریمورها (primores) یعنی نخبگان سیاسی برای هدفهای سیاسی داخلی و خارجی خود برآمد؛ گروهی که به سبب ضعف و کوچکی جثهٔ خود آسانتر درخور دستکاری بود<sup>۲۳</sup> و به سهم خود در صدد سودجویی از ایجاد این رابطه به ظاهر متکی بر اعتماد با شاه ایران بود. شگفت‌آور نیست که «پوپولوس» (populus، عامهٔ مردم) در مقابل، به حمایت از رقیب شاه، تیرداد (که باید او را از حریف فرهاد، به همین نام، که قبلاً از او یاد شد متفاوت دانست که بعد از پیروزی موقتی، رژیم «دموکراتیک» برپا کرد و نیز قول داد (Tas., Ann. 6.42.3) به استقلال داخلی شهر احترام بگذارد). شورش بعدی سلوکیه علیه اردوان و پسرش واردانس (Vardanès، وارتان)، اگر ترس از تلافی و معامله به مثل را کنار بگذاریم، دلیلش دفاع از این حقوق اساسی و این خودمختاری بود. نخستین اقدام فاتح (Tac., Ann. 11.9) ثابت‌کنندهٔ این نکته است. وی قدرت خود را به «بوله» (boulê)، شورای زیر حاکمیت نخبگان تفویض کرد. اینکه اردوان و واردانس به حمایت از طبقهٔ بالای بی‌گمان یونانی شهر پرداختند و به این ترتیب خود را در تقابل با اکثریت عامه قرار دادند، اینکه اردوان قید «هلن دوست» چسبیده به نام خود را

حذف کرد، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که پوپولوس نیز باید در بخشی بزرگتر از یونانی یا دست‌کم از غیر یونانی هلنی شده ترکیب شده باشد.<sup>۲۴</sup> این موضوع از یک سو تفسیر مناقشات و عصیان در شهر را به عنوان نتیجه یک تضاد قوی منتفی می‌کند و از سویی دیگر و سوسهٔ انتساب صمیمیتی اساسی علیه یونانیان به اردوان را منتفی می‌سازد. آنچه می‌توانیم بگوییم این است که این شاه در وضعیتی خاص، خود را متعهد کرده بود به اینکه از یک سیاست کاهش خودمختاری شهرهای یونانی، امتیازی شخصی بگیرد، سیاستی که آشکارا در جهت منفعت نخبگان یونانی نیز قرار داشت. برعکس اگر در وجود تیرداد یک «دولت بی‌محافظه‌کاری یونانیان» می‌دیدیم، او و هدفهای سیاسیش را درک نکرده بودیم: او در ضمن جستجوی حمایت به سمت عامهٔ مردم سلوکیه گرویده بود که از اردوان سرخورده بودند، اما در عین حال بسیار خواهان نظر مساعد اشرافیت پارت هم بود.<sup>۲۵</sup>

چنانکه از تحلیل مثالهای ما برمی‌آید در هیچ موردی نمی‌توانیم هلنی شدن اشکانیان و دربارشان را امری سطحی بدانیم. آنان در محاصرهٔ همسایگانی دارای نشانه‌های فرهنگ یونانی در توالی شاهان و ساتراپهای سلوکی و در رویارویی با اشخاص و شهرهای یونانی، فرصتها و دلایل بسیار برای آشنایی با سنتهای یونانی داشتند. آنها در برابر جاذبهٔ این سنتها، خود را رها کردند بی‌آنکه ریشه‌های ایرانی خود را فراموش کرده باشند. شاهان اشکانی بخصوص شاهان مربوط به قرنهای دوم و یکم ق م نه تنها توجهی شخصی به دستاوردهای تمدن یونانی نشان دادند، بلکه در عین حال نشان می‌دادند که در اندیشهٔ تقلید از شاهان قبلی و معاصر در زمینهٔ فکری و سیاسی هم هستند و برآنند که شناختهای آنها را هم به دست آورند؛ تماسها و دیدارها و ازدواجهای سیاسی وسایل دستیابی به این هدف بود و از جهتی دیگر، به کارگیری مجدد نهادها و افکار و اندیشه‌ها، قدرت آنها را در داخل و خارج استحکام می‌بخشید. هنگامی که شاهان سکه ضرب می‌کردند و روی آنها عبارتهای شاهانه مظهر پادشاهی و الوهیت‌های هلنیستی حمایتگر می‌نوشتند. هدفشان فقط خطاب به شهروندان یونانی شاهنشاهی پارتی نبود، بلکه همسایگان را هم شامل می‌شد. منظور این بود که بدین وسیله نشان دهند خود را جزئی از مجموعه شاهانی می‌شمارند که پس از اسکندر، یکی بعد از دیگری به تخت نشسته‌اند و وجه تمیزشان سعی در پراکندن فرهنگ یونانی است که در اینجا به صورت «هلن دوستی» یا فیلهلنیسم شخصی و زادهٔ حساب سیاست خارجی جلوه می‌کند. روابط حسنه با «شهرها» و یونانیان در دل

شاهنشاهی، تضمین‌کننده نظم و آرامش و تجربه عمیق دستاوردهای فرهنگیشان را ممکن می‌ساخت. یک اختلال در روابط پیشرفته سیاسی بین شاهان و اتباع یونانیان لزوماً ترک منافع شخصی قبلیشان را به دنبال نداشت. تنها، کسی که فیلهلنیسم پارتها را منحصراً برخاسته از ایدئولوژی امپراتوری و اقدامات سیاسی علیه شهرهای یونانی می‌دانست، این گونه تلقی می‌کرد. به فکر کسی نمی‌رسید که اقدامات تنبیهی رومیها در یونان قرن دوم ق م را دلیلی بر بی‌توجهی روم به فرهنگ یونان بدانند، به جای این، تلاش می‌شد تا دلایل و شرایط این اقدامات روشن گردد، به همین سان تلاش می‌شد سیاست اشکانیان از جمله در شهرهای سلوکیه و شوش از نظر سیاسی - تاریخی تبیین گردد بی‌آنکه فیلهلنیسم فرهنگی و شخصی شاهان به میان آورده شود.

## ۵

خلاصه آنکه؛ «دنیای دیگر» پارتی همراه با رد پای آشکار اسکیتی ایرانی و آسیای صغیری در نظر بسیاری از رومیان به درستی همچون یک «دنیای خارجی یا بیرونی» جلوه می‌کرد که عجیب و غریب ولی در عین حال جذاب بود. اما این نکته که این دنیا، به جای قرار گرفتن در همین چارچوب، در مقیاسی بسی بزرگتر همچون دنیای متضاد و مخالف تلقی می‌شد که تهدیدکننده و تغییر شکل یافته بود، نتیجه اعمال سیاسی عینی دولت روم بود: مواردی مثل کراسوس که سرخودانه به مرحله روابط قراردادی میان روم و پارت پایان داد تا منافع شخصی خود را تأمین کرده باشد؛ مثل آنتونیوس (مارک آنتوان) و سزار (ژول) که در صدد انتقام شکست «کرخ» برآمدند و به این ترتیب فقط تصویر دشمن و هیستری جنگ را تقویت کردند، و بالاخره مثل مورد اوگوست که منکر برابری ایدئولوژیک پارتها دست‌کم به خاطر تقویت اقتدار خود شد و در پی تشکیل هویتی رومی با تکیه بر دیگراندیشی فرهنگی دشمن برآمد.

پارتها که غالباً در نتیجه تعارضات میان شاهان و اشراف تضعیف شده بودند، به روم فرصت مداخله در کارهای داخلی خود را دادند. فیلهلنیسم شاهان پارت، همچنین علاقه شخصیشان به آموزش و پرورش و فرهنگ یونانی و نیز دوستی‌ای که به دلایل دولتی به یونانیان داشتند پاسخی به غرور و تکبر رومیان نبود، بلکه برعکس ثمره تجربه‌های انباشته شده در طول دهه‌های متمادی بود. در کنار مبانی یونانی - هلنی مشروعیت سلطنت، از گذشته‌ها در قلمرو پادشاهی پارت، سنتهایی ایرانی وجود داشته که در این دوران اهمیتی



بیش از پیش و فزاینده یافتند. در تضادهای ایدئولوژیک با روم بر این سنتها بسیار تکیه شد. از جمله مدعیان شاهی را که از روم فرستاده شده بودند، از نظر شایستگیهای لازم آزمودند و اندازه‌گیری کردند، چه دعوت به پادشاهی شده و چه نشده بودند. و این حکم سنت ایرانی بود.

تیرداد و وونونز که در میان این مدعیان بودند، در هیچیک از دو دنیا (فکری و عینی) خود را آسوده احساس نمی‌کردند، زیرا چون بسیار وابسته به امپراتور و اشرافیت پارت بودند، در موقعیتی قرار نداشتند که خودشان قواعد بازی در این دو دنیا را تعیین کنند. تاسیت (Ann. 6.32) با ظرافت هنر نگارش، و کاربرد روشنی و دقت به توصیف سرنوشت آخرین نفر از چهار شاهزاده پارتی که در گذشته به روم فرستاده شده بودند و اوگوست برای آنها حقوق پادشاهی یکسانی جهت ظاهر شدن در همه مراسمها را قائل شده بود پرداخت. از جمله هنگامی است که در زمان تیبیر (Tibère)، جانشین اوگوست، فرستادگان اشرافی پارت، در سال ۳۵ میلادی، دوباره در روم در برابر مردم ظاهر شدند.

«او (تیبیر) برای فرهاد مردان و وسایل لازم را جهت تصاحب تاج و تخت پدری فراهم آورد، تا او با اعتقاد به شیوه و راه حل و فصل امور خارجی، با احتیاط و مهارت و بدون دست یازیدن به اسلحه، کار خود را انجام دهد...». اما فرهاد، در سوریه که بود یک بار از شیوه زندگی رومیان سرباز زد. حال آنکه سالهای دراز به آن خو گرفته بود. وی در صدد برآمد رفتار و عادات پارتیان را اقتباس کند، ولی چون در مورد اخلاقیات میهن خود بسیار ضعیف بود، دچار بیماری شد.

## پانوشتها

۱. دربارهٔ حضور پارتها در هنر عصر اوگوستی رک.  
Schneider 1998; Spannagel 1999, 224-55; Schäler 1998.
۲. Princeps: به زبان لاتینی، لقب یا عنوانی بود برای اوگوست پیش از آنکه «امپراتور» نامیده شود.
۳. ارزیابی دوباره و بسنده‌ای از مفهوم «قدرت تصاویر اوگوستی» در Hölischer 1999 صورت گرفته است.
۴. منظور از این پسر شاه پارتی، پسر فرهاد است که به وسیلهٔ تیرداد ربوده و به وسیلهٔ اوگوست در ۲۳ق م پس فرستاده شد.  
Sonnabend 1986. نک. ۵.
6. Schneider 1998
۷. در مورد تصویر تروگ از پارتها رک. Wickvoort Cromonelin, 1998
8. Schneider 1998, 118
9. Timpe 1975, 166-68
۱۰. دربارهٔ تصویر تاسیت از پارتها، نک Erhardt 1998
11. Wiesehöfer
۱۲. نک. به طور خلاصه شده به: Schmal 1994; Raeck 1981
13. Schneider 1998, 116sq.
14. Vgl. Wissemann 1982
15. Wiesehöfer 1986, 177-85
16. Wiesehöfer 2000
17. Zadorogniy 1997, 182
۱۸. دربارهٔ نسا، به خلاصه شدهٔ Invernizzi 1998 و نیز Wiesehöfer 2000 رک که هرکدام دارای بحث علمی هم هستند.
19. De Callatay 1994, 55-57
20. De Callatay 1994, 42-47, 58-62
21. Sellwood 1980, 200-202
۲۲. نامهٔ معروف اردوان دوم به مقامات شوش و گزارش تاسیت در مورد سیاست این شاه در برابر سلوکیان در مرکز مباحثات مربوط به این جریان قرار دارد.
23. Dabrává, 1983, 84 sqq. & 1994, 195 sqq.

تصویرهای شرق از نگاه رومیان و تصویرهای غرب... [ ۱۰۱ ]

۲۴. با توجه به این موضوع و نیز نتایج باستان‌شناختی و کتیبه‌ای (از جمله مجسمه هراکلس و کتیبه دوزبانی پارتی و یونانی آن)، انتخاب سال ۴۲ میلادی به عنوان آغاز انحطاط یا شرقی کردن شهر یونانی سلوکیه اشتباه است.

25. Sancisi-Weerdenburg 2001, 340

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## خلاصه متن انگلیسی فصل چهارم

Starting out from the Roman news about Parthian princes in Rome and their use as pawns in Roman-Parthian matters, the aim of this article is to examine more closely the historically weighted Augustan or Roman determination of one's own cultural identity which still prevails in Europe today and how the Romans dealt with the cultural otherness of their political and military opponents in Iran. At the same time, attention will be drawn to the Parthian view of things which has been extremely neglected in most cases and an attempt will be made to examine the Parthian view of Rome and the Occident more closely.

The Parthian *orbis alter* with its intense Scythian, Iranian and Near Eastern character rightly could have appeared to many Romans as a foreign but at the same time fascinating 'outside' world. But the fact that instead it appeared to a far greater degree as a threatening or degenerated 'counter' world was the result of the concrete political acting on the part of Roman statesmen: Crassus who deliberately ended the phase of contractual relations between Rome and Parthia in the pursuit of his own interests, Antonius and Caesar who tried to make amends with Carrhae and, by doing so, only intensified the foe image and war hysteria, finally, Augustus who, to increase his own *auctoritas*, refused to recognize the equality of the Parthians at least ideologically and tried to bring about a Roman identity by emphasizing the cultural otherness of the enemy as well.

The Parthians, weakened often enough by conflicts between rulers and the aristocracy, offered Rome ample opportunity to interfere in their internal affairs. The philhellenism of their kings, both their personal interest in Greek *paideia* and culture and their friendship with the Greeks for reasons of state, was not the answer to Roman civilisatory arrogance but the fruit of decades of past experience. Besides the Greek-Hellenistic fundamentals of sovereign legitimacy, sovereign representation and concept of an empire which were assumed in this period, there were Iranian traditions right from the start in the Parthian empire which later became increasingly important in these accounts. Both were referred to in ideological disputes with Rome, above all the latter was used to measure the sovereign qualities of the pretenders to the throne sent by Rome, either solicited or unsolicited.

Tiridates or Vonones who numbered among them did not cope with either world, neither ideologically nor concretely, because they, as play-things of the Roman emperor and the Parthian aristocracy, were not capable of defining the set of rules for these worlds on their own. In this respect, Tacitus (*Ann.* 6,32) describes in a vivid and at the same time topical fashion the fate of the last of the four Parthian princes who had been sent to Rome and had been granted a virtually royal status there by Augustus to meet all contingencies.

## فصل ۵

### یونانیان، رومیان و بیزانسیان در سنت ایرانی

#### ۱

به عنوان نویسنده تاریخ دوره باستان، ما عادت کرده‌ایم که تاریخ روابط ایران قدیم با روم و بیزانس را از دیدگاهی غربی بنگریم. دلایل زیادی در این باره وجود دارد. از یک سو تاریخ فضای مدیترانه‌ای در مرکز علاقه‌های ماست؛ از سوی دیگر، شواهد رومی و بیزانسی اطلاعات بویژه زیادی در این مورد فراهم کرده است. افزون بر این، درک و دریافت دیدگاه ایرانی در این باره بسیار دشوار است زیرا در بخش ایران، سنت تاریخ‌نگاری مشابهی با سنت روم و بیزانس وجود ندارد. سنگنبشته‌ها، سکه‌ها، تندیسهای صخره‌ای (نقش برجسته‌ها-م.) و شواهد دیگر باستان‌شناختی و نیز - در مورد دوره ساسانی - هر آنچه از مسیحیت و مانیگری به ما منتقل شده است نمی‌توانند این کمبود را جز در اندازه‌ای بسیار محدود جبران کنند. با محاسبه این چگونگی و آن ویژگی تمرکز پژوهش‌ها روی روم، جای شگفتی نیست که تعریفها و تصویرهای روم و بیزانس از ایران، سلسله‌های ایرانی و روابط روم - ایران غالباً با تاریخهای قدیم و باستان‌شناسی کلاسیک مطالعه و تفسیر شده باشد. در برابر، تعریفها و تصویرهای ایران از روم و بیزانس، عملاً چنین نیستند. من امروز امیدوارم این مطالعه را انجام دهم و بدین منظور نه تنها به منابع کتبی و باستان‌شناختی ایرانی مربوط به آن عصر توجه خواهم کرد، بلکه روی سنت مردمی ایرانی هم که دراز زمانی نقل شفاهی داشت و بعدها به صورت کتبی گزارش شد،

کار خواهیم کرد؛ همان که همکار بسیار محترم احسان یارشاطر - که به لطف و سخاوت اوست که افتخار ارائه این کنفرانس را پیدا کرده‌ام، تاریخ ملی ایران<sup>۱</sup> (*Iranian National History*) را به رشته تحریر درآورد البته با رعایت احتیاطهای مخصوص. بدین قرار امیدوارم بتوانم نشان دهم که تفسیر و تصویر خاص ایران از همسایگانش در غرب ('روم' Rüm)، چه وقت و چگونه توانست گسترش یابد و تا امروز بین افراد گویا به زبانهای ایرانی در خاور نزدیک و آسیای مرکزی، محبوب باقی بماند. در اینجا باید توجه داشت که در این سنت، عصر هخامنشی عملاً غایب است، عصر اشکانی حضور بسیار اندکی دارد، اما در عوض، اسکندر و شاهان ساسانی نقش برجسته‌ای دارند. چرایی این امر نیاز به توضیح دارد. این گفتار با طرح زیر ارائه می‌شود: در وهله نخست به معرفیهای هخامنشی و اشکانی از غرب می‌پردازم. سپس به نقش روم و بیزانس در ایدئولوژی فرمانروایان امپراتوری ساسانی روی می‌آورم و سرانجام به تعریف جایگاه روم (Rüm) خواهیم پرداخت، یعنی به همسایه ایران در سنت ایرانی و دلایل این اتصاف.

## ۲

نخست با هخامنشیان آغاز کنیم. این نکته که ما به کمک نوشته‌های مؤلفان یونانی است که می‌دانیم همسایگان بربر چه نگاه و برداشتی به یونانیان داشته‌اند، موضوعی است مفهوم. اینکه روابط دشمنانه یا صلحجویانه بین ایرانیان و یونانیان در طول دوره، از قرن ششم تا چهارم ق م گسترده شد، جز در سنت ادبی یونان مورد اشاره قرار نگرفته است، پرده از مسائلی برمی‌گیرد. ولی اینکه تقریباً باید تمامی تصویرهای یونانیان از ایران را بر پایه و برخاسته از روایتهای یونانی اندیشه‌های ایرانی درباره یونان بدانیم [اندیشه‌های] ایرانیان درباره یونانیان بواقع (اندیشه‌های) یونانیان درباره ایرانیان است و چنین است دیدگاههای یونانیان درباره یونانیان<sup>۲</sup>، عجیب است. همچنین چگونگی روابط یونان - ایران در دوران هخامنشیان از طریق: الف) تحلیلی دقیق از گواهیهای یونانیان از اندیشه‌ها و ذهنیتها در چشم‌اندازی تاریخی، و با مطالعه تطبیقی جنبه‌های هماهنگ و ناهماهنگ تاریخی؛ ب) همچنین ملاحظه مواد دیگری، غیر از ادبی، مانند مواد یافت شده روی خاک امپراتوری ایران (بویژه شواهد نوشتاری و باستان‌شناختی)<sup>۳</sup>؛ پ) هویت سرفصلهای ادبی رایج و اسطوره‌های تاریخی که بر تاریخ اثر گذاشته‌اند.<sup>۴</sup>

مناقشات نظامی درازمدت، حالت جنگ میان 'شهر'های یونانی و شاه ایرانیان و نیز

نفرت از بربرها که در دنبال تعارضات، به ادبیات کشیده شد، علم بیان و هنر آتنی، خصوصیات ویژه حاکم بر روابط ایرانی - آتنی بلکه یونانی تلقی می شد در این حال، از دیرباز چنین شناخته شده بود که یونانیان، نه همگی و نه همیشه، علیه پادشاه ایران نبوده‌اند، برعکس بسیاری یا رعیت و تبعه و یا دستمزدبگیر و خدمتگزار شاه در ساتراپها می شده‌اند. ایرانیها، گاهی حتا در برخی جنگهای داخلی متحدان باارزشی برای یونان می شدند و ضامن ایجاد و بقای صلح در میان مجموعه یونانیان می گشتند. همچنین می دانیم که تصویر ایرانیان در ادبیات و هنر یونان، وجوه متعددی دارد که هر یک ویژه دوره و نوع مخصوصی است. گذشته از این، نتایج کاوشهای اخیر در گوردیون (Gordion) و داسکیلئون (Daskyleion)، وجود جریانهای مداوم واردات سرامیک ظریف آتنی به ایران را تا بعد از سال ۴۸۰ ق م ثابت می کند.<sup>۵</sup> این موضوع هشدار می بود نسبت به تشکیل یک اوپوزیسیون سیاسی نظامی در غیاب جریان انتقال فرهنگی. پژوهشهای تاریخی اخیر مایکل ویتی (Michael Whitby) و دیگران در حدی است که نشان می دهد مناطق مرزی میان خاکهای دولتهای اتحاد یونی و قلمرو پادشاهی ایران در آناتولی غربی، مناطق مبادلات عمیق فرهنگی بوده است.<sup>۶</sup> از سوی دیگر، باز این نکته را می دانیم که، در نتیجه کار اساسی مارگارت میلر، چنین معلوم می شود که در عصر هخامنشیان، جریان انتقال فرهنگی تنها از غرب به شرق نبود، بلکه از شرق به غرب هم برقرار بود. دشمنان نظامی می توانند برای هویت سیاسی یک جامعه، «نمونه مثالی حریف» باشند، از بسیاری جهات مدلی شمرده شوند. شهر آتن که بعد از ماراتون نسل سوم شمرده می شود، این نمایندگی را به خوبی نشان می دهد.<sup>۷</sup> در این عصر، شرق از دیدگاه فرهنگی، برای شماری از جوانان مرفه آتنی، دیگر دنیای دشمن شمرده نمی شد، بلکه برعکس، یک دنیای خارجی خوب و خوشبخت، آرمانی و جذاب بود؛ آرمانهای اجتماعی و الگوهای رفتاری تغییر می کردند و با انطباق بر نیازهای خاص خود به سوی آرمانهای ایرانی می رفتند. از سوی دیگر، نمایندگان فعال فرهنگ یونانی مانند اورفه، تنها در اسطوره‌ها نبود که حریفانی شرقی و بسیار پذیرا پیدا می کردند؛<sup>۸</sup> تغییر شیوه زندگی و تغییر تصویر دنیا، بیشتر وابسته به واردات محصولات از شرق و تقلید محلی ساخت و تولید محصولات تجملی شرقی بود.<sup>۹</sup> در مورد تماسهای ایرانیان با غرب، باید دیدارهای ایرانیان در محلهای فرهنگی یونانی (مانند دِلوس 'Délous')؛ را یادآوری کنیم؛ دیدارهایی که بعد از پایان فرمانروایی هخامنشیان نیز صورت می گرفت.<sup>۱۰</sup> در همین حال، چنانچه

پیش از این نیز بیان کردیم، مناطقی وجود داشت (آنانولی از جمله) که فرهنگ آن در عین حال از ایران، یونان و فرهنگ بومی تأثیر گرفته بود و در آن ویژگیهای فرهنگی دیده می‌شد که تشخیصش هم آسان نبود. اخیراً توانسته‌اند از طریق مثال ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی، نشان دهند حکومت هخامنشی برای نشر افکار و شناختهای علمی و فلسفی بر زمین، از هند گرفته تا دریای اژه و از سفدیان گرفته تا مصر چه اندازه سودمند بوده است.<sup>۱۱</sup> در همین دوره بود که مذهب زرتشت یا بهتر بگوییم تاریخ مذهبی ایران برای نخستین بار در اروپا ظهور کرد.<sup>۱۲</sup>

تفر و تحقیر بربرها و در عین حال تقلید از آن؛ توصیف دنیای خطرناک و دچار انحطاط دشمن، و در عین حال تحسین دنیای خارجی و جذاب؛ تعارض نظامی و مبادله فرهنگی با فراسوی مرزها، فرهنگی کردن و آفرینش دوباره ارزشهای فرهنگی؛ اینها همگی همزمان در رفتار یونانیان وجود داشت - آمادگی دریافت و رفتار و تلقی آنها - در برابر همسایه نیرومند شرقیشان. از نظر ایدئولوژیکی، یونانیان برعکس برای شاهنشاه ایران رعایایی بیش نبودند. اما در عمل یونان خود مراقب بیگانگان هلنی خارجی در امپراتوری بود و امیدوار بود از پویایی فرهنگی و همچنین رایزنی و یاری آنها در امور سیاسی بهره بگیرد.

وارثان هخامنشیان و سلوکیان در ایران و میانرودان، پارتی‌های ایرانی بودند. آنان در پارتیه، سرزمین جدیدشان و سپس بعداً، همچون اربابان ایران و میانرودان، توانسته بودند با فرهنگ یونانی و همچنین شکلهای گوناگون فرایند ذوب فرهنگی یونانی - شرقی آشنا شوند. بر این بیفزاییم وجود قرنهای مشترک با امپراتوری سلوکی و امپراتوری روم را در غرب و بیش از صد سال با پادشاهی یونان - بلخ را در شرق. اگر این را هم بیفزاییم که در دوران سلطه آنها شمار بسیاری یونانی و اشخاص تأثیر گرفته از فرهنگ یونانی می‌زیسته‌اند، جای شگفتی نخواهد بود که دوران آنها بویژه تحت تأثیر جریانهای میانجی بین فضاها و جامعه‌های فرهنگی و پدیده‌های هم‌نو تعریف شده باشد.

پژوهشهای تازه‌ای درباره «هلن دوستی» (فیلهلیسیسم) شاهان پارت<sup>۱۳</sup>، درجه هلنی شدن دربار اشکانیان و تبیینهای فرهنگی آنها را نشان می‌دهد. این پژوهشها همچنین تلاشی جهت شناخت فرهنگی میان همسایگان را آشکار کرده‌اند. به همین سان توجه شاهان به فرهنگ و آموزش و پرورش یونانی و 'دوستی ستایش‌آمیز با یونانیان، در



## یونانیان، رومیان و بیزانسیان در سنت ایرانی [ ۱۰۷ ]

سیاست داخلی، به دلایل دولتی را. روابطی خوب با «شهر»ها و یونانیان در قلمرو شاهی، تضمین‌کننده آرامش و نظم بود و در عین حال امکان آمیزش عمیق دستاوردهای فرهنگیشان را ایجاد می‌کرد. اینها احتمالاً تجربه‌های یک کیفیت ویژه در همسایگی رومیان همراه با تأثیرات متزلزل‌کننده روی امپراتوری اشکانی بود.<sup>۱۴</sup> تجربه‌های ضرورت‌های سیاست داخلی و/ یا مفهوم تازه‌ای از استحکام امپراتوری که ولوژز (ولخش) (Vologèse) اول و جانشینانش را به این وامی داشت که مبانی ایرانی نظام پادشاهی اشکانی و مفهوم امپراتوری پارت را جلو بپزند. در برابر این ایرانیگری (iranisme) پارتها که همان زمان عصر ساسانیان را جلو می‌انداخت، مبانی یونانی - هلنیستی مشروعیت یافتن قدرت، هویت پادشاهی و مفهوم امپراتوری چنانکه خواهیم دید، واپس رانده شد، بی‌آنکه سنت‌های فرهنگی یونانی از شرق میانرودان و ایران زدوده شود.

یکی از نقش‌های پارتها و البته نقش‌های با اهمیتشان، به عنوان میانجی مبادله کالاها و اندیشه‌ها میان امپراتوری روم و هند/ آسیای مرکزی/ چین، گشودن جاده‌های جدید به سمت شرق برای فرهنگ یونان و به جانب غرب برای فرهنگ‌های شرقی بود.<sup>۱۵</sup>

### ۳

روابط میان امپراتوری‌های ساسانی و جهان مدیترانه‌ای، تا به زمان ما همچون سرنوشت فرزند محروم پژوهش‌های تاریخی باقی مانده است.<sup>۱۶</sup> این روابط، غالباً به شماری برخورد‌های نظامی میان ایران و روم/ بیزانس، کاهش یافته بوده، تصویری که روم و بیزانس از ایران ترسیم کرده و داشته بوده‌اند نیز همین وضعیت را دارد. حتا بسیاری از کارهای قدیم مربوط به روابط غیرنظامی، میان رومیان/ بیزانسیان و ساسانیان، این دیدگاه غربی - شرقی را حفظ کرده بوده است. آنان از تنوع و گونه‌گونی سنتها در مورد سرزمین‌های واقع در غرب و شرق رود فرات بی‌خبر بودند و همچنین از سنت‌های مربوط به مبادلات فرهنگی در فراسوی مرزهای میان امپراتوری‌ها؛ و پذیرش عناصر فرهنگی غرب در ایران را تنها به عنوان غیر یونانی کردن می‌شناختند.<sup>۱۷</sup> تنها در دوره‌های خیلی اخیر بود که پژوهش‌هایی منطقه‌ای مانند پژوهش الیزابت فاودن (Elizabeth Fowden) درباره صومعه سن سرجو<sup>۱۸</sup> (Saint Sergio)، موضوع ویژگی منطقه‌های مرزی، گستره برخورد‌های انتقال فرهنگی در فراسوی مرزها و نامتناسب بودن مفاهیم فرهنگی بسیار

ساده‌گراانه از نظر مردم شناختی را روشن کرد. از سوی دیگر فیلیپ ژینیو (Ph. Gignoux)، ریکا ژیزلن (R. Gyselène)، فیلیپ هویز (Ph. Huyse)، آنتونیو پاننو (A. Panaino)، زیو روبن (Zeev Rubin)، رولف اشنايدر (R. Schneider)، مایکل ویتی (M. Withby) و دیگران توانستند راهها و شیوه‌های برخورد رسمی و غیررسمی میان رومیان و ساسانیان و همچنین اهمیت و تنوع این برخوردها را در زمینه‌های فلسفه، پزشکی، مذهب، میتولوژی و جادوگری و نیز در مقوله‌های هنر و فن نشان دهند.<sup>۱۹</sup> در چنین روزی، با این حال جای معرفی نقش روم/بیزانس در تصویری که ایرانیان از جهان ترتیب می‌دادند خالی است.

نقش ویژه همسایه و رقیب غربی رانمی‌توان فهمید، مگر در رابطه با ایده متصل به نام ایران/ایران (Iran/Ēran) یا ارانشهر (Ērānšahr) (سرزمین/قلمرو شاهی آریاییان/ ایرانیان):<sup>۲۰</sup> 'ایران' به عنوان مفهومی هم قومی و هم مذهبی و سیاسی، زاینده نخستین ساسانیان است، با آنکه قبلاً هخامنشیان، ارزشی قومی و مردم‌شناختی (DNA) به اصطلاح بنیادی آریا منسوب کرده بودند. این نام همراه فروپاشی سلسله از میان رفت و تنها در دوره ایلخانان و سلسله پهلوی بود که دوباره به معنی تاریخی و مفهوم سیاسی به کار رفت. کاملاً بدیهی است که ساسانیان در ارتباط با ساکنان «ارانشهر» نه تنها به جامعه قومی و مردم‌شناختی خود معنی می‌دادند، بلکه به تجربه‌های به دست آمده خود در کنار پارتها، اخلاف خویش و سنتهای فرهنگی مشترک خود نیز نظر داشتند؛ همچون عوامل ادغامی که هدفشان پیشگیری از خطر استقلال‌طلبی ایالتها و مناطق در درون ایران بود و باید در مشروعیت امپراتوری جدید سهیم می‌شد. در این باره می‌توان به درستی بین پیدایش هویتی خاص ایرانی و وجود گرایشهای منطقه‌گرایی (Régionaliste) مشابه در دل امپراتوری روم رابطه‌ای برقرار کرد.<sup>۲۱</sup> ریکا ژیزلن توانسته است به روشنی نشان دهد که چه اندازه مفهوم ساسانی، گویای یک اتحاد میان «ایرانیسم» و «مزدئیسیم» و یک جامعه بسته ایرانی قومی و مذهبی، سرچشمه گرفته از یک پروژه ایدئولوژیک سلطنتی بود. نویسنده در این مورد به اقلیتهای قومی-زبانی و مذهبی بسیاری در امپراتوری ساسانی و بویژه در حاصلخیزترین مناطق، رجوع کرده است.<sup>۲۲</sup> در مفهوم ساسانی «ایران»، ارجاع به «نیاکان» و گذشتگان سلطنتی و سرزمینهای آنها، همچنانکه پایبندی به سنتها و آیینهای مذهبی زرتشتی و اجرای آنها نقش مهمی داشته است.<sup>۲۳</sup> نشانه‌های نمادین (دوره‌ای که ویژه آنها بوده و می‌توان آن را از ۶-۲۰۵ میلادی شمرد) یک شمایل‌نگاری بسیار نزدیک با

متون کتیبه‌ای حاکی از همجواری و نزدیکی باخدایان، برخی آیینها و اجراها (مانند روشن کردن آتش شاهی و آتشیهای دیگر، یا نهادها و مراسمی برای آرامش ارواح درگذشتگان و زندگان)، سرانجام یادمانهای مهم، مکانهای یادبود و ساختمانها (همچون پرستشگاه آناهیتا در استخر، محرابهای بزرگ ویژه آتش، سازه دیواره سنگی نقش رستم (کعبه زرتشت یا کتیبه‌های ساسانی؟) برجها (آتشدانها؟)ی همین محل و در پایکولی، اینها هم می‌بایست مفهوم یک اشتراک سرنوشت میان شاهان و رعایان آنها را تقویت می‌کرد. فرایند شکل‌گیری یک هویت ویژه برای اعضای سلسله ساسانی و ساکنان جنوب غربی ایران تنها از راه الحاق و در هم آمیختن، تعریف نشده بلکه ممکن است جریان حذف هم در آن دخیل بوده باشد؛ مثلاً ساکنان ایران یعنی مناطق فتح شده (موقتاً) به دست شاپور اول و جانشینانش، نیز همه آنها که رعیت شاهنشاه نبودند و در نخستین وهله، شهروندان روم، از این فرایند کنار گذاشته می‌شوند. سرزمینهای اصلی آنها هیچگاه در سنت ایرانی در سرزمین 'ایران' ادغام نشد. و خودشان نیز از نظر ایدئولوژیکی همواره در داخل امپراتوری، ساکنان درجه دوم شناخته شدند.<sup>۲۴</sup> در برابر، اعضای خاندانهای پارتی که در زمان مطلوب به جانب فاتحان گرویده بودند، یا با آنکه این فاتحان به دلایل سیاسی، در جایگاه خود به جا گذاشته شده بودند جزو جامعه ایرانی شناخته می‌شدند. احتمالاً دو اصطلاح ایران و انیران خیلی زود مفهوم حاشیه‌ای مذهبی یافته بود؛ 'ایران' در واقع به معنی خود را در حمایت خدایان (ایزدان) نگاه داشتن است، 'انیران' با مفهوم معبد خدایان دروغین مربوط است<sup>۲۵</sup> (صدای آ با صدای میانجی ن به سبب وجود واژه باصدا در آغاز، برای نفی مفهوم واژه است. پس انیران یعنی نایرانی - م.). چنین ایرانگرایی (ایران‌سزم) و بگویم ملی‌گرایی از سوی ساسانیان بازتاب خود را دارد: از تشکیل یک ایدئولوژی امپراتوری یکپارچه‌کننده که - به حکایت مثال سنگنبشته‌های سلطنتی و نقش برجسته‌های اقوام هخامنشی - شاهان و رعایان آنها را از همه رنگ همچون جامعه‌ای با علاقه‌های برگزیده از سوی خدایان، نشان می‌دهد، که در درون این جامعه، هر دسته و طرفی، امتیازات خاص خود را دارد، جلوگیری می‌کنند. پس شگفت‌آور نیست که 'ایرانگرایی ساسانی' که در نوشته‌های زرتشتی از یک سو در حد ترتیب دادن چیزی همچون یک هویت ایرانی بوده، از دیگر سو در زمانهای بحرانی اندیشه را در جهت یک طبقه‌بندی دوست - دشمن در مناسبات دو جانبه و سیاست داخلی، تقویت کرده و در نتیجه، در برابر انتشار افکار ایرانی (مانند زرتشتیگری) مانع ایجاد کرده است. توجه و

علاقه‌گذاری شاپور اول ساسانی به پیام جهانی مانی پیامبر، که در نوشته‌های مانوی وجود دارد<sup>۲۶</sup> می‌تواند بیان یک نگرانی شاهانه دربارهٔ نبود نیروی یکپارچه‌کننده زرتشتیگری نسبت به مجموعهٔ امپراتوری باشد. به مقیاسی که ایرانشهر مرکز ارجاع رسمی و اداری همهٔ اتباع ساسانی می‌شد، اندیشهٔ پیدایش یک دنیای خارجی خطرناک و دشمن نیز گسترش می‌یافت. در این زمینه، نقش روم در مورد درک و دریافت 'خود' ایرانیان ساسانی در کلیت قلمرو شاهنشاهی وضوح خاصی پیدا می‌کرد. همسایهٔ غربی - به‌رغم خطر ویژه‌ای که نشان می‌داد و آن را در ردیف اول دشمنان ایران می‌گذاشت، و سند جایگاه تاریخی نقش رستم آن را توجیه می‌کند - حتا به عنوان قدرت دوم جهانی نیز ظاهر نشد، بلکه تنها خراجگزار ایران بود.<sup>۲۷</sup> نرسی پسر شاپور در بند ۹۱ سنگنبشتهٔ خود در برج پایکولی تأکید کرده است که در آغاز پادشاهیش، مناسبات او و رومیان صلح‌آمیز و دوستانه بود. آنگاه در خلاف جهت بیان مدیحه‌آمیز پادشاهان روم با عادتشان به گنجاندن استدعای عاجزانهٔ ایرانی در حاشیه، می‌گوید که رومیان خودشان نیز بخصوص علاقه‌مند به صلح و دوستی بوده‌اند.<sup>۲۸</sup> از سوی دیگر، شاهان ساسانی در تلاشهای برتری‌جویانهٔ خود در برابر رومیان وسایل دیگری بجز سنگنبشته‌نگاری هم به کار برده‌اند. در این مورد بویژه باید از نقش برجسته‌های صخره‌ای نام برد که در آنها شاپور به شیوه‌ای کاملاً تعمدی از نگاره‌های سبک رومی برای تجلیل از پیروزیهای خود بر رومیان استفاده کرده است. الگوهای این نقش برجسته‌ها احتمالاً نقاشیها و موزاییکهایی بوده که در کاخهای رومی به کار رفته است.<sup>۲۹</sup> مثالی دیگر از نمایش پیروزی ساسانیان، کنده‌کاری سنگی معروفی است از شاپور در کتابخانهٔ ملی پاریس که به درستی همچون اثری رومی به سفارش ساسانیان تفسیر شده است.<sup>۳۰</sup> شیوهٔ رویارویی در شمایل‌نگاری سلطنتی ساسانی با ادعاهای برتری‌جویانهٔ جهانی رومیان و ارتباط بصری آنان، موضوعی است که تاکنون حل نشده باقی مانده است.

رومیان و بعداً بیزانسیان، هیچگاه نتوانستند خود را از این جایگاه درجهٔ دوم در ایدئولوژی امپراتوری ساسانیان رهایی بخشند هرچند که ساسانیان در مبادلات دیپلماتیک مجبور بودند آنها را از جایگاه مساوی بنگرند. بدین‌سان از سوی در بخشی از فارسنامهٔ ابن بلخی که بی‌گمان منعکس‌کنندهٔ تبلیغات پایان دورهٔ ساسانی است، جایگاهی ممتاز در مبادلات دیپلماتیک به تاج و تخت امپراتوری بیزانس در میان همهٔ تاج و تختهای دیگر داده شده است؛ با این حال، امپراتور بیزانس می‌باید همواره برای نگرستن به خسرو اول

(انوشیروان دادگر) سر خود را بالا بگیرد.<sup>۳۱</sup> از سویی دیگر شاهان ساسانی در نامه‌نگاری با مخاطب غربی خود، عنوان 'برادر' را به کار می‌بردند تا بدین سان همسطحی دو پادشاه را نشان دهند.<sup>۳۲</sup> عناصر دیگری وجود دارد که امکان این فرض را می‌دهند که شاهان ایرانی سده‌های پنجم و ششم میلادی، پرداختهای رومیان بابت باج و خراج به ایران را با هدفهای تبلیغاتی خرج کرده‌اند، مثلاً در راه دفاع از مرزهای ایران علیه حمله‌های اقوام کوهستانی و کویری؛ در حالی که این باج و خراجها در واقع بخشی از مبادلات دیپلماتیک بوده است، مثل شاپور اول که راهنمایی‌هایی درباره تسهیلات پولی به فیلیپ عرب<sup>۳۳</sup> داد. برابری سطوح شاهان و امپراتوران غرب و شرق در اژدهای به کار رفته شاهان و نمایندگان ساسانی بیان صریح و روشنی داشته که برخی مؤلفان بیزانسی مانند پیر لوپاتریس (Pierre le Patrice) و ژان مالالاس از آنها یاد کرده‌اند: مسئله دو امپراتوری مانند دو منبع نور است که همچون چشمانی است که هریک با نور آن یکی تزیین شده است<sup>۳۴</sup>، یا همچون دو مرکز تمدن است که خدایان، یکی را ماه غرب و دیگری را خورشید شرق ساخته‌اند.<sup>۳۵</sup>

#### ۴

بی‌گمان شواهد ادبی و کتیبه‌ای و باستان‌شناختی نیست که در اینجا معرفی شده و در تصویر سنتی همسایگان و دشمنان غرب از ایران، جنبه تعیین‌کننده دارد. بعد از سقوط امپراتوری ساسانی در سده هفتم میلادی می‌بینیم که نقش برجسته‌های صخره‌ای را بومیان محل به شاپور اول و جانشینانش نسبت نمی‌دهند، بلکه در اینجا پای شخصیت‌های افسانه‌ای و قهرمانی ایرانی مانند رستم به میان می‌آید (رک. نام نقش رستم). ماهیت این سنت نیرومند و دلایل جانشینی افسانه به جای تاریخ چه بوده است.<sup>۳۶</sup>

در حدود پایان حکومت ساسانی، حتا در دوره اسلامی، متونی به فارسی میانه وجود دارد که چه سرچشمه گرفته از اوستا و چه بر بنیاد ویژگی حماسی خود، مانند اشعار خوانده می‌شده و محتوایی درباری داشته است. در پایان پادشاهی خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸م) گونه‌ای تاریخ ملی ایرانی با نام خداینامگ پدیدار شد. منظور نوعی تاریخ نیمه‌رسمی ایران بود که از نخستین شاه دنیا گیومرت<sup>۳۷</sup> (Gayömart) (=کیومرث) تا پادشاهی خسرو دوم را دربر می‌گرفت. این متن برای نخستین بار، سنت شفاهی دور و دراز موجودی را در این مورد، به نگارش درآورد. این تاریخ، در واقع اندیشه‌ای بود برای

برآوردن نیاز ساده‌ی یادآوری گذشته‌ی شکوهمند ایران، با توجه به وضعیت کنونی کمابیش محروم آن و شرح پادشاهی پنجاه شاه و شاهبانو را بیان می‌کرد و بر «دوره‌های افسانه‌ای» تکیه داشت. از این خداینامگ جز بخشها و ترجمه‌ها و اقتباسهایی متأخر چیزی باقی نمانده است. در این زمینه ما بیشتر به دوره‌های افسانه‌ای پیشدادیان، کیانیان (نامگذاری برحسب سنت شاهنامه‌ی فردوسی) و به ساسانیان می‌پردازیم. توجه به این نکته جالب است که در این افسانه‌ها، دوره‌های پهلوانی و حماسی در تناوب با دوره‌هایی است که در آنها، شخصیت‌هایی خدایی، اشخاصی زنده همچون قدیسان یا پیامبران ظهور می‌کنند و مسائلی اخلاقی و روحی را تبلیغ می‌کنند و جنگها را در مرحله‌ی دوم اهمیت قرار می‌دهند. تاریخ ملی همچون آمیزه‌ای است از عناصر پهلوانی، گفتارهای شاهان و فرزنانگان، مباحثه‌های روحانیان و ملاحظات فلسفی، قواعد اخلاقی، وصیتنامه‌های شاهان و خطبه‌های تاجگذاری که همواره در آنها مسائل عدالت و شفقت مطرح است. ولی خداینامگ تنها یک تاریخ نیمه‌رسمی نبود، همچنین ابزاری بود برای تفنن ادبی و آموزش اجتماعی در پی بیان آرمانهای اخلاقی و سیاسی - اجتماعی که مبانی نیرومند قدرت شاهان ساسانی بر آنها قرار داشت و به اتکای آنها ادامه‌ی زندگی می‌دادند. زندگی‌نامه‌ی شاهان، پهلوانان و فرزنانگان، زمینه‌ای بود که این آرمانها بر آنها جلوه‌گر می‌شد. چنانکه خواهیم دید، تشخیص میان اسطوره، افسانه و واقعه‌ی تاریخی در این کتاب، مرحله‌ی دوم اهمیت را داشت.

پیش از آنکه خداینامگ، سنتهای جاری تا آن زمان بر تاریخ جهان به طور کلی و تاریخ ایران به طور خاص را در نوعی جنگ ساسانی نیمه رسمی گرد آورد، روایتهای بسیاری از تاریخ ایران - همسان یا مشابه یکدیگر در مورد بخشی از آنها، و دارای جنبه‌ی منطقه‌ای در مورد بقیه - در مناطق مختلف ایران رواج داشت. برخی از این تاریخها که احتمالاً از شرق ایران می‌آمد - به ظاهر آنقدر محبوب و مورد توجه واقع شده بود که توانستند سنت تاریخ، و بخشی افسانه‌ای را در جنوب غربی ایران جانشین کنند یا آن را جذب و حذف کنند؛ برای مثال می‌توان آگاهی ندادن از ساسانیان در ارتباط با اسلاف آنها هخامنشیان را ذکر کرد. چنین است توجه به اشکانیان که آگاهانه از دنباله‌ی سنت هخامنشیان حذف شده‌اند. حقیقت نامتر است اینکه به زدوده شدن یاد کورش بزرگ و جانشینانش به عنوان محصول فرایندی گُند، برخاسته از ویژگی شفاهی بودن سنت ایرانی و نیز ویژگی جذاب، سرگرم‌کننده و جزناً رهایی‌بخشنده‌ی این سنت اشاره کنیم که قبلاً یاد شده است. انتقال

شفاهی در نتیجه این امر تشخیص داده می‌شود که الف) توجهی ویژه به آغاز و فرجام معاصر یک سنت شده باشد در حالی که در مورد دوره‌های طولانی میان این دو قطب اطلاعات اندکی وجود دارد؛ این همان شکاف شناور (floating gap) معروف است؛ ب) داستانهای الگو (story ratterns) ممکن است هربار آکنده و سرشار از چهره‌ها و تمهای تاریخی (جدید) یا اسطوره‌ای باشد. این بازاریابی شخصیتها، وقایع و جزئیات در درون چارچوب تاریخی، می‌تواند در کنار عوامل دیگر انحراف و تغییر شکل که خاص فرهنگهای شفاهی است، یکی از دلایل زوال رشد یا تغییر شکل یاد و خاطره کورش بزرگ و جانشینانش باشد. پارتها از اینجا وارد بازی می‌شوند زیرا آنان، موضوعها و بذر پهلوانی و حماسی را در دربارهای خود کاشته بودند<sup>۳۸</sup> و همچون و لخش (وولوژز اول) به گردآوری و حفظ سنتهای مذهبی ایران کمک کردند.<sup>۳۹</sup> حتا اگر چنانکه احسان یارشاطر به درستی تأکید کرده است، دوره‌های حماسی و پهلوانی شرق ایران، هسته حماسه ملی و تاریخ ملی ایران را شکل داده باشند، به معنی آن نیست که شهریاران فارس (شاهان کوچک، مغان و دیگران) مشارکتی در بخش یا گونه ساسانی تاریخ ملی نداشته‌اند.<sup>۴۰</sup> بدین قرار شکل سنت اوستایی آنها، در دوره پارتی نیز نفوذ خود را در جنوب غربی ایران حفظ کرد تا سرانجام در عصر ساسانیان وجه شرعی یافت. نامهای سلطنتی این شهریاران چنین بود: ارتخشر (اردشیر)، دارا (داریوش) و منوچهر. و بی‌گمان برگزیدن این نامها و مفاهیم اوستایی برحسب نیازهای خاص از سوی هخامنشیان، گواه این گرایش سابقه‌دار جنوب غربی ایران در الهام‌گیری از اوستاست.<sup>۴۱</sup> در این حال بازگشت ساسانیان به سوی آریاگرایی هخامنشیان، نزدیکی و پیوند میان آرمان پادشاهی هخامنشی و ساسانی و نیز توازیهای تماتیک و زبان‌شناختی در سنگنبشته‌های پادشاهی هخامنشی و ساسانی، گواه بر 'راه ویژه' ای است که ایران در پیش گرفت.<sup>۴۲</sup> احساس یک تاریخ و یک سنت بویژه ایرانی، یعنی مربوط به جنوب غربی ایران (جدا از پارتها)، در سایه وجود 'مکانهای مقدس' در نقش رستم، تخت جمشید و جاهای دیگر با «جهان تصویری» آنها که در فراسوی دوره فرترکا (Fratarakā) و شاهان کوچک پارتی درخشش داشت، تا به زمان ساسانیان بود. اینکه شاپور اول، نیاکان خود را (همچون پدر و اجدادش) ارج و حرمت می‌نهاد، از ادعاهای شخصی او سرچشمه می‌گرفت، و او ایرانشهر را در مجموعه امپراتوری پیشاپیش همه قرار می‌داد؛ اینکه یک شاه، در آغاز سده چهارم میلادی برای سازنده تخت جمشید که حتا نامش را نمی‌شناخت نیایش کند، توجیه در میراث تأثیرگذار

پیشینیان و نیاکانش دارد.<sup>۴۳</sup> و معنیش جز این نیست که ساسانیان خود را وارثان پرافتخار گذشته‌ای شکوهمند می‌دانستند، حتی اگر این گذشته ریشه در افسانه‌های کیانیان و دیگر رویدادهای تاریخی نامشخص داشته باشد.

چنانکه پیش از این اشاره کردیم، تاریخ ملی ایران، با توالی سلسله‌ها مشخص می‌شود. بین پادشاهان افسانه‌ای نامدار اسطوره‌ای سلسله پیشدادیان، فریدون شاه جلوتر از همه جلب توجه می‌کند، زیرا او نه تنها هیولای ضحاک را سرکوب کرد بلکه جهان را بین سه پسرش ایرج، سلم و تور تقسیم نمود. بدین سان، دوره‌ای شوم و گجسته برای ایران، از تعارضها و دشمنیهای شاهان این سرزمین آغاز شد (وارثان ایرج با عنوان کیانیان شناخته می‌شوند و جانشینان سلم و تور اصلشان از شرق ایران است و با این حال آنها هم نامهای ایرانی دارند). چنانکه پیشتر تأکید کردیم سنت حماسی کیانیان رنگ آمیزی افسانه‌ای و مذهبی تند شرق ایران را دارد. برخی دانشمندان می‌خواهند در این سلسله، کنایه‌هایی از شخصیت‌های تاریخی مانند کورش بزرگ را پیدا کنند. سومین و آخرین مرحله حکومت کیانیان، سر به تاریخ ملی با رویدادهای بزرگ اسکندر فاتح، برخاسته از روم می‌زند. دیرگاهی است که می‌دانیم در ایران دو سنت متفاوت در مورد اسکندر با یکدیگر برخورد دارند، یکی که داستان اسکندر (اسکندرنامه) آن را رقم زده است، اسکندر را همچون شاهزاده‌ای ایرانی و شاهی توانا و مسلمان، فرزانه‌ای و حتی پیامبری معرفی می‌کند. سنت دیگر برعکس، او را تجسم شر و همچون دست راست ابلیس و مردی که بدبختی و ویرانی به ایران‌شهر آورد می‌داند، کسی عملاً همچون هیچکس دیگر. سنت اول که در آثار شاعران، نویسندگان و تاریخنگاران مسلمان دیده می‌شود تضادی آشکار با سنت دوم که ویژه ادبیات پهلوی و اساساً آموزشی و مذهبی است دارد. چهره دوم اسکندر جزو خداینامگ است. در این سنت دوم، اسکندر، دست به کشتن دارا آخرین شاه کیانی می‌زند، یا دست کم باعث قتل او می‌شود. بعلاوه از آن رو ملعون و نفرین شده است که بسیاری از اعضای طبقه اشراف ایران و بسیاری روحانیان و دانشمندان را کشته و آتشگاههای متعددی را ویران کرده یا آتش آنها را خاموش ساخته، دژها و شهرهایی را از روی زمین برانداخته، کتابهای مقدس را سوزانده و غارت کرده و سرزمین امپراتوری را میان شاهان کوچک و ناتوان تقسیم کرده و آنها را به جنگ با هم واداشته است. بی‌گمان، این دو سنت، دست کم از پایان دوره ساسانی که نسخه‌ای از اسکندرنامه به فارسی میانه ترجمه شد با هم در تعارض و رقابت بوده‌اند. در این زمان تصویر مثبت اسکندر بویژه در



محافل اشرافی محبوبیت گسترده‌ای یافت.<sup>۴۴</sup>

در دوره پارتها، اشکانیان خود را به کیانیان پیوند می‌دادند. ساسانیان بعد از آنکه آنها را به دلخواه از تاریخ ملی حذف کردند، جایشان را گرفتند، مجموعه سنت را دستخوش بازنگری منظمی کردند و سپس خود را همچون بهترین شاهان ایرانی که تاریخ ایران، گویا طبیعتاً به آنها تعلق دارد معرفی کردند. پس شگفت‌آور نیست که مؤلفان مسلمان جز چند نام، چیز زیادی از دوره پارتها ندانند. این دوره از نظر آنها، بیشتر محصول عملکرد شوم اسکندر و عصری از بی‌نظمی و هرج و مرج است که طی آن شاهان کوچک بیشماری که همواره با یکدیگر در رقابت بودند، موفقیت‌های پیشینیان خود را به بازی می‌گرفتند و به دشمنان ایران امکان می‌دادند که گنجینه‌ها و ثروت کشور را تصاحب کنند. خصائل بارز پادشاهی چون اردشیر در نظر مؤلفان ساسانی تاریخ ملی ضرورت داشت تا عظمت و توانایی گذشته ایران را به آن بازگرداند. احسان یارشاطر نشان داده است که مناقشات خسرو اول و جانشینانش از یک سو و اشرافیت بالای ایران از سوی دیگر، نبرد میان خسرو دوم و بهرام چوبین بر سر پادشاهی، در شکل‌گیری سیمای مثبت بنیانگذار امپراتوری ساسانی و تضعیف پیشینیان اشکانی او بسیار مؤثر بوده است.<sup>۴۵</sup> تصویر پارتها بی‌گمان قبل از این دوره خیلی بهتر بوده است. دیدگاه پارتی بعد از زدودن سنت آنها به وسیله آخرین ساسانیان، کمابیش برجا ماند. وجود قبیله‌های پارتی وفادار در آغاز دوره ساسانی این موضوع را ثابت می‌کند؛ همین طور است بازمانده‌های یک نوع ادراک مساعد نسبت به آنها در سنت اسلامی: شاهان اشکانی در این سنت به صورت وابستگان به کیانیان معرفی می‌شدند. بسیاری از این شاهان و حتی تمامی سلسله در این سنت، حامیان و مشوقان علوم، فرهنگ و مذهب بودند.<sup>۴۶</sup>

سنت، در زمان پارتها و ساسانیان فعل و انفعالات و تغییراتی معنی‌دار را در مورد دشمنان گذرانده است. در حالی که در دوره اشکانیان بخش افسانه‌ای مربوط به شرق ایران به زیان سنت تاریخی غرب ایران افزوده می‌شد، در دوره ساسانیان اقتباسی منظم از سنت طبق نیازهای سلسله جدید انجام گرفت. در مورد پیش راندن نقش خاص ایران در تاریخ جهان، دو سلسله تکیه‌های جدیدی به کار بردند که در مورد همسایه‌های غربی نیز به کار رفت: پسران فریدون به صورت پدران بنیانگذار خاندانهای شاهی ایران درآمدند: خاندانهای توران و روم، دشمنان قسم‌خورده ایران. عناصر بسیاری تحریک‌کننده وضع وجود داشت، با توجه به اینکه تقسیم پادشاهی به سه قسمت، ابتکاری پارتی بود و

رویارویی میان ایران و همسایه غربی (که از این پس 'روم' خوانده می‌شد) در دومین نیمه پادشاهی پارت مورد تأکید قرار داشت. دوره‌ای بود که در آن، تعارضات میان پارتها و روم بیشتر و قویتر شد و ضمناً توجه شد که عوامل ایرانی در امپراتوری اشکانی بیشتر گشت. نیز در این دوره است که تصویر منفی اسکندر که قبلاً در سنت زرتشتیگری وجود داشت اهمیت بیشتری در ایران یافت و اردوکشیهایی نظامی علیه روم (Rüm) (دنیای یونانی - مقدونی و رومی) به شاهان و پهلوانان ایران نسبت داده شد. این نقش را می‌توان به وضوح در سیمای «افغور شاه» دید که ثعالبی، مؤلف مسلمان نوشته است او نه تنها توانست درفش کیانیان را باز پس گیرد، بلکه انتقام دارا، حریف نگونبخت اسکندر را هم از طریق پیروزیهای خود بر روم بازستاند. چنین شرحی نمی‌تواند متعلق به عصر ساسانی باشد بلکه چیزی است بیشتر بازمانده از دریافتی پارتی.<sup>۴۷</sup> در عصر پارتی، توران احتمالاً به دشمنی مهمتر از روم برای ایران بدل شد. و این ریشه در جنبه‌های زرتشتی شرق ایرانی تاریخ ملی ایران عصر اشکانی داشت.

چنانکه سنگنبشته‌ها و نقش برجسته‌های پیشگفته بیان کرده‌اند، نخستین ساسانیان به مخالفت افسانه‌ای کیانیان و/یا پارتیان علیه روم شتافتند، بویژه از آن رو که سرزمین اصلی خود را در جنوب غربی ایران می‌دیدند و رومیان را به مثابه بزرگترین دشمن خود می‌پنداشتند. ارزیابی سهم اطلاعات تاریخی که در این دوره جایگاهی پیدا کرد در تاریخ ملی، کاری دشوار است. چنانکه پیشتر گفته‌ایم، ما جز گزارشی از این 'تاریخ ملی' به تاریخ پایان عصر ساسانی، چیز دیگری در دست نداریم. بسیاری عناصر، با توجه به خصلت این سنت، این فکر را ایجاد می‌کنند که خیلی زودترها، و تنها نه در سده چهارم/پنجم<sup>۴۸</sup>، حتی جلوتر در سده ششم/هفتم ق م تاریخ رویدادها (همچون در دوره پارت) به گرایشهای آموزشی و تفنی این سنت محدود می‌شد. این امر آنجا روشتر می‌گردد که بینیم در سنت ملی، مسئله ارمنیان بررسی نشده، مسئله اقلیتها به عنوان موضوعی کاملاً جداگانه حل و فصل نشده و مناقشات بر سر دستیابی به پادشاهی در پایان سده سوم، ذکر نگشته است.<sup>۴۹</sup> احتمال کمی می‌رود که فقط مؤلفان عصر خسرو اول و جانشینانش جزئیات تاریخی از این نوع رازدوده باشند. به یاد بیاوریم که 'تاریخ ملی' هیچ اطلاعی در مورد اردوکشیهای نظامی غربی خسرو اول به ما نداده است.<sup>۵۰</sup>

ما اطلاعاتی اندک مفصلتر در مورد شاهان مختلف با یزدگرد اول در اختیار داریم ولی در اینجا نمی‌توان از تاریخی حقیقی درباره وقایع تحلیل‌کننده انگیزه‌های رقیبان و شرایط

سیاسی کلی سخن گفت. رویدادهای سیاست خارجی، جزئیات اداری و تاکتیکهای نظامی، هنگامی و در مواردی ذکر شده‌اند که دارای ویژگی سرگرم‌کننده یا توصیفی بوده‌اند. بیشتر سخن از لطیفه‌های تصویرکننده زندگی دربار در میان بوده است: تاجگذاری شاهان، خطبه‌های تاجگذاری و پادشاهی، ضیافتها، سانه‌ها و سرگرمیهای جانبی شکار و مراسم مبادله هدیه‌ها، روابط سیاسی دیپلماتیک و رژه‌های نظامی. پیروزیهای شاهان ایران بر دشمنان غربی با پیروزیهای بر تورانیان مقایسه شده و همچون عملیات انتقامی علیه لشکرکشیهای اسکندر نشان داده شده است. پیشینیان غیرایرانی شاهان و پهلوانان ایرانی هرچه بیشتر، همچون عناصری از دیدگاه تبارشناسی مزاحم تلقی شده‌اند. به عبارت دیگر در خدایانامگ و سنت شفاهی موجود، توصیفها و معرفیها از روابط روم- ساسانی درصدد تعمق در علت‌های دقیق مناقشات میان ایران و روم نبوده‌اند. به شیوه‌ای کلی، آنجا که همانندیهایی با رویدادهای تاریخی بوده، یا آنجا که اشتباهی نبوده، تلاش بر آن قرار گرفته که از یک سو روم همچون دشمن قسم‌خورده ایران نمایانده شود و از سوی دیگر، داستانی سرگرم‌کننده یا آموزنده تعریف شود. نمایش شاپور دوم، شاه بزرگ ساسانی در شاهنامه فردوسی، مثال خوبی در این مورد است. زندگینامه او منحصر شده به شرح آزاد شدن شگفت‌انگیز (غیرتاریخی) اش از اسارت روم با کمک زنی زیبا و جوان و ایرانی تبار، یک اردوکنشی تنبیهی به عربستان (و سوراخ کردن کتفهای عربها و به طناب کشیدن آنها و از این رو ملقب شدن به شاپور ذوالاکتاف، در منابع اسلامی. م.) دو لشکرکشی علیه روم، که به نظر می‌آید آمیزه‌ای است از جنگهای عصر خودش با جنگهای زمان شاپور اول. مرگ مانی - که گفته می‌شود چینی تبار بوده است - به عصر شاپور دوم تغییر زمان داده است.

ساسانیان، نخست بی‌آنکه از پیشینیان خود بگسلند، با کمک روحانیت زرتشتی، بر تاریخ ملی نشانه‌ای ساسانی و بسیار قوی نهادند - بویژه در نیمه دوم پادشاهی سلسله، و با گرایشی آشکارا ضد اشکانی. روم به عنوان نشان‌دهنده همسایگان و دشمنان، چه تاریخی و چه معاصر، در غرب ایران، به زودی بیزانس را هم دربر گرفت. ولی در مورد اینان نیز همچون رومیان، عملاً نکته تاریخی درخور بهره‌برداری نمی‌یابیم. ویژگی متفاوت تاریخ ساسانی، بخصوص آشکارا در بخشهای مربوط به بیزانس پدیدار می‌شود که با این حال، به صورتی خلاف تاریخ، در عصر کیانیان جا داده شده است. مانند پیکتی که کیکاووس به نزد امپراتور روم می‌فرستد و کی‌گشتاسب جوان که به روم سفر می‌کند و

شاهزاده‌خانمی بیزانسی را به ازدواج درمی‌آورد. در مورد دشمنان ایران، بازنگری تاریخ ملی در پایان عصر ساسانی، دو تغییر چشمگیر ایجاد کرده است: نخست نقش توران - بی‌گمان تحت تأثیر حمله‌های مصیبت‌بار هپتالیان و ترکان - بسیار بزرگ نمایانده شده (تا آنجا که بعداً تورانیان به صورت اقوام ترک درمی‌آیند). دوم، در کنار اسکندر که در خداینامگ عظمت ایران را متلاشی کرد، اسکندری همنام در پشت ظاهری ایرانی با عنوان پسر دارا و دختر پادشاه روم پدیدار می‌شود.

## ۵ تبرستان

با توجه به ویژگی جنبه جذاب 'تاریخ ملی'، شگفت نیست که برای تاریخنگار مسلمانی همچون طبری که تبار ایرانی داشت ولی به عربی می‌نوشت، بیرون کشیدن رویدادهای تاریخی از مواد اساطیری و افسانه‌ای و لطیفه‌ای خداینامگ و دیگر متون و منابع عصر ساسانی کار دشواری بوده باشد. کار طبری بر مبنای نمایش تاریخ پیش از اسلامی ایران - به عنوان تاریخی مقدس - همچون بخشی از تاریخ جهان است. تاریخ عمومی‌ای که وی ترتیب داد و از دیدگاه جهان در آغاز اسلام است. درباره پیشینیان تاریخی حضرت محمد (ص) همان اندازه اطلاعات می‌دهد که درباره پیشینیان سران سیاسی همین جهان. و در این مقام نه می‌بایست تابوهای ضد ایرانی را می‌شکست و نه معنی هویتی ملی با گرایش ضد عرب و حتی ضد اسلامی می‌بود. مورد شاهنامه فردوسی نیز که شاخص عصر خویش است چنین است. شاعر بزرگ حماسی به مواد افسانه‌ای پیش از اسلامی، نام‌آوری ادبی جهانی بخشیده، مانند طبری در رویکردش به تصویر تاریخی ساسانی، و به شیوه‌ای مسلط، برگزیده‌ها و ترجیحات سلسله‌ها و گروه‌های قومی و مردمی ایرانی و غیرایرانی را برای موضوعات ساسانی (به ویژه آنچه به پادشاهی مربوط است) به کار برده، از یک سو، و ظرفیت زبان شناختی فارسی اسلامی شده را به کار گرفته است، از دیگر سو. این نقش اسکندر و امپراتوران روم در شاهنامه به عنوان همسایگان و رقیبان شاهان ایران است که تا به امروز تصویر غرب باستان را در جهان ایرانی، تعریف و تعیین کرده است.

## پانوشتها

1. Yarshater 1983
2. Sancisi-Weerdenburg 2001, 340
۳. مأخذ بالا به معرفی موفقیت‌آمیز تصویر ایرانیان از یونانیان به کمک نقش برجسته‌های سلطنتی می‌پردازد.
4. Briant 2002a; Wiesehöfer 2001a 79-88
5. Devries 1997; Tuna-Nörning 1998
6. Balcer 1985; Miller 1997
۷. نقل قول در Hölischer 2000, 308-313.
8. Hölischer 2000, 310
9. Miller 1997
10. Baslez 1986
11. Panaino, 2001, 22-95
۱۲. Stausberg 2002, 152. همچنین نک Panaino 2001, Jong 1997
۱۳. در همین کتاب فصل چهارم Wieschöfer.
- در مورد تصویرسازی رومیان از شرقیان و پارتها نک Schneider 1998.
14. Wieschöfer 2001b
۱۵. نخستین پژوهش در این مورد در Wieschöfer, Huyse (زیر چاپ) آمده است.
16. Hauser 2001
17. Fowder 1999
18. Gignoux (زیر چاپ) Gyselen 1999, 2002; Huyse 2002a Rubin 2002; Schneider (زیر چاپ)
19. Gnoli 1989, 1993
20. Gnoli 1993, 6
21. Gyselène (مکاتبه شخصی)
۲۲. درباره بحث راجع به هویت نیاکان و اجداد نیاکان رک. Huyse 2002b و Wiesehöfer 2002a.
۲۳. درباره اصطلاح انیران نک. Huyse 1999, II.
۲۴. نک. Huyse 1999, II, 10sq.
25. Hutter 1992, 155-60

26. Rubin 1998, 181
27. Rubin 1998, 181
28. Rubin 1998, 182
29. Schneider (زیر چاپ)
30. Von Galf 1990, 56-59
31. Le Strange/Nicholson 1921, 97
32. Amm. Marc. 17.5.10
33. Yarshater 1983, 410; Rubin 1998
34. Petr. Patr. fr. 13 (Müller)
35. Joh. Mal. 18.44 (Thurn. p. 449)

۳۶. این ملاحظات براساس قرائت یارشاطر ۱۹۸۳، است.

۳۷. دربارهٔ سنت گیومرد نک. یارشاطر، ۱۹۸۳، صفحه‌های ۴۲۰-۴۱۶.

۳۸. نک Boyce 1957 و حواشی Huyse.

39. DKM 412, 5-11
40. Yarshater 1983, 390

۴۱. Huyse و Kellens 2002 (دستنویس) برآند که افسانه‌های «کیانیان نقش مهمی در زمان

هخامنشیان داشته است.

42. Huyse 2002b
43. Wiesehöfer 2002a
44. Wiesehöfer 1994
45. Yarshater 1983, 474
46. Yarshater 1983, 475
47. Yarshater 1983, 475
48. Daryaei 1995, 2001 / 02, Shahbazi 2001
49. Yarshater 1983, 477
50. Yarshater 1983, 403

## خلاصہ متن انگلیسی فصل پنجم

In the Late Sasanian or even Islamic period, Middle Persian texts were written which either emulated the Avesta as commentating literature or were part of the court tradition with their epic form or as oral poetry. At the end of the reign of Husraw II (590-628), something similar to an 'Iranian National History' in the form of the *Xwadāy-nāmag* ("Book of Lords") originated, a semi-official history of Iran dating from the first world king Gayomard to the regency of Husraw and which for the first time set down in writing a long oral tradition of relating history. This history, conceived as well to satisfy the needs of Iranian subjects by remembering Iran's glorious past in the face of a rather gloomy present, and which is preserved only in excerpts, translations and later revisions, relates of the reigns of fifty kings and queens and is defined by certain 'cycles of legends or myths'. What is interesting in it is that 'heroic' times generally make way for periods in which visionaries, holy persons or 'prophets' pose ethical and moral questions and allow the wars to slip to the background. With regard to genre, the 'National History' is a mixture of heroic material, maxims of kings and 'wise men', priestly discussions, philosophical observations, moral dictates, royal testaments and speeches from the throne, referring again and again to questions of justice, religiosity and exemplary life. The "Book of Lords" was not only a semi-official 'history book' but also an instrument of literary entertainment and social education. It was supposed to proclaim the moral and politically based social ideals or the virtues of the subjects on which the Sasanian kings saw their sovereignty established and with whose help it was to survive. The lives of kings, heroes and 'wise men' formed the background against which such ideals could be illustrated, with the difference between myth, legend and historical fact being of secondary importance.

In this 'National History', Rum has become a metaphor for the neighbouring states and, for the most part, opponents of the Iranians in the West, similar to Turan in the East. In one manuscript, Salm, a son of Fredon, even becomes the founder of the dynasty of Rum. Time and again, the rulers and inhabitants of Rum play a role in Iranian history (Alexander, Kawus and Gushtasp at the 'emperor's court', Humay triumphs over Rum and has prisoners erect buildings in Stakhr, etc.).

Starting out from a summary of Iranian-western relations in pre-Sasanian time, the article discusses various points: a) the diversity of Sasanian-Roman/Byzantine relations (of military, diplomatic and 'ideological' nature); b) the history of the origin of the 'Iranian National History'; c) the

question of how and when Rum entered into this 'history'; d) the question of which features and which role were assigned to the rulers and inhabitants of Rum within Iranian history (image of the foreigner and identity); e) the question of how the image of Rum determined later Iranian tradition. In this respect, the following points must be remembered for Sasanian time: The account of Romano-Sasanian relations in the *Xwadāy-nāmag* and its oral forerunners did not aim at determining the exact reasons for the conflicts between Iran and Rome. Where allusions to historical events are discernible at all and events and characters are not confused and mixed up, everything is determined by the effort to make Rum appear as the arch-enemy of Iran and to be able to tell entertaining and didactic stories about the encounters between East and West. A good example of this is the account of the life of the famous Sasanian king Shabuhr II in Firdausi's *Shāhnāme*. His biography is nothing more than a description of his (unhistorical) rescue from Roman captivity with the help of a pretty young maiden of Iranian descent, and of his punitive Arabian war and two campaigns against the Romans which prove to be a mixture of the wars of his time and those of the time of Shabuhr I. It is also in the reign of Shabuhr II that Mani, coming from China, is said to have been killed.

Initially unwilling to make themselves stand out at the cost of their royal Parthian predecessors, the new kings, in the course of time and in collaboration with the Zoroastrian clergy, gave the 'National History' a special Sasanian touch. They did so especially in the second half of their reign, then with obviously anti-Parthian intentions. Rum, as a metaphor for the neighbours and the historical as well as contemporary enemies in the West, now included the Byzantines. As with the Romans, we do not get much reliable historical information about them. The special character of the Sasanian view of history becomes particularly obvious through episodes which are related to Byzantium, but are anachronistically moved back to the time of the Kayanids. Thus, Kai Kawus is said to have dispatched an envoy to the Roman emperor, the young Gushtasp to have made a journey to Rum and to have married a Byzantine princess. However, the late Sasanian revision of the 'National History' led to two remarkable changes, as far as the enemies of Iran are concerned: On the one hand, probably as a result of the disastrous invasions of Hephthalites and Turks, the role of Turan became more important than that of Rum (finally leading to an identification of Turanians and Turks). On the other hand, within secular tradition, the pseudo-Callisthenic Alexander in Iranian shape supplemented Alexander the Great as the destroyer of Iranian greatness; he thus became a son of Dara and of the daughter of the king of Rum.



## کتابشناسی

- ALRAM, M., 1996. "Die Geschichte Ostirans von den Griechenkönigen in Baktrien und Indien bis zu den Iranischen Hunnen (250 v. Chr. - 700 n. Chr.)", dans : W. Seipel (éd.), *Weihrauch und Seide. Alte Kulturen an der Seidenstraße*, Wien, 119-40.
- /KLIMBURG-SALTER, D. E., 1999 (éds.). *Coins, Art and Archaeology. Essays on the Pre-Islamic History of the Indo-Iranian Borderlands*, Wien.
- ASSMANN, A., 1999. *Erinnerungsräume. Formen und Wandlungen des kulturellen Gedächtnisses*, München.
- ASSMANN, J., 1988. "Kollektives Gedächtnis und kulturelle Identität", dans : J. Assmann/T. Hölscher (éds.), *Kultur und Gedächtnis*, Frankfurt, 9-19.
- 2000. *Das kulturelle Gedächtnis. Schrift, Erinnerung und politische Identität in frühen Hochkulturen*, München<sup>1</sup>.
- BÄBLER, B., 1998. *Fleißige Thrakerinnen und wehrhafte Skythen : Nichtgriechen im klassischen Athen und ihre archäologische Hinterlassenschaft*, Stuttgart.
- BALCER, J. M., 1985. "Fifth Century Ionia : A Frontier Redefined", *Revue des Études Anciennes* 87, 31-42.
- BARCLAY, J., 2001. "Diaspora Judaism", dans : D. Cohn-Sherbok/J. M. Court (éds.), *Religious Diversity in the Graeco-Roman World. A Survey of Recent Scholarship*, Sheffield, 47-64.
- BARKWORTH, P. R., 1993. "The Organization of Xerxes' Army", *Iranica Antiqua* 27, 149-67.
- BASLEZ, M.-F., 1986. "Présence et traditions iraniennes dans les cités de l'Egée", *Revue des Études Anciennes* 87, 137-55.
- BELARDI, W., et al., 1996 (éds.). *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X secolo*, Roma.
- BELOCH, K. J., 1914. *Griechische Geschichte*, vol. 2.1, Strasbourg<sup>2</sup>.
- BENGTSON, H., 1977. *Griechische Geschichte*, München<sup>3</sup>.
- BERNARD, P., et al., 1973 sqq. *Fouilles d'Aï Khanoum*, I sqq., Paris.
- /GRENET, F., 1991 (éds.). *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique*, Paris.
- BERVE, H., 1938. "Die Verschmelzungspolitik Alexanders des Großen", *Klio* 31, 135-68.
- BICHLER, R., 1985. "Der Synchronismus von Himera und Salamis. Eine quellenkritische Studie zu Herodot", dans : E. Weber/G. Dobesch (éds.), *Römische Geschichte, Altertumskunde und Epigraphik. Festschrift für Artur Betz zur Vollendung seines 80. Lebensjahres* (Archäologisch-Epigraphische Studien, 1), Wien, 59-74.
- 2000. *Herodots Welt. Der Aufbau der Historie am Bild der fremden Länder und Völker, ihrer Zivilisation und ihrer Geschichte* (Antike in der Moderne), Berlin.
- 2001. "Alexander der Große und das NS-Geschichtsbild", dans : B. Näf (éd.), *Antike und Altertumswissenschaft in der Zeit von Faschismus und Nationalsozialis-*

- mus. Kolloquium Zürich 14.-17. Oktober 1998, Mandelbachtal/Cambridge, 345-78.
- (sous presse a). "Some Comments on the Image of the Assyrian and Babylonian Kingdoms within the Greek Tradition", dans : R. Rollinger/Ch. Ulf (éds.), *Commerce and Monetary Systems in the Ancient World : Means of Transmission and Cultural Interaction (Oriens & Occidens)*, Stuttgart.
- (sous presse b). "Ktesias 'korrigiert' Herodot. Zur literarischen Einschätzung der Persika", dans : H. Heftner/K. Tomaschitz (éds.), *Festschrift G. Dobesch*, Wien.
- /ROLLINGER, R., 2000. *Herodot* (Studienbücher Antike, 3), Hildesheim.
- BLEICKEN, J., 1998. *Augustus. Eine Biographie*, Berlin.
- BOARDMAN, J., 2000. *Persia and the West*, London.
- BOYCE, M., 1957. "The Parthian *gōsān* and Iranian Minstrel Tradition", *Journal of the Royal Asiatic Society*, 10-45.
- 2002. "Gōsān", dans : *Encyclopaedia Iranica* XI/2, 167a-70b.
- BRIANT, P., 1990. "The Seleucid Kingdom, the Achaemenid Empire and the History of the Near East in the First Millenium BC", dans : P. Bilde, et al. (éds.), *Religion and Religious Practice in the Seleucid Kingdom* (Studies in Hellenistic Civilisation, 1), Aarhus, 40-65.
- 1996. *Histoire de l'empire perse*, Paris.
- 2002a. "History and Ideology : The Greeks and 'Persian Decadence'", dans : Th. Harrison (éd.), *Greeks and Barbarians*, Edinburgh, 189-210.
- 2002b. *Alexandre le Grand*, Paris<sup>3</sup>.
- 2003. *Darius dans l'ombre d'Alexandre*, Paris.
- BURKERT, W., 2003. *Die Griechen und der Orient. Von Homer bis zu den Magiern*, München.
- BURCKHARDT, J., 1898. *Griechische Kulturgeschichte*, vol. 1, Stuttgart.
- CALLATAY, F. DE, 1994. *Les tétradrachmes d'Orodès II et de Phraate IV* (Studia Iranica Cahier, 14), Paris.
- CHERF, W. J., 2001. "Thermopylai. Myth and Reality in 480 BC", dans : D. Papenfuß/V. M. Strocka (éds.), *Gab es das Griechische Wunder ?*, Mainz, 355-64.
- CHRISTENSEN, A., 1936. *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*, Paris.
- CLOUGH, E., 2001. Compte-rendu de HARRISON 2000, dans : *Bryn Mawr Classical Review* 2001.04.09.
- COLLEDGE, M., 1987. "Greek and Non-Greek Interaction in the Art and Architecture of the Hellenistic East", dans : A. Kuhrt/S. Sherwin-White (éds.), *Hellenism in the East*, London, 134-62.
- CONERMANN, S., 1999 (éd.). *Mythen, Geschichte(n), Identitäten : Der Kampf um die Vergangenheit* (Asien und Afrika, 2), Hamburg.
- CUYLER YOUNG, T., 1980. "480/479 B.C. - A Persian Perspective", *Iranica Antiqua* 15, 213-39.
- DABROWA, E., 1983. *La politique de l'état parthe à l'égard de Rome — d'Artaban II à Vologèse I (ca. 11 - ca. 79 de n. è.) et les facteurs qui la conditionnaient*, Kraków.
- 1994. "Dall'autonomia alla dipendenza. Le città greche e gli Arsacidi nella prima metà del I secolo d. C.", *Mesopotamia* 29, 85-98.
- DARYAEI, T., 1995. "National History or Keyanid History ? The Nature of Sasanid Zoroastrian Historiography", *Iranian Studies* 28, 129-41.

- 2001/02. "Memory and History. The Reconstruction of the Past in Late Antique Persia", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* 1/2, 1-14.
- DEMANDT, A., 1972. "Politische Aspekte im Alexanderbild der Neuzeit. Ein Beitrag zur historischen Methodenkritik", *Archiv für Kulturgeschichte* 54, 325-63.
- 2001. *Ungeschehene Geschichte*, Göttingen<sup>3</sup>.
- DIHLE, A., 1994. *Die Griechen und die Fremden*, München.
- DOUGHERTY, C./KURKE, L., 2003 (éds.). *The Cultures within Ancient Greek Culture. Contact, Conflict, Collaboration*, Cambridge.
- DUSINBERRE, E. R. M., 2003. *Aspects of Empire in Achaemenid Sardis*, Cambridge.
- EHRHARDT, N., 1998. "Parther und parthische Geschichte bei Tacitus", dans : J. Wiesehöfer (éd.), *Das Partherreich und seine Zeugnisse — The Arsacid Empire : Sources and Documentation* (Historia-Einzelschriften, 122), Stuttgart, 295-307.
- ERRINGTON, E./CRIBB, J., 1992 (éds.). *The Crossroads of Asia : Transformation in Image and Symbol in the Art of Ancient Afghanistan and Pakistan*, Cambridge.
- FLASHAR, M., 1996. "Die Sieger von Marathon — Zwischen Mythisierung und Vorbildlichkeit", dans : M. Flashar/H. J. Gehrke/E. Heinrich (éds.), *Retrospektive. Konzepte von Vergangenheit in der griechisch-römischen Antike*, München, 63-85.
- FLAIG, E., 1994. "Europa begann bei Salamis. Ein Ursprungsmythos neu erzählt", *Rechtshistorisches Journal* 13, 411-32.
- 2001. "Unsere fremd gewordene Antike. Warum wir ihr mehr verdanken, als wir noch wahrhaben wollen", *Neue Zürcher Zeitung* 6.10.2001.
- FÖGEN, M. Th./VISMANN, C., 2003. "Referenz Rom. Eine Beschreibung des Themas" = <http://www.mpij-epi.uni-frankfurt.de/forschungsgebiete/mitarbeiterforschung/vismann-referenz-rom.html>.
- FOWDEN, E., 1999. *The Barbarian Plain : Saint Sergius between Rome and Iran* (The Transformation of the Classical Heritage, 28), Berkeley.
- FRAGNER, B., 1999. *Die 'Persophonie' : Regionalität, Identität und Sprachkontakt in der Geschichte Asiens* (ANOR 5), Halle/Berlin.
- FREVERT, U., 2003. *Eurovisionen. Ansichten guter Europäer im 19. und 20. Jahrhundert*, Frankfurt.
- FULLER, J. F. C., 1954. *The Decisive Battles of the Western World and Their Influence upon History*, vol. 1, New York.
- FUNKE, P., 2002. "Europäische *lieux de mémoire* oder *lieux de mémoire* für Europa im antiken Griechenland ?", *Jahrbuch für Europäische Geschichte* 3, 3-16.
- GALL, H. VON, 1990. *Das Reiterkampfbild in der iranischen und iranisch beeinflussten Kunst parthischer und sasanidischer Zeit* (Teheraner Forschungen, 6), Berlin.
- GEHRKE, H.-J., 2000. "Gegenbild und Selbstbild : Das europäische Iran-Bild zwischen Griechen und Mullahs", dans : T. Hölscher (éd.), *Gegenwelten zu den Kulturen Griechenlands und Roms in der Antike*, München/Leipzig, 85-109.
- 2003. "Marathon (490 v.Chr.) als Mythos", dans : G. Krumeich/S. Brandt (éds.), *Schlachtenmythen. Ereignis – Erzählung – Erinnerung*, Köln/Wien, 19-32.
- GEORGES, P., 1994. *Barbarian Asia and the Greek Experience*, Baltimore.
- GESCHE, P., 2001. *Schulunterricht in Babylonien im ersten Jahrtausend v. Chr.* (Alter Orient und Altes Testament, 275), Münster.
- GIGNOUX, Ph. (*sous presse*). "Prolégomènes pour une histoire des idées de l'Iran sassanide : convergences et divergences", J. Wiesehöfer/Ph. Huyse (éds.), *Erān ud*

- Anērân. Beiträge zu den Beziehungen zwischen Ost und West in sasanidischer Zeit* (Oriens et Occidens), Stuttgart.
- GIRARDET, K. M., 2001. *Die Alte Geschichte der Europäer und das Europa der Zukunft. Traditionen – Werte – Perspektiven am Beginn des 3. Jahrtausends* (Denkart Europa, 2), Saarbrücken.
- GNOLI, Gh., 1989. *The Idea of Iran. An Essay of Its Origin* (Serie Orientale Roma, 62), Roma.
- 1993. *Iran als religiöser Begriff im Mazdaismus* (Rheinisch-Westfälische Akademie der Wissenschaften, Vorträge G 320), Opladen.
- GOLDSTONE, J. A./HALDON, J. F. (*sous presse*). "Ancient States, Empires and Exploitation: Problems and Perspectives", dans : S. Haber/I. Morris/W. Scheidel, *Ancient Empires*, Stanford.
- GÜNTHER, L.-M., 2004 (éd.). *Die Wurzeln Europas in der Antike. Bildungsballast oder Orientierungswissen?* (Sources of Europe, 1), Berlin etc.
- GYSELEN, R., 1999 (éd.). *La science des cieux. Sages, mages, astrologues* (Res Orientales, 12), Bures-sur-Yvette.
- 2002 (éd.). *Charmes et sortilèges. Magie et magiciens* (Res Orientales, 14), Bures-sur-Yvette.
- HAIDER, P. W., 1996. "Griechen im Vorderen Orient und in Ägypten bis ca. 590 v. Chr.", dans : Ch. Ulf (éd.), *Wege zur Genese griechischer Identität*, Berlin, 59-115.
- HALL, E., 1989. *Inventing the Barbarian*, Oxford.
- HAMMOND, N. G. L., 1988. "The Expedition of Xerxes", dans : J. Boardman/N. G. L. Hammond/D. M. Lewis/M. Ostwald (éds.), *The Cambridge Ancient History*<sup>2</sup>, vol. IV. *Persia, Greece and the Western Mediterranean, c.525 to 479 BC*, Cambridge, 518-91.
- HANSON, V. D., 1999. "No Glory That Was Greece. The Persians Win at Salamis, 480 B.C.", dans : R. Cowley (éd.), *What if? Military Historians Imagine What Might Have Been*, London, 15-35.
- HARMATTA, J., 1994 (éd.). *History of Civilisation of Central Asia*, vol. 2, Paris.
- HARRISON, Th., 2000. *The Emptiness of Asia : Aeschylus' Persians and the History of the Fifth Century*, London.
- 2002. "The Persian Invasions", dans : E. J. Bakker/I. J. F. de Jong/H. van Wees (éds.), *Brill's Companion to Herodotus*, Leiden, 551-78.
- HARTMANN, U., 2002. "Geist im Exil. Römische Philosophen am Hof der Sasaniden", dans : M. Schulz, et al. (éds.), *Grenzüberschreitungen. Formen des Kontakts zwischen Orient und Okzident im Altertum* (Oriens et Occidens, 3), Stuttgart, 123-60.
- HATSCHER, Ch. R., 2003. *Alte Geschichte und Universalhistorie : weltgeschichtliche Perspektiven aus althistorischer Sicht* (Historia-Einzelschriften, 169), Stuttgart.
- HAUSER, S. R., 1999. "Der hellenisierte Orient. Bemerkungen zum Verhältnis von Alter Geschichte, Klassischer und Vorderasiatischer Archäologie", dans : H. Kühne, et al. (éds.), *Fluchtpunkt Uruk : Archäologische Einheit aus methodischer Vielfalt. Schriften für H. J. Nissen*, Rahden, 316-41.
- 2001a. "Orientalismus", dans : *Der Neue Pauly* 15/1, 1233-43.
- 2001b. "'Greek in Subject and Style, but a Little Distorted' : Zum Verhältnis von Orient und Okzident in der Altertumswissenschaft", dans : S. Altekamp, et al. (éds.), *Posthumanistische Klassische Archäologie. Historizität und Wissen-*

- schaftlichkeit von Interessen und Methoden. Kolloquium Berlin 1999*, München, 83-104.
- HEEREN, A. H. L., 1793-1796. *Ideen über Politik, den Verkehr und den Handel der vornehmsten Völker der Alten Welt*, vol. 1-2, Göttingen.
- HEGEL, G. W. F., 1837 [réimpr. 1961]. *Vorlesungen über die Philosophie der Geschichte*, Stuttgart.
- HENKELMAN, W., 2003. *Persians, Medes and Elamites : Acculturation in the Neo-Elamite Period*, dans : G. B. Lanfranchi/M. Roaf/R. Rollinger (éds.), *Continuity of Empire ( ?). Assyria, Media, Persia* (History of the Ancient Near East, Monographs V), Padova, 181-231.
- HEUSS, A., 1976 [réimpr. 1995]. *Über die Schwierigkeit, Weltgeschichte zu schreiben (1976)*, dans : Id., *Gesammelte Schriften in drei Bänden*, vol. 1, Stuttgart, 607-41.
- HINZ, W., 1979. *Darius und die Perser*, vol. 2, Baden-Baden.
- HÖLKEKAMP, K.-J., 2001. "Marathon — vom Monument zum Mythos", dans : D. Papenfuß/V. M. Strocka (éds.), *Gab es das Griechische Wunder ? Griechenland zwischen dem Ende des 6. und der Mitte des 5. Jahrhunderts v. Chr.*, Mainz, 2001, 329-53.
- HÖLSCHER, T., 1989. *Die unheimliche Klassik der Griechen* (Auseinandersetzungen mit der Antike, 8), Bamberg.
- 1999. "Augustus und die Macht der Archäologie", dans : A. Giovannini (éd.), *La révolution romaine après Ronald Syme. Bilans et perspectives* (Entretiens sur l'Antiquité Classique, XLVI), Vandœuvres/Genève, 237-71.
- 2000. "Feindwelten-Glückswelten, Perser, Kentauern und Amazonen", dans : Id. (éd.), *Gegenwelten zu den Kulturen Griechenlands und Roms*, München/Leipzig, 287-320.
- HUTTER, M., 1992. *Manis kosmogonische Šābuhragān-Texte. Edition, Kommentar und literaturgeschichtliche Einordnung der manichäisch-mittelpersischen Handschriften M 98/99 I und M 7980-7984* (Studies in Oriental Religions, 21), Wiesbaden.
- HUTZFELDT, B., 1999. *Das Bild der Perser in der griechischen Dichtung des 5. vorchristlichen Jahrhunderts* (Serta Graeca, 8), Wiesbaden.
- HUYSE, Ph., 1995. "Die Begegnung zwischen Hellenen und Iranern. Griechische epigraphische Zeugnisse von Griechenland bis Pakistan", dans : Ch. Reck/P. Zieme, *Iran und Turfan. Beiträge Berliner Wissenschaftler, W. Sundermann zum 60. Geburtstag gewidmet*, Wiesbaden, 99-126.
- 1996. "Die Rolle des Griechischen im 'hellenistischen' Iran", dans : B. Funck (éd.), *Hellenismus. Beiträge zur Erforschung von Akkulturation und politischer Ordnung in den Staaten des hellenistischen Zeitalters*, Tübingen, 57-76.
- 1999. *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ)* (Corpus Inscriptionum Iranicarum, pt. III, vol. 1, texts I), vol. 1-2, London.
- 2002a. "Sprachkontakte und Entlehnungen zwischen dem Griechisch/Lateinischen und dem Mitteliranischen", dans : M. Schuol/U. Hartmann/A. Luther (éds.), *Grenzüberschreitungen. Formen des Kontakts zwischen Orient und Okzident im Altertum* (Oriens et Occidens, 3), Stuttgart, 197-234.
- 2002b. "La revendication de territoires achéménides par les Sassanides : une réalité historique ?", dans : Id. (éd.), *Iran : questions et connaissances. Actes du IVe congrès européen des études iraniennes organisé par la Societas Iranologica*

- RIDER, G. LE, 1965. *Suse sous les Séleucides et les Parthes* (Mémoires de la Mission Archéologique en Iran XXXVIII), Paris.
- ROLLINGER, R., 1999. "Zur Lokalisierung von Parsu(m)a(š) in der Färs und einigen Fragen der frühen persischen Geschichte", *Zeitschrift für Assyriologie* 89, 115-39.
- 2001. "The Ancient Greeks and the Impact of the Ancient Near East. Textual Evidence and Historical Perspective (ca. 750-650 BC)", dans : R. M. Whiting (éd.), *Melammu Symposia 2 : Mythology and Mythologies. Methodological Approaches to Intercultural Influences*, Helsinki, 233-64.
- 2004. "Herodotus", *Encyclopaedia Iranica* XII/3, 254-88.
- (sous presse). "Herodot (II 75f, III 107-109), Asarhaddon, Jesaja und die fliegenden Schlangen Arabiens", dans : H. Hefner/K. Tomaschitz (éds.), *Festschrift G. Dobesch*, Wien.
- /ULF. Ch., 2004 (éds.), *Commerce and Monetary Systems in the Ancient World : Means of Transmission and Cultural Interaction. Proceedings of the Fifth Annual Symposium of the Assyrian and Babylonian Intellectual Heritage Project. Held in Innsbruck, Austria, October 3rd-8th 2002* (Oriens et Occidens, 6), Stuttgart.
- ROOT, M. C., 1991. "From the Heart : Powerful Persianisms in the Art of the Western Empire", dans : *Achaemenid History* VI, Leiden, 1-29.
- RUBIN, Z., 1998. "The Roman Empire in the *Res Gestae Divi Saporis* — the Mediterranean World in Sāsānian Propaganda", dans : E. Dąbrowa (éd.), *Ancient Iran and the Mediterranean World* (Electrum, 2), Kraków, 177-85.
- 2002. "*Res Gestae Divi Saporis* : Greek and Middle Iranian in a Document of Sasanian Anti-Roman Propaganda", dans : J. N. Adams/M. Janse/S. Swain (éds.), *Bilingualism in Ancient Society. Language Contact and the Written Text*, Oxford, 267-97.
- SAID, E., 1978 [réimpr. 1995]. *Orientalism. Western Conceptions of the Orient*, London<sup>2</sup>.
- SALLES, J.-F., 1994. "Le golfe arabo-persique entre Séleucides et Maurya", *Topoi* 4/2, 597-610.
- SANCISI-WEERDENBURG, H., 1989. "The Personality of Xerxes, King of Kings", dans : L. de Meyer/E. Haerincq (éds.), *Archaeologia Iranica et Orientalis. Miscellanea in honorem L. Vanden Berghe*, vol. 1, Gent 1989, 549-61.
- 2001. "Yaunā by the Sea and across the Sea", dans : I. Malkin (éd.), *Ancient Perceptions of Greek Ethnicity*, Cambridge, 322-46.
- /DRIJVERS, J. W., 1990 (éds.), *Achaemenid History V. The Roots of the European Tradition*, Leiden.
- SCHACHERMEYR, F., 1944. *Indogermanen und Orient*, Stuttgart.
- SCHÄFER, H., 1955 [réimpr. 1963]. "Das Problem der griechischen Nationalität", dans : Id., *Probleme der Alten Geschichte*, Göttingen, 269-306.
- SCHÄFER, Th., 1998. "Spolia et signa. Parthererfolg und augusteische Baupolitik in Ost und West", dans : *Nachrichten der Akademie der Wissenschaften in Göttingen I* (Philologisch-historische Klasse, Nr. 2), Göttingen, 45-123.
- SCHMAL, S., 1994. *Feindbilder bei den frühen Griechen. Untersuchungen zur Entwicklung von Fremdenbildern und Identitäten in der griechischen Literatur von Homer bis Aristophanes* (Europ. Hochschulschriften III, 677), Frankfurt/Bern.

- SCHMITT, R., 1990. "Ex occidente lux. Griechen und griechische Sprache im hellenistischen Fernen Osten", dans : P. Steinmetz (éd.), *Beiträge zur hellenistischen Literatur und ihrer Rezeption in Rom* (Palingenesia, 28), Stuttgart, 41-58.
- 2002. "Persian Loanwords and Names in Greek", dans : *Encyclopaedia Iranica* XI/4, 357-60.
- SCHMITZ, Th. A. (manuscrit). *Marathon — ein antiker Mythos*.
- SCHNEIDER, R. M., 1998. "Die Faszination des Feindes : Bilder der Parther und des Oriens in Rom", dans : J. Wiesehöfer (éd.), *Das Partherreich und seine Zeugnisse — The Arsacid Empire : Sources and Documentation* (Historia-Einzelschriften, 122), Stuttgart, 95-146.
- (sous presse). "Orientalism in Late Antiquity : The Oriental Other in Imperial and Christian Imagery", dans : J. Wiesehöfer/Ph. Huyse (éds.), *Erän ud Anērān. Beiträge zu den Beziehungen zwischen Ost und West in sasanidischer Zeit* (Oriens et Occidens), Stuttgart.
- SCHÜTTE-MAISCHATZ, A./WINTER, E., 2000. "Kultstätten der Mithrasmysterien in Doliche", dans : J. Wagner 2000 (éd.), *Gottkönige am Euphrat*, Mainz, 93-99.
- SCHULIN, E., 1958. *Die weltgeschichtliche Erfassung des Oriens bei Hegel und Ranke*, Göttingen.
- SCHULZE, H., 1999. *Die Identität Europas und die Wiederkehr der Antike* (ZEI, Discussion Paper C 34), Bonn.
- SCHUOL, M., 2000. *Die Charakene. Ein mesopotamisches Königreich in hellenistisch-parthischer Zeit* (Oriens et Occidens, 1), Stuttgart.
- SELLWOOD, D., 1980. *An Introduction to the Coinage of Parthia*, London<sup>2</sup>.
- SHAHBAZI, A. Sh., 1990. "On the X<sup>adāy-nāmag</sup>", dans : D. Amin/M. Kasheff (éds.), *Iranica varia. Papers in honor of Professor Ehsan Yarshater* (Acta Iranica, 30), Tehran/Liège, 208-29.
- 2001. "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* 1/1, 61-73.
- SHERWIN-WHITE, S./KUHRIT, A., 1993. *From Samarkhand to Sardis : A New Approach to the Seleucid Empire*, London.
- SKED, A., 1999. "Die Mythen von der europäischen Einheit", *Europäische Rundschau* 19, 97-105.
- SOHN, P., 1996. *Die Medizin des Zādšparam. Anatomie, Physiologie und Psychologie in den Wizīdagihā ī Zādšparam, einer zoroastrisch-mittelpersischen Anthologie aus dem frühislamischen Iran des neunten Jahrhunderts*, Wiesbaden.
- SPANNAGEL, M., 1999. *Exemplaria Principis. Untersuchungen zu Entstehung und Ausstattung des Augustusforums* (Archäologie und Geschichte, 9), Heidelberg.
- STAUSBERG, M., 2002. *Die Religion Zarathushtras*, vol. 1, Stuttgart.
- STRANGE, G. LE/NICHOLSON, R. A., 1921 (éds.). *Ibnu 'l-Balkhi. The Farsnama* (Gibb Memorial Series, N. R. I), London.
- SUNDERMANN, W., 1982. "Soziale Typenbegriffe altgriechischen Ursprungs in der altiranischen Überlieferung", dans : E. Ch. Welskopf (éd.), *Soziale Typenbegriffe im alten Griechenland*, vol. 7, Berlin, 14-38.
- SZEMLER, G. J./CHERF, W. J./KRAFT, J. C., 1996. *Thermopylai. Myth and Reality in 480 B.C.*, Chicago.
- THOMAS, R., 2000. *Herodotus in Context. Ethnography, Science and the Art of Persuasion*, Cambridge.

- Europaea*, vol. 1 : *La période ancienne* (Studia Iranica, cahier 25), Paris, 297-311.
- 2002c. "Greek Loanwords in Middle Iranian Languages", dans : *Encyclopaedia Iranica* XI/4, 360 sq.
- (manuscrit non publié), *Histoire orale et écrite en Iran ancien entre mémoire et oubli*.
- INVERNIZZI, A., 1995a. "Seleucia and Uruk : Cities of Seleucid Babylonia", dans : U. Finkbeiner, et al. (éds.), *Beiträge zur Kulturgeschichte Vorderasiens. Festschrift für Rainer Michael Boehmer*, Mainz, 273-80.
- 1995b. "Seal Impressions of Achaemenid and Graeco-Persian Style from Seleucia on the Tigris", *Mesopotamia* 30, 39-50.
- 1998. "Parthian Nisa. New Lines of Research", dans : J. Wiesehöfer (éd.), *Das Partherreich und seine Zeugnisse — The Arsacid Empire : Sources and Documentation* (Historia-Einzelschriften, 122), Stuttgart, 45-59.
- JONG, A. DE, 1997. *Traditions of the Magi. Zoroastrianism in Greek and Latin Literature*, Leiden.
- JULIANO, A. L./LERNER, J. A., 2001 (éds.). *Monks and Merchants : Silk Road Treasures from Northwest China* (Exhibition Catalogue), New York.
- JULLIEN, Ch./JULLIEN, F., 2002. *Apôtres des confins. Processus missionnaires chrétiens dans l'Empire iranien* (Res Orientales, XV), Bures-sur-Yvette.
- KELLENS, J., 2002. "L'idéologie religieuse des inscriptions achéménides", *Journal Asiatique* 290, 417-64.
- KERMANI, N./LEPENIES, W., 2003. "Verkannte Brüder", *Süddeutsche Zeitung* 10.6.2003.
- KETTENHOFEN, E., 1997. "Deportations. II. In the Parthian and Sasanian Periods", dans : *Encyclopaedia Iranica* VII/3, 297-308.
- KLINKOTT, H., 2001. "Yauna — Die Griechen aus persischer Sicht ?", dans : Id. (éd.), *Anatolien im Lichte kultureller Wechselwirkungen*, Tübingen, 107-48.
- KUHRT, A., 2002. 'Greeks' and 'Greece' in Mesopotamian and Persian Perspectives, Oxford.
- KURZ, I., 2000. *Vom Umgang mit dem Anderen. Die Orientalismus-Debatte zwischen Alteritätsdiskurs und interkultureller Kommunikation* (Bibliotheca Academica, 5), Würzburg.
- LEFKOWITZ, M./ROGERS, G. M., 1996. *Black Athena Revisited*, Chapel Hill.
- LEROUGE, Ch. (sous presse). *L'image des Parthes dans le monde gréco-romain du début du premier siècle av. n. è. jusqu'à la fin du Haut-Empire romain* (Thèse de doctorat, Paris X-Nanterre).
- LEWIS, D., 1985. "Persians in Herodotus", dans : Jameson, M. (éd.), *The Greek Historians : Literature and History. Papers Presented to A. E. Raubitschek*, Saratoga, 101-17.
- LÜTH, Ch., 1997. "Der Fremde als Anlaß einer Neubestimmung der kulturellen Identität ? — Das Beispiel der Beziehungen zwischen Griechen und Persern im 5. Jahrhundert v. Chr.", dans : Ch. Lüth/R. W. Keck/E. Wiersing (éds.), *Der Umgang mit dem Fremden in der Vormoderne. Studien zur Akkulturation in bildungshistorischer Sicht*, Köln/Weimar/Wien, 75-98.
- MANGOLD, S., 2004. *Eine 'Weltbürgerliche Wissenschaft' — Die deutsche Orientalistik im 19. Jahrhundert* (Pallas Athene, 11), Stuttgart.
- MEIER, Ch., 1993. *Athen. Ein Neubeginn der Weltgeschichte*, Berlin.



- MELASECCHI, B., 1996. "Il Logos esiliato. Gli ultimi accademici alla corte di Cosroe", dans : L. Lanciotti/B. Melasecchi (éds.), *Scienze tradizionali in Asia. Principi ed applicazioni*, Perugia, 11-43.
- MEYER, Ed., 1907. *Geschichte des Altertums*, vol. 1.1, Stuttgart<sup>2</sup>.
- 1939. *Geschichte des Altertums*, vol. 4.1, Stuttgart<sup>3</sup>.
- MEYER-ZWIFFELHOFFER, E., 1995. "Alte Geschichte in der Universalgeschichtsschreibung der Frühen Neuzeit", *Saeculum* 46, 249-73.
- (manuscrit). *Orientalismus ? Die Rolle des Orients in der Altertumswissenschaft des 19. Jahrhunderts*.
- MIEROOP, M. VAN DE, 1997. "On Writing a History of the Ancient Near East", *Bibliotheca Orientalis* 54, 285-305.
- 1999. *Cuneiform Texts and the Writing of History*, London.
- 2003. *A History of the Ancient Near East, ca. 3000-323 B.C.*, Oxford.
- MILLER, M. C., 1997. *Athens and Persia in the Fifth Century B.C. A Study in Cultural Receptivity*, Cambridge.
- MILLS, J. S., 1978. *Collected Works*, vol. 11, Toronto etc.
- MITTERAUER, M., 1999. *Die Entwicklung Europas — ein Sonderweg ?* (Wiener Vorlesungen, 71), Wien.
- MUHLACK, U., 1988. "Von der philologischen zur historischen Methode", dans : Ch. Meier/J. Rüsen (éds.), *Historische Methode* (Theorie der Geschichte, 5), München, 154-80.
- MURRAY, O., 1987. "Herodotus and Oral History", dans : *Achaemenid History* II, Leiden, 93-115.
- NIEBUHR, B. G., 1813 [réimpr. 1843]. *Compte-rendu de A. H. L. Heeren, Ideen über die Politik, den Verkehr und den Handel der vornehmsten Völker der alten Welt. Dritter Theil : Europäische Völker. Erste Abtheilung : Griechen*. Mit einer Charte, Göttingen 1812, dans : *Ergänzungsblätter zur Jenaischen Allgemeinen Literatur-Zeitung* 1813, 49-90 [réimpr. dans : *Kleine historische und philologische Schriften. Zweite Sammlung*, Bonn 1843].
- NIETZSCHE, F., 1875 [réimpr. 1967]. "Die Geburt der Tragödie", dans : Id., *Werke. Kritische Gesamtausgabe*, vol. 1, Berlin.
- NÖLDEKE, Th., 1896. *Das iranische Nationalepos*, Straßburg.
- OELSNER, J., 2002. *'Sie ist gefallen, sie ist gefallen, Babylon, die große Stadt'. Vom Ende einer Kultur*, Stuttgart/Leipzig.
- ØSTERGÅRD, U., 1991. *Akropolis – Persepolis Tur/Retur. Hellenismeforskningen mellem orientalisme, hellenisme, imperialism og afkolonisering* (Hellenismestudier, 5), Aarhus.
- OLMSTEAD, A. T., 1939. "Persia and the Greek Frontier Problem", *Classical Philology* 34, 305-22.
- OSTERHAMMEL, J., 1998. *Die Entzauberung Asiens. Europa und die asiatischen Reiche im 18. Jahrhundert*, München.
- PANAINO, A., 2001. "Greci e Iranici : confronto e conflitti", dans : S. Settis (éd.), *I Greci*, vol. 3 : *I Greci oltre la Grecia*, Torino, 79-136.
- RAECK, W., 1981. *Zum Barbarenbild in der Kunst Athens im 6. und 5. Jahrhundert v. Chr.*, Bonn.
- REBENICH, S., 2001. "Alte Geschichte in Demokratie und Diktatur : Der Fall Helmut Berve", *Chiron* 31, 457-96.

- TIMPE, D., 1975. "Zur augusteischen Partherpolitik zwischen 30 und 20 v. Chr.", *Würzburger Jahrbücher für die Altertumswissenschaft* [N.F.] 1, 155-69.
- TRONCOSO, V. A., 2001. "Die neutralen Staaten in den Perserkriegen und das griechische Völkerrecht", dans : D. Papenfuß/V. M. Strocka (éds.), *Gab es das griechische Wunder ?*, Mainz, 365-75.
- TUNA-NÖRLING, Y., 1998. *Attische Keramik aus Daskyleion*, Izmir.
- TUPLIN, Ch., 1996. *Achaemenid Studies*, Stuttgart.
- ULF, Ch., 2001. "Die Vorstellung des Staates bei Helmut Berve und seinen Habilitanden in Leipzig : Hans Schaefer, Alfred Heuß, Wilhelm Hoffmann, Franz Hampl, Hans Rudolph", dans : P. W. Haider/R. Rollinger (éds.), *Althistorische Studien im Spannungsfeld zwischen Universal- und Wissenschaftsgeschichte. Festschrift für Franz Hampl zum 90. Geburtstag am 8. Dezember 2000*, Stuttgart, 378-454.
- VICKERS, M., 1999. *Images on Textiles : the Weave of Fifth-Century Athenian Art and Society* (Xenia: Konstanzer Althistorische Vorträge und Forschungen), Konstanz.
- VÖSSING, K., 2000. "Alte Geschichte", dans : Ch. Cornelißen (éd.), *Geschichtswissenschaften. Eine Einführung*, Frankfurt, 55-68.
- VRIES, K. DE, 1997. "The Attic Pottery from Gordion", dans : J. H. Oakley (éd.), *Athenian Potters and Painters*, Oxford, 447-55.
- WAGNER, J., 2000 (éd.). *Gottkönige am Euphrat*, Mainz.
- WALSER, G., 1984. *Hellas und Iran*, Darmstadt.
- WEBER, M., 1906 [réimpr. 1988]. "Zur Auseinandersetzung mit Eduard Meyer", dans : Id., *Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre* (éd. J. Winkelmann), Tübingen<sup>7</sup>, 215-75.
- WELSCH, W., 1999. "Transculturality — the Puzzling Form of Cultures Today", dans : M. Featherstone/S. Lash, *Spaces of Culture: City, Nation, World*, London, 194-21.
- WELWEI, K., 1999. *Das klassische Athen. Demokratie und Machtpolitik im 5. und 4. Jahrhundert*, Darmstadt.
- WEST, S., 2002. *Demythologisation in Herodotus* (Xenia Toruniensia, VI), Torun.
- WHITBY, M., 1998. "An International Symposium ? Ion of Chios fr. 27 and the Margins of the Delian League", dans : E. Dąbrowa (éd.), *Ancient Iran and the Mediterranean World*, Kraków, 207-24.
- WICKEVOORT CROMMELIN, B. VAN, 1998. "Die Parther und die parthische Geschichte bei Pompeius Trogus", dans : J. Wiesehöfer (éd.), *Das Partherreich und seine Zeugnisse — The Arsacid Empire : Sources and Documentation* (Historia-Einzelschriften, 122), Stuttgart, 259-77.
- WIESEHÖFER, J., 1986. "Iranische Ansprüche an Rom auf ehemals achaimenidische Territorien", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* [N. F.] 19, 177-85.
- 1988. "Das Bild der Achaimeniden in der Zeit des Nationalsozialismus", dans : A. Kuhrt/H. Sancisi-Weerdenburg (éds.), *Achaemenid History III. Problems of Method and Theory*, Leiden, 1-14.
- 1990. "Zur Geschichte der Begriffe 'Arier' und 'arisch' in der deutschen Sprachwissenschaft und Althistorie des 19. und der ersten Hälfte des 20. Jahrhunderts", dans : H. Sancisi-Weerdenburg/J. W. Drijvers (éds.), *Achaemenid History V. The Roots of the European Tradition*, Leiden, 149-65.
- 1992. "'Denn es sind welthistorische Siege ...'. Nineteenth- and Twentieth-Century German Views of the Persian Wars", dans : A. C. Gunter, *et al.* (éds.), *The*

- Construction of the Ancient Near East* (Culture and History, 11), Copenhagen, 61-83.
- 1994a. *Die 'dunklen Jahrhunderte' der Persis* (Zetemata, 90), München.
- 1994b. "Zum Nachleben von Achaimeniden und Alexander in Iran", dans : H. Sancisi-Weerdenburg/A. Kuhrt/M. C. Root (éds.), *Achaemenid History VIII. Continuity and Change*, Leiden, 389-97.
- 1996. "*Discordia et Defectio — Dynamis kai Pithanourgia*. Die frühen Seleukiden und Iran", dans : B. Funck (éd.), *Hellenismus. Beiträge zur Erforschung von Akkulturation und politischer Ordnung in den Staaten des hellenistischen Zeitalters*, Tübingen, 29-56.
- 1998a. "Geschenke, Gewürze und Gedanken. Überlegungen zu den Beziehungen zwischen Seleukiden und Mauryas", dans : E. Dąbrowa (éd.), *Ancient Iran and the Mediterranean World* (Electrum, 2), Kraków, 225-36.
- 1998b. "*Mare Erythraeum, Sinus Persicus und Fines Indiae*. Der Indische Ozean in hellenistischer und römischer Zeit", dans : S. Conermann (éd.), *Der Indische Ozean* (Asien und Afrika, 1), Hamburg, 9-36.
- 1998c (éd.). *Das Partherreich und seine Zeugnisse — The Arsacid Empire : Sources and Documentation* (Historia-Einzelschriften, 122), Stuttgart.
- 1999. "Kyros, der Schah und 2500 Jahre Menschenrechte. Historische Mythenbildung zur Zeit der Pahlavi-Dynastie", dans : S. Conermann (éd.), *Mythen, Geschichte(n), Identitäten : Der Kampf um die Vergangenheit* (Asien und Afrika, 2), Hamburg, 55-68.
- 2000. "'Denn Orodes war der griechischen Sprache und Literatur nicht unkundig ...'. Parther, Griechen und griechische Kultur", dans : R. Dittmann, et al. (éds.), *Variatio delectat : Iran und der Westen. Gedenkschrift für P. Calmeyer* (Alter Orient und Altes Testament, 272), Altenberge, 703-21.
- 2001a. *Ancient Persia*, London/New York<sup>2</sup>.
- 2001b. "Griechen, Iraner und Chinesen an der Seidenstraße", dans : U. Hübner/J. Kamlah/L. Reinfandt (éds.), *Die Seidenstraße*, Hamburg, 17-33.
- 2002a. "Gebete für die 'Urahen' oder : Wann und wie verschwanden Kyros und Dareios aus der Tradition Irans ?", dans : E. Dąbrowa (éd.), *Tradition and Innovation in the Ancient World* (Electrum, 6), Kraków, 111-17.
- 2002b. "Kontinuität oder Zäsur : Babylonien unter den Achaimeniden", dans : R. Kratz (éd.), *Religion und Religionskontakte im Zeitalter der Achämeniden* (Veröffentlichungen der Wissenschaftlichen Gesellschaft für Theologie, 22), Gütersloh, 29-48.
- 2002c. "Σunoόkhsiw und έpυρśa xrhμάtvn. Antiochos IV. und die Heiligtümer der Elymais", dans : N. Ehrhardt/L.-M. Günther (éds.), *Widerstand — Anpassung — Integration. Die griechische Staatenwelt und Rom. Festschrift für J. Deininger zum 65. Geburtstag*, Stuttgart, 109-20.
- 2003a. "'Sie haben sich durch ihre Schlechtigkeit selbst überlebt'. Barthold Georg Niebuhr und die Perser der Antike", dans : Th. Stamm-Kuhlmann, et al. (éds.), *Geschichtsbilder. Festschrift für M. Salewski zum 65. Geburtstag* (Historische Mitteilungen im Auftrag der Ranke-Gesellschaft, Beiheft 47), Stuttgart, 201-11.
- 2003b. "The Medes and the Idea of the Succession of Empires in Antiquity", in : G. Lanfranchi, et al. (éds.), *Continuity of Empire ( ? ) : Assyria, Media, Persia*, Padova, 391-96.

- 2003c. "Denn Ihr huldigt nicht einem Menschen als Eurem Herrscher, sondern nur den Göttern": Bemerkungen zur Proskynese in Iran", dans: C. G. Cereti, *et al.* (éds.), *Religious Themes and Texts of Pre-Islamic Iran and Central Asia. Studies in Honour of Prof. Gherardo Gnoli* (Beiträge zur Iranistik, 24), Wiesbaden, 447-52.
- 2003d. "Vom 'Oberen Asien' zur 'gesamten bewohnten Welt'. Die hellenistisch-römische Weltreiche-Theorie", dans: M. Delgado/K. Koch/E. Marsch (éds.), *Europa, Tausendjähriges Reich und Neue Welt. Zwei Jahrtausende Geschichte und Utopie in der Rezeption des Danielbuches* (Studien zur christlichen Religions- und Kulturgeschichte, 1), Fribourg/Stuttgart 2003, 66-83.
- (*sous presse a*). "Narseh, Diokletian, Manichäer und Christen", dans: J. Tubach (éd.), *Christen im Sasanidenreich*, Halle.
- (*sous presse b*). "The Achaemenid Empire", dans: S. Haber/I. Morris/W. Scheidel, *Ancient Empires*, Stanford.
- /HUYSE, Ph. (éds.) (*sous presse*). *Erån ud Anērån. Beiträge zu den Beziehungen zwischen Ost und West in sasanidischer Zeit* (Oriens et Occidens), Stuttgart.
- WIRBELAUER, E., 2004 (éd.). *Antike* (Oldenbourg-Geschichte-Lehrbuch), München.
- WISSEMANN, M., 1982. *Die Parther in der augusteischen Dichtung* (Europäische Hochschulschriften XV, 24), Frankfurt/Bern.
- WOLF, F. A., 1807. *Darstellung der Alterthums-Wissenschaft*, Berlin.
- YARSHATER, E., 1983. "Iranian National History", dans: E. Yarshater (éd.), *The Cambridge History of Iran* III/1, Cambridge, 359-477.
- YOUSIF, E.-I., 1997. *Les philosophes et traducteurs syriaques: d'Athènes à Bagdad*, Paris.
- ZADOROJNIY, A. V., 1997. "Tragedy and Epic in Plutarch's 'Crassus'", *Hermes* 125, 169-82.
- ZAHRNT, M., 1992. "Der Mardonioszug des Jahres 492 v. Chr. und seine historische Einordnung", *Chiron* 22, 237-79.
- (*sous presse*). "Versöhnen oder Spalten? Überlegungen zu Alexanders Verbannendekret: Amyntas III. und die griechischen Mächte", *Ancient Macedonia* VII, Thessaloniki.

## نمایه

تبرستان  
www.tabarestan.info

- آشایی: ۷۷
- آشور / آشوری: ۱۴، ۱۵
- آشوکا: ۲۰؛ قانون: ۴۵
- آفرو دیت: ۳۱
- آفرینش (گور وایدل): ۵۹
- آماژست / المجسطی (بطلمیوس): ۴۸
- آناتولی: ۱۴، ۱۷؛ ~ و مبادلات فرهنگی: ۴۰، ۴۱، ۱۰۵، ۱۰۶
- آناهیتا (ایزدبانوی آب): چهارده، ۹۱، ۱۰۹
- آنتونیوس / مارک آنتوان: ۸۶-۹۰، ۹۸
- آنتیفون؛ ~ و حقوق طبیعی: ۶۴
- آنتیوخوس اول: ۴۶؛ هویت شناسی: ۳۵
- آنتیوخوس چهارم: ۴۴
- آنتیوخوس سوم: ۴۴
- آی خانوم: ۱۸، ۲۰، ۵۰
- الف**
- ابن بلخی: ۱۱۰، ۱۱۱
- اپاندیتس (پوشاک ایرانی): چهارده، ۴۱
- اپیر: ۴۵
- اتولی (ها): ۴۳
- اتیوپی: ۷۴
- ادنون: ۵۹
- آ**
- آپاما: ۳۵
- آپلودور آرمیت: ۴۶
- آپیا: ۹۲
- آتن / آتنی ها / آتینان: سیزده، ۱۳، ۳۷-۴۰، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۲-۷۸، ۱۰۵؛ ~ و اسپارت: ۷۲؛ پارس دوستی یا پارس گرایسی: ۴۰، ۴۱، ۶۴؛ ~ و جنگهای مادها: ۷۸؛ ~ و داریوش: ۷۲، ۷۵؛ نظام دموکراسی: ۶۳؛ ~ و شرق: ۴۰؛ ~ نزد هرودوت: ۶۲
- آرتافرنس: ۷۲، ۷۳
- آرتاواسد / ارداواز: ۹۴
- آرتمیس، شهبانو: ۷۵
- آرگوس: ۶۹، ۷۷
- آریا / آریایی / آریاییان: ۳۷، ۳۸، ۱۰۸
- آریستاگوراس: ۶۴، ۷۶
- آسورستان: ۴۷
- آسیا (آسیای شرقی و آسیای جنوب شرقی): ۱۵
- آسیای پیشین / آسیای متقدم: ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۳۸
- آسیای صغیر: ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۷۰، ۷۶، ۷۸
- آسیای مرکزی: ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۳۲، ۳۶، ۴۶، ۴۷
- ۱۰۴، ۱۰۷، ۹۵

- دسته: ۴۸  
 ارتخشتر / اردشیر: ۱۱۳  
 ارتری: ۳۲، ۷۲، ۷۴-۷۸  
 اُرد دوم: ۸۵، ۹۴  
 اُرد سوم: ۸۹  
 اردشیر: ۱۱۵  
 اردشیر دوم: ۹۳  
 اردوان: ۶۲  
 اردوان دوم: ۱۰۰؛ ~ و تیسر: ۹۲؛ سیاست داخلی و خارجی ~: ۹۶، ۹۷  
 ارس: ۷۳، ۷۴  
 ارسطو؛ نظریهٔ بربرها و بردگان نزد ~: ۶۵  
 ارمنستان: ۱۷، ۸۶، ۸۷؛ ~ و فرهنگ ایران: ۳۶  
 اروپا: ۷۶، ۷۸؛ ~ نزد افریقاباوران: ۱۸؛ تاریخ تولد ~ و هویت ~ بی: ۷۰؛ ~ و تاریخ و فرهنگ شرق و یونان: ۱۳، ۱۷، ۱۸؛ ~ در تاریخ یونانیان: ۶۸؛ ~ و تمدن و فرهنگ ایران و یونان: ۳۷، ۳۸؛ ~ و جنگهای مادها: ۷۹؛ ~ و مذهب زرتشت: ۴۱، ۱۰۶؛ مدل ~ بی تاریخ جهان: ۱۸؛ ~ و میراث یهودی و اسلامی: ۲۰  
 اروپامحور / اروپامداری: ۳۷، ۳۸، ۷۸؛ نیز ~ اروپا  
 اریستوفان: ~ و تصویر ایران: ۶۴  
 اِرانشهر ~ اِرانشهر  
 اژه، دریای: ۴۱، ۷۶، ۷۷، ۱۰۶  
 اژین: ۷۸  
 اسب و شکار (در ایران): ۹۰، ۹۱  
 اسپارت / اسپارتی‌ها: ۱۳، ۳۱، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۸؛ ~ و آتن: ۷۲  
 استاتر (سکه‌های نقره‌ای): ۴۱  
 استالین: ۴۸  
 استبداد (شرقی و ایرانی): ۱۲، ۳۷، ۳۸، ۶۴، ۶۶  
 استخر: ۱۰۹  
 استرابون؛ شاهزادگان پارتی در ~: ۸۷  
 اسطوره: ۴۰، ۱۱۱، ۱۱۲؛ ~ و هویت: ۳۹، ۱۰۴  
 اسکندر مقدونی: سیزده، ۳، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۶۵، ۷۰، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۴؛ ~ در آسیای صغیر و فارس: ۴۲؛ ~ و برنامهٔ وحدت بشری: ۴۳؛ ~ و داریوش: ۱۰-۱۲، ۴۲؛ ~ و ریکسان: ۴۳؛ ~ در سنت ایرانی: ۱۱۴-۱۱۸؛ لشکرکشی ~: ۳۲، ۳۳، ۳۵؛ ~ و یونانیان و مقدونیان: ۴۲، ۴۳  
 اسکندرنامه: ۱۴۴؛ نیز ~ رمان اسکندر اسکیت(ها): ۷۴، ۷۶  
 اسلام / اسلامی، دوره: ۱۵، ۲۰، ۳۶، ۴۹-۵۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸  
 اشوک، فرانتس: ۳، ۴  
 اشکانی، امپراتوری / اشکانیان: ۱۵، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶؛ ~ و ایرانیگری: ۱۰۷؛ ~ و امپراتوری روم: ۸۹-۹۱؛ هلن‌دوستی ~: ۴۵، ۴۶، ۱۰۶؛ هنر ~: ۳۵؛ ~ و یونانیان: ۹۳-۹۸، ۱۰۷  
 اشنايدر، رولف میکائل: ۵۴، ۱۰۸؛ ایدنولوژی امپراتوری روم در ~: ۹۲  
 اِشیل: ۶۲؛ یونانیان و ایرانیان در ~: ۶۳  
 افریقاباوران: ۱۸  
 افغورشاه: ۱۱۶  
 افلاطون: ۶۹؛ ایرانیان و یونانیان نزد ~: ۶۴، ۶۵؛ ~ و جنگ ترموپیل: دوازده؛ داریوش اول نزد ~: ۶۶؛ نوامیس ~: ۸۰  
 افور: ۷۵

۶۰، ۷۱-۷۸؛ ~ و بازسازی روابط با یونان:

۷۵-۷۸؛ ~ و زبان یونانی: ۴۹؛ ~ و مذهب

زرتشت (تاریخ مذهبی ایران): ۴۱، ۱۰۶؛ ~

و سلوکیان: ۴۳-۴۵؛ غیر یونانی کردن در ~:

۱۰۷؛ فرهنگ و انتقال آن در ~: ۱۲، ۱۴، ۱۵،

۳۳-۳۸؛ ~ و میهمانها: ۹۱؛ ~ در دوران

هلنی: ۴۵؛ ~ و یونانیان: ۳۱-۵۴، ۶۵، ۶۶،

۱۰۵؛ یونی‌ها و هلنی‌های ~: ۴۲؛ نیز ←

تاریخ ملی؛ خداداینامگ

ایران/ ایران/ ایران‌شهر یا ایران‌شهر: ۱۰۸-۱۱۰،

۱۱۳

ایران قدیم (یوزف ویسهوفر): یازده

ایرانیان (اشیل): ۶۲

ایرانیان و یونانیان: اشاره‌هایی به یک رابطه

فرهنگی بحث‌انگیز: ۳۱-۵۴

ایرانیان، یونانیان و رومیان (یوزف ویسهوفر):

یازده، چهارده

ایران‌سیم/ ایرانیت/ ایران‌گیری/ ایران‌گرایی: ۲،

۴۶، ۱۰۷-۱۰۹

ایرج (پسر فریدون): ۱۱۴

ایزوکرات: ایرانیان نزد ~: ۶۵

ایسوس: ۳۷، ۴۲

ایلخانان: ۱۰۸

اینورنیتزی، آنتونیو؛ یونانی‌ها نزد ~: ۱۸

## ب

بابل/ بابلیان: ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۴۲، ۷۷؛ ~ و ارتباط

با تمدن و مناطق دیگر: ۱۵، ۳۵؛ ~ و

سلوکیان: ۴۴

باکوس: ۹۴، ۹۵

بخت‌النصر: ۱۱

اقیانوس هند: ۱۵

اکباتان: ۱۵، ۳۵، ۴۴

اکدیان: ۱۱

اکهارت: ۲۱

الایی، ژوزف؛ شرق قدیم در ~: ۱۷

الیماید: ۴۴

انوشیروان ← خسرو اول

انیران (= نایرانی): ۱۰۹، ۱۱۹

اوپیس: ۴۳

اوتوکراتور فیلو رومایوس: ۹۵-۹۶

اورفه: ۱۰۵

اورپید: ۹۴

اوستا: چهارده، ۱۱۱، ۱۱۳

اوکتاوین: ۸۹

اوست: ۲؛ ~ و پارتها: ۸۵-۹۹؛ هنر عصر

~ی: ۸۸، ۱۰۰

اولسنر، یوآکیم؛ میان‌رودان نزد ~: ۲۰

اولمستد، آلبرت ت.؛ لشکرکشی خشایارشا نزد

~: ۷۰

اویکومنه (مجموعه سنگنبشته): ۷۴

اهورامزدا: ۷۴، ۸۲

ایتالیا: ۱۵، ۱۶، ۸۵

«ایده‌هایی درباره سیاست، حمل و نقل و

تجارت متحول‌ترین اقوام دنیای قدیم»

(نیبهر): ۲۲

ایران/ ایرانیان: دوازده - چهارده، ۱۶، ۱۷، ۱۹؛

اسب و شکار نزد ~: ۹۱؛ ~ و اسطوره و

ملی‌گرایی: ۳۹؛ ~ و اسکندر: ۴۲؛ تمدن و

فرهنگ ~ نزد اروپایی‌ها: ۳۷؛ ~ و جنگهای

مادها: ۲، ۵۹-۸۲، ~ و تصویرهای ~ و

ارزیابی آنها: ۶۰-۷۱؛ ~ و انگیزه‌های ~:

- بـربر(ها): ۳۷، ۶۶، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵؛ ~ و یونانیان: ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۳-۶۵، ۷۵، ۷۸، ۱۰۶  
 برنار، پل: ۱۳؛ یونانی‌ها نزد ~: ۱۸  
 برنال، مارتین؛ ~ و تأثیرات مصری بر یونان: ۱۸  
 بروز: ۴۶  
 بریان، پیر: دوازده، ۳، ۵۳؛ امپراتوری هخامنشی  
 نزد ~: ۱۶؛ داریوش سوم نزد ~: ۹، ۱۱، ۱۲  
 بطلمیوس: ۴۶، ۴۸  
 بلخ: ۳۲، ۴۴، ۴۵؛ ~ و سلوکیان: ۴۴؛ ~ و فرهنگ: ۱۵، ۱۸، ۴۵؛ گلدان ساخت ~: ۳۱  
 بلوش، کارل یولیوس؛ ایرانیان و یونانیان در ~: ۶۹  
 بناهای دوره اوگوستی: ۸۶  
 بنگستون، هرمان؛ ایرانیان و یونانیان نزد ~: ۶۸، ۶۹  
 بنیاد میراث ایران (یا ایرانی): یازده، ۲  
 بودا: ۶۰  
 بورکرت، والتر: ۱۲  
 بورکهارت، یاکوب: ۲۱؛ ایرانیان و یونانیان نزد ~: ۶۷  
 بوشارلا، رمی: ۳، ۱۳  
 بوله (شورای زیر حاکمیت نخبگان): ۹۶  
 بهرام چوبین: ۱۱۵  
 بیزنس / بیزانسیان: ۱؛ ~ در سنت ایرانی: ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱؛ ~ و آیین زرتشتی و مزدایی: ۴۸؛ ~ و ساسانیان: ۳۳، ۴۸، ۱۰۷، ۱۱۷  
 بیشر، ر.: ۸۱  
 بین‌النهرین: پانزده؛ ~ میان‌رودان
- پ
- پاتریس: ۱۳  
 پارتیان / پارتها / امپراتوری پارتی: ۱۱، ۱۹، ۲۰، ۳۳؛ ایرانیسم (یا ایرانیگری) ~: ۴۶، ۱۰۷، ۱۱۳؛ ~ و پارسها و مادها: ۹۲، ۹۳؛ ~ و تاریخ ملی: ۱۱۵؛ ~ و رومیان: ۸۵-۹۳، ۹۹، ۱۱۶؛ ~ و سلوکیان: ۴۵؛ ~ و مبادلات فرهنگی و کالا با شرق و غرب: ۴۶، ۴۷، ۱۰۷؛ هلن‌دوستی ~ و فرهنگ یونانی: ۲، ۱۸، ۴۵، ۴۶، ۹۸-۹۵؛ هنر ~: ۳۵  
 پارتیه: ۴۵، ۹۳، ۱۰۶  
 پارچه(ها): ۴۱  
 پارس / پارسیان: سیزده، ۱۸، ۳۷، ۴۰؛ نیز ← ایران  
 پارن(ها): ۴۵؛ ~ و یونانیان: ۱۰۶  
 پاریس: ۳۱  
 پاساگارد: ۱۳  
 پاسکه، والرئ: ۳  
 پاکوروس: ۹۴  
 پالمیر: ۲۰  
 پانتوس: ۹۴  
 پاننو، آنتونیو: ۱۰۸  
 پایکولی: ۱۰۹، ۱۱۰  
 پرورش کوروش (گزنفون): ۶۶  
 پریکلس: ۱۳، ۵۹  
 پریمور(ها) (نخبگان سیاسی): ۹۶  
 پرینکس (لقب یسا عنوان اوگوست): ۸۵، ۸۸-۹۰، ۹۲، ۱۰۰  
 پزشکی / پزشکان: ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۷۸، ۱۰۸؛ ~ نستوری و دانشگاه جندی‌شاپور: ۴۸؛ ~ یونانی و امپراتوری هخامنشی: ۳۲  
 پلاته / جنگ پلاته: ۶۱، ۶۲، ۷۸، ۹۲، ۹۳  
 پاتر(ها): ۸۵



- پلوپونز / جنگ پلوپونز: ۴۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۸  
 پلو تارک؛ اُرد دوم در ~: ۹۴؛ یونانیان در ~: ۶۵
- پندار؛ ایرانیان در ~: ۶۳  
 پوپولوس (عامه مردم): ۹۶، ۹۷  
 پوکستاس: ۴۳  
 پولیس ~ شهرها  
 پومپه: ۸۶  
 پهلوی، سلسله: ۱۰۸  
 پیدایش شناسی قومی: ۲۱  
 پیرلو پاتریس: ۱۱۱  
 پیشدادیان: ۱۱۲، ۱۱۴
- ت، ث
- تئاتر (یونانی): ۹۴  
 تاریخ امپراتوری ایران از کورش تا اسکندر  
 (پیر بریان): دوازده  
 «تاریخ باستان و شرق قدیم یا: دفاعیه‌ای برای  
 تاریخی جهانی»: ۱، ۹-۳۰  
 «تاریخ ملی»: ۱۲، ۱۱۴-۱۱۸؛ نیز ~ خداینامگ  
 تاریخ ملی ایران (احسان یارشاطر): ۱۰۴  
 تاریخنگاران اسکندر: ۶۵  
 تاریخ یونانیان (هرمان بنگستون): ۶۸  
 تاسیت؛ اردوان دوم نزد ~: ۹۳، ۱۰۰؛ رومیها و  
 پارتها نزد ~: ۹۰-۹۳، ۹۹  
 تانایس: ۸۶  
 تب: ۷۷  
 تت(ها): ۶۳  
 تترادرخم (سکه‌های پارتی): ۹۵  
 تجارت: ۴۰، ۴۱؛ ~ دریایی بطلمیوسی: ۲۰  
 تخت جمشید: ۴۳، ۱۱۳
- تراژدی (یونان): ۶۴  
 تراس: ۴۴، ۷۵، ۷۶  
 ترافرات، مجله: ۱۷  
 ترافرنگیت: ۳۳، ۳۴، ۴۵؛ نیز ~ فرهنگ  
 ترزاندراورشومنی: ۶۱  
 ترکمنستان: ۹۴  
 ترموپیل، جنگ؛ یازده، دوازده، ۱۳، ۸۱  
 تروا: ۳۱  
 تروگ - پومپه: ۱۰۰؛ اسب و شکار نزد ~: ۹۱  
 تسالی: ۷۷  
 تسلسل امپراتوریهای جهان: ۷۴، ۷۵  
 تصویرهای شرق از نگاه رومیان و تصویرهای  
 غرب از نگاه پارتیان در دوره اوگوست: ۲،  
 ۸۵-۱۰۱
- تمیستوکل: ۱۳-۷۸  
 تنگ نقره‌ای و زراندود (درگور سردار لی  
 ژیان): ۳۱، ۵۱  
 «تواریخ» هرودوت: ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۳-۷۵  
 تور (پسر فریدون): ۱۱۴  
 توران / تورانیان: ۱۱۵-۱۱۸  
 توسیدید؛ ایرانیان و یونانیان نزد ~: ۶۵، ۷۵  
 تیبیر: ۹۳، ۹۹  
 تیرداد (رقیب اردوان دوم): ۹۶، ۹۷  
 تیرداد اول / تیریدات: ۸۷، ۸۹، ۹۹؛ ~ و فرهاد  
 چهارم: ۹۵، ۹۶  
 تیموته: ۶۴  
 ثعالی؛ افغورشاه در ~: ۱۱۶
- ج
- جاده ابریشم: ۱۵، ۳۱

جاده کُنْدَر: ۱۵

یونانی: ۴۸

جندیشاپور، دانشگاه: ۴۸

خسرو دوم: ۱۱۱، ۱۱۵

خشایارشای اول: ۳۲، ۵۹، ۶۰-۶۴، ۶۹، ۸۰، ۹۲؛

جنگهای مادها (یا مادی): ۱، ۲، ۱۶، ۳۵؛

~ و آرتسمیس: ۷۵؛ ~ و تاریخنگاران

انگیزه‌های ایرانیان در ~: ۶۰، ۷۱-۷۸؛ ~ و

اسکندر: ۶۵؛ ~ و جنگ ترموپیل: یازده،

تصویرهای ایرانیان و تحول آنها: ۶۰-۷۱؛ ~

دوازده؛ ~ و یونانیان: ۳۲، ۴۲، ۶۵، ۷۳-۷۵؛

نقطه عطفی در تاریخ: ۱، ۵۹-۸۲؛ ~ نزد

~ و حفظ امپراتوری ایران: ۷۷، ۷۸

هگل: ۶۶، ۶۷؛ ~ و هویت یونانی و تصویر

خط میخی: ۱۱، ۱۹

بربر: ۷۸

خلیج فارس: ۱۳، ۲۰

جواهرات (واردات هخامنشیان): ۴۱

خوزستان: ۴۷، ۴۸

## ج

چتر سایبان: چهارده، ۴۱

داتیس: ۷۲، ۷۶

چندفرهنگیت: ۳۴؛ نیز ~ فرهنگ

دارا (آخرین شاه کیانی): ~ و اسکندر: ۱۱۴،

چین: ۲۰، ۳۱، ۴۶، ۶۰، ۱۰۷؛ پارچه‌های ~ ی:

۱۱۶، ۱۱۸

۴۱؛ ~ و تأثیر هنر ایرانی و فرهنگ هلنی: ۳۱

دارا/داریوش: ۱۱۳

داریوش اول: ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۸۲؛

آتن‌گرایی ~: ۷۲؛ ~ نزد افلاطون: ۶۶؛ ~

پس از جنگهای مادها: ۷۶؛ ~ و یونانیان: ۳۲،

۷۴، ۷۵

داریوش در سایه اسکندر (پیر بریان): ۹

داریوش سوم: ۹، ۱۱؛ ~ و اسکندر مقدونی:

۱۰، ۴۲؛ ~ نزد بریان: ۹، ۱۱، ۱۲، ۴۲

داریوش و ایرانیان (والتر هینز): ۶۸، ۶۹

داسکی لیون: ۴۰، ۱۰۵

دانوب: ۷۶، ۸۶

دانیال: ۷۴

دریای سیاه: ۱۳، ۱۵

دریجورس: ۵۴

دریک (سکه‌های هخامنشیان): ۴۱

دستمزدبگیران/مزدوران/سربازان مزدور: ۳۲،

## ح

حرمسرا(ها): ۱۲، ۸۰

حمورابی: ۱۱

## خ

خاطرات (یا حافظه) فرهنگی: ۶۱، ۸۰

خاورشناسی: ۱۲، ۲۴، ۳۸

خاور نزدیک باستان (یا قدیم)/خاورمیانه

باستان: ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۳۶، ۳۷، ۱۰۴؛ ~ و

اسکندر: ۱۹؛ ~ اسلامی: ۱۸؛ راههای

ارتباطی ~: ۱۵؛ سرچشمه صلاحیت تاریخ

~: ۱۵-۱۷؛ ~ و هلن‌گرایی (هلنیسم): ۲۰

خداینامگ: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸

خسرو اول/انوشیروان دادگر: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵،

۱۱۶؛ ~ و فرهنگ و آموزش و پرورش

- مصر: سیزده، ۱۲؛ ~ و مهاجرت: ۴۷  
 ریثا(ها) و تندیسهای مرمرین و گلی: ۹۵  
 ریویر، کریستین: ۳
- ز**  
 زائرلاند: ۳  
 زئوس: ۷۲، ۷۳  
 زبان: ۳۶، ۳۷، ۴۷-۴۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۴؛  
 تماسهای ~ شناختی و وامگیری ~ ی: ۴۹؛  
 ~ شناسی تاریخی: ۱۵، ۱۶  
 زرتشت، مذهب / آیین زرتشتی / زرتشتیگری:  
 ۴۱، ۵۹، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷؛ ~ و اروپا:  
 ۴۱، ۱۰۶؛ ~ نزد یونانیان و رومیان و  
 بیزانسیان: ۴۸  
 زندگی کراسوس (پلوتارک): ۹۴
- ژ**  
 ژاسون دو ترالنیس: ۹۴  
 ژان مالالاس: ۱۱۱  
 ژت(ها): ۸۶  
 ژوپیتر: ۸۶  
 ژول: ۹۸؛ نیز ~ سزار  
 ژولین: ۸۶  
 ژولین، کریستل و فلورانس: ۳  
 ژیزلن، ریکا: ۳، ۱۰۸  
 ژینیو، فیلیپ: ۳، ۱۰۸
- س**  
 ساپن، ژان؛ شرق قدیم نزد ~: ۱۷  
 ساتراپ(ها): ۴۰، ۴۳، ۶۵، ۱۰۵  
 سارد: ۷۶
- ۷۱، ۷۸، ۱۰۵  
 دلفس: ۱۳، ۷۷  
 دلوس؛ ایرانیان در ~: ۴۱، ۱۰۵  
 دنیای دیگر (دنیای پارتی): ۸۸، ۹۰-۹۳، ۹۸  
 دورگگی فرهنگی: ۳۴؛ نیز ~ فرهنگ  
 دوره‌های حماسی و پهلوانی (ایران): ۱۱۳، ۱۱۴  
 دون هو آنگ: ۳۱  
 دیپلماتها (در روابط ایران و یونان): ۷۱  
 دیونیزوس: ۹۵  
 دیهله: ۵۳
- ر**  
 راههای ارتباطی: ۱۵  
 رستم: ۱۱۱؛ نیز ~ نقش رستم  
 رفیع‌نژاد، پوپک: ۳  
 رکسان: ۴۳  
 رمان اسکندر: ۴۸؛ نیز ~ اسکندرنامه  
 روبن، زیو: ۱۰۸  
 روداسپس (شاهزاده پارتی): ۸۷، ۹۲  
 روسیه: ۶۸  
 روشنگری، عصر / قرن: ۱۱، ۲۲، ۷۰  
 رولینگر، روبرت؛ پیدایش شناسی قومی در ~:  
 ۲۱  
 روم (دنیای یونانی - مقدونی و رومی): ۱۰۴،  
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸  
 روم، امپراتوری: چهارده، ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۴۵، ۴۶،  
 ۷۰؛ ایدئولوژی ~: ۹۲؛ ~ و ایرانیان: ۳۲،  
 ۳۳؛ ~ و پارتها: ۸۵-۹۹، ۱۰۷؛ ~ و آیین  
 زرتشتی و مغان: ۴۸؛ ~ و ساسانیان:  
 ۱۰۷-۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷؛ ~ در سنت ایرانی:  
 ۱۰۳؛ مناسبات ~ با یونان و خاور نزدیک و

[ ۱۴۲ ] ایرانیان، یونانیان و رومیان

- ساسانیان/ ساسانی، امپراتوری: ۱۵، ۱۹، ۱۰۳،  
 ۱۰۴؛ ~ و آریاگرایی: ۱۱۳؛ ~ و ایران: ۹۵،  
 ۱۰۸، ۱۰۹؛ ایرانیسم (ایرانیگری) ~: ۴۶،  
 ۱۰۷-۱۰۹؛ ~ و تاریخ ملی: ۱۱۲-۱۱۸؛ ~ و  
 روم و بیزانس: ۱۰۷-۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷؛ ~ و  
 مسیحیت: ۴۷، ۴۸؛ ~ و مهاجرت: ۴۷؛ ~ و  
 میانرودان: ۱۱؛ هنر ~ و نفوذ آن: ۳۱، ۴۸؛ ~  
 و یونانیان: ۳۲، ۳۳، ۴۸  
 سال، ژان-فرانسوا: ۱۳  
 سالامین، جنگ: ۳۷، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۵، ۷۸، ۹۲،  
 ۹۳  
 ساموس: ۷۶  
 سامی، فرهنگ و نژاد/ سامیگری: ۱۶، ۳۸  
 ستاره‌شناسی: ۴۱، ۴۹، ۱۰۶  
 ستمیرینی: ۸۱  
 سر(ها): ۸۶  
 سراسپادانس: ۸۷، ۹۲  
 سربازان مزدور ~ دستمزدبگیران  
 سزار: ۸۶، ۹۲، ۹۸  
 سعید، ادوارد؛ رفتار خاورشناس وار ~: ۱۲  
 سفدیان: ۴۱، ۴۲، ۱۰۶  
 سکایی، پادشاهان: ۴۷  
 سکه(ها)؛ ~ ی نخستین شاهان اشکانی و  
 شاهان سلوکی: چهارده؛ ~ ی نقره‌ای رومی:  
 ۸۶  
 سلم(پسر فریدون): ۱۱۶  
 سلوکوس مقدونی: ۳۵  
 سلوکی، امپراتوری/ سلوکیان/ سلسله‌های  
 سلوکی: ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۶؛  
 ~ و ایرانیان: ۴۳-۴۵؛ ~ و پارتها: ۴۵؛ هنر  
 ~ و نفوذ آن: ۴۴، ۴۵
- سلوکیه: ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱  
 سلوکیه دجله: ۱۵، ۱۸، ۳۵، ۴۷، ۹۵  
 سن سرجو، صومعه: ۲۱، ۱۰۷  
 سوتئون؛ خارجیان در روم و ~: ۸۷  
 سودآور، ابولؤلؤ: ۳  
 سورنا: ۹۴  
 سوریه/ سوری‌ها: ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۴۵، ۴۸،  
 ۹۲، ۹۹  
 سولون: ۶۳، ۶۶  
 سومریان: ۱۰  
 سوفلهوفر: ۲۱، ۲۵  
 سیرن: ۴۵  
 سیرناییک: ۷۶  
 سیزیک: ۴۱  
 سیسیل: ۷۳  
 سیصد، فیلم: یازده، دوازده  
 سیمونید: ۶۳
- ش  
 شاپور اول: ۴۷، ۱۰۹-۱۱۳، ۱۱۷؛ ~ و پیام‌مانی:  
 ۱۱۰؛ ~ و قلیپ عرب: ۱۱۱  
 شاپور دوم/ شاپور ذوالاکتاف: ۱۱۷  
 شاراسن: ۱۵، ۳۵  
 شارتر: ۳  
 شاخرمه‌یر، فریتز: ۶۷، ۶۸  
 شاهنامه (فردوسی): ۲، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸  
 شایگان، داریوش: پانزده  
 شرق قدیم: ۹-۲۰، ۳۳، ۳۸-۴۱، ۶۴، ۱۰۵  
 شفر، هانس؛ ~ و هرودوت: ۶۹  
 شواهد تاریخی، کتیبه‌ای و باستان‌شناختی (در  
 روابط ایران و یونان): ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۱۰۳، ۱۰۴

نمایه [ ۱۴۳ ]

فرهنگ؛ انتقال: ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۳۳-۴۰،  
 ۶۵، ۶۶، ۱۰۵-۱۰۸؛ ~ پارتی - اشکانی: ۹۴،  
 ۹۵؛ ~ های شرقی در تاریخ جهانی: ۲۱، ۲۲؛  
 ~ شفاهی: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷؛ ~ مادی: ۳۷،  
 ۳۸، ۵۰؛ ~ نهایی: ۳۷؛ ~ های هلنی و  
 سلوکیان: ۴۴، ۴۵

فرهنگ و آموزش و پرورش یونانی: ۴۵-۵۰،  
 ۹۸

www.tabarestan.info

فرهورت، اوتو: ۱۳

فریدون: ۱۱۴، ۱۱۵

فریژی (ها) / فریژیاییان: ۴۱

فلسطین: ۱۴، ۱۶، ۱۷

فیلهنیسم ← هلن دوستی

فیلیپ عرب؛ ~ و شاپور اول: ۱۱۱

ق

قبرس: ۳۲، ۷۶

ک

کارتاژ: ۷۴

کاری: ۷۶

کاست (یک طبقه اجتماعی خاص): ۲۲

کاسیان: ۱۱

کتاب مقدس / تورات: ۱۱، ۱۷، ۱۸

کتزیاس: ۷۴

کراسوس: ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۸

کرخ: ۹۸

کرمانی، نوید: ۲۰

کریست، کارل: ۲۱

کشاورزی: ۴۳، ۴۸، ۴۹

کعبه زرتشت: ۱۰۹

شوپه، ماریا: ۳

شوش: ۱۵، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۹۸، ۱۰۰

شهرها (پولیس): سیزده، ۳۲، ۳۹، ۶۲، ۶۳، ۷۶

۹۷، ۱۰۴، ۱۰۷

ض - ط

ضحاک: ۱۱۴

طبری؛ ~ و تاریخ ملی: ۱۱۸

ع

عبریان: ۲۲

عراق: ۱۱

عربستان / عرب ها: ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۳۶، ۴۳، ۴۸

۱۱۷

عموریان: ۱۱

عوامل منطقه‌ای و بین فرهنگی / گرایشهای

منطقه گرای: ۲۱، ۱۰۸

ف

فارس: ۴۲-۴۴، ۴۷، ۱۱۳

فارسنامه (ابن بلخی): ۱۱۰، ۱۱۱

فاودن، الیزابت؛ تاریخ خرد و ~ (در صومعه

سن سرجو): ۲۱، ۱۰۷

فراآتس چهارم ← فرهاد چهارم

فرات: ۹، ۱۴، ۱۵، ۸۵، ۸۶، ۱۰۷

فَرْتَرکا، دوره: ۱۱۳

فرشچی، مینو: پانزده

فرهاد ارشک: ۹۲، ۹۹

فرهاد چهارم / فراآتس چهارم: ۸۵؛ ~ و

اوگوست: ۸۶-۸۹، ~ و تیرداد اول: ۹۵، ۹۶

فرهادک / فراآتس کس: ۸۹

- کلئارک دو سولوا: ۴۵  
 کلئوپاترا: ۸۹  
 کلنس، ژان: ۳  
 کمبوجیه دوم: ۷۳، ۷۴، ۷۶  
 کمدی (یونان): ۶۴  
 کندیس (نوعی پوشاک): چهارده، ۴۱  
 کنفدراسیون دریایی: ۷۱  
 کنفدراسیون هلنی: ۱، ۷۱، ۷۲، ۷۷-۷۸  
 کنفوسیوس: ۶۰  
 کوپر، یرولد: ۱۱  
 کوخنیوخ، لودولف: ۳  
 کورش (فرستاده ایرانی به آتن): ۵۹-۶۱، ۷۸  
 کورش دوم (کورش کبیر): ۳۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰  
 ۹۳، ۱۱۲-۱۱۴؛ ~ و اسکندر: ۴۲؛ ~ و  
 پادشاهی لیدی: ۳۲  
 کورنت: ۷۸  
 کوشان، پادشاهی / کوشانی (ها)، عصر: ۱۰، ۴۷  
 کولژ دو فرانس: یازده - سیزده، ۲، ۳، ۹، ۱۶  
 کوماژن: ۴۶، ۵۴  
 کوه جادو (توماس مان): ۸۱  
 کیانیان: ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷  
 کیکاوس: ۱۱۷  
 کی‌گشتاسب: ۱۱۷، ۱۱۸  
 کیهان‌شناسی: ۴۱، ۱۰۶
- گ
- گرونه، فرانتس: ۳  
 گزنفون؛ الگوی پادشاهی نزد ~: ۶۶  
 گلدان (ساخت بلخ): ۳۱  
 گندهاره: ۴۷، ۵۰  
 گوتینگن، سنت: ۱۱، ۲۲
- گوردیون: ۴۰، ۱۰۵  
 «گورژیاس» (افلاطون): ۶۵  
 گویوآن، گورهای: ۳۱  
 گیومرث / گیومرث / گیومرد (نخستین شاه دنیا):  
 ۱۱۱، ۱۲۰
- ل
- لئونیداس: ۱۳  
 لپنیس ولف: ۲۰  
 لوریش، پیر: ۳، ۱۳  
 لهستان: ۱۵، ۱۶  
 لیبی: ۷۴  
 لیدی، پادشاهی / لیدیایی ها / لیدیاییان: ۳۲، ۴۱  
 لیژیان: ۳۱، ۵۱
- م
- ماراتون، جنگ: یازده، ۳۷، ۴۰، ۶۲، ۶۵، ۷۴-۷۸  
 ۸۱، ۹۲، ۱۰۵  
 ماردونیوس: ۶۱، ۷۳، ۷۵  
 مارس - اولتور، پرستشگاه: ۹۳  
 مان، توماس: ۸۱  
 ماتون: ۴۶  
 مانی / نوشته‌های مانوی / مانیگری: ۱۰۳، ۱۱۰،  
 ۱۱۷  
 محمد (ص): ۱۱۸  
 مردوک، ایزد: ۷۷  
 مزدایی، آیین / مزدیسیم: ۴۸، ۱۰۸  
 مسن: ۲۰، ۷۷  
 مسیحی / مسیحیت: ۱۰۳؛ ~ غیرارتودوکس:  
 ۳۲، ۳۳؛ ~ و ساسانیان: ۴۷  
 مصر: ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۷-۱۹، ۲۱، ۴۱، ۴۲، ۴۵

ن

۱۰۶، ۷۷، ۷۵، ۷۳

نازی، حزب: ۶۷؛ ~ و هویت: ۳۶  
 ناسیونال سوسیالیسم (آلمان)؛ ~ و انحطاط  
 ایران: ۳۸؛ ~ و هویت: ۳۶  
 ناکسوس: ۷۶

«معرفی علوم عصر باستان» (فریدریش  
 اوگوست ولف): ۲۱  
 مقدونی، سلسله‌های / مقدونیان / مقدونیه: ۱۰،  
 ۱۹، ۳۲-۳۶، ۴۲-۴۵، ۵۰، ۷۵، ۷۶

نرسی: ۱۱۰  
 نرون: ۸۷

مکتب ایران: ۴۸  
 مگاستن: ۲۰

نشان: ۱۳، ۱۸، ۵۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰  
 نسطوری (ها)؛ نسطوریان؛ ~ و انتقال دانش

متسکیو: ۱۲  
 منلاس: ۳۱

یونانی: ۴۸؛ ~ و ایرانیان: ۳۲، ۳۳  
 نصیبه: ۴۸

منوچهر: ۱۱۳  
 موریان، سلسله: ۴۵

نظامی؛ روم نزد: ۲  
 نقش برجسته‌های صخره‌ای: ۱۱۰، ۱۱۱

موزا، شهبانو: ۸۶  
 مونوفیست (ها): ۳۳

نقش رستم: ۴۷، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۳  
 نوافلاطونیان: ۴۸

مهاجرت / مهاجران: ۴۴، ۴۷  
 مهاویره: ۶۰

نوامیس (افلاطون): ۸۰  
 نویی: ۱۷

مهرداد اول / میتریدات: ۹۵  
 مهیر، ادوارد: ۲۱، ۶۷

نیبوهر، بارتهولد گنورگ: ۲۲، ۲۳  
 نیبوهر، کارستن: ۲۲، ۲۳

میانرودان / میانرود / بین‌النهرین: پانزده، ۱۱،  
 ۱۴، ۱۷-۲۰، ۴۴-۴۶، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷؛ ~

نیچه، فریدریش؛ ~ و جنگ ترمویل: دوازده؛  
 ~ و جنگهای مادها: ۶۹

ساسانی: ۲۰؛ ~ و فرهنگ: ۱۱، ۱۴-۱۶، ۳۵،  
 ۳۶؛ گسستگی و تداوم در تاریخ: ~: ۱۹؛

نیسن، هانس یورگ: ۱۱  
 نیکلا، تزار: ۶۸

یونانیان ~ و مهاجرت: ۴۷  
 میان‌فرهنگیت: ۳۴؛ نیز ← فرهنگ

نینگ‌ژیا: ۳۱

میترا، ایزد: ۴۶، ۹۱  
 میروپ، وان دو: ۱۹

و

میلتیاد: ۱۳

واردانس: ۹۶  
 وبر، ماکس: ۶۷

میلر، مارگارت؛ اشراف آتنی نزد: ~: ۱۸؛ و  
 پارس دوستی: ۴۰-۴۱؛ ~ و فرهنگ: ۱۰۵؛

وزل، ژیوا: ۳  
 وست، س.: ۸۱

گفتار درباره ایران و ~: ۷۱  
 میله: ۳۲، ۷۶

ولف، فریدریش اوگوست؛ تاریخ باستان نزد

میهمانی (ها) (در ایران): ۹۱

- هکانه: ۴۶  
هگل؛ تاریخ ~ ی: ۱۷؛ و جنگهای مادها: ۶۶  
۶۷
- هلن: چهارده، ۳۱  
هلن دوستی / فیلهلنیسم؛ ~ اشکانیان: ۴۵، ۴۶، ۹۳-۹۸؛ ~ پارتها: ۱۸، ۴۵، ۹۴-۹۸، ۱۰۶؛  
~ نوانسانگرا: ۶۸
- هلنیسم / هلنیستی / هلنی، عصر: دوازده،  
چهارده، ۱۰، ۱۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰؛ ~ و ایران:  
۴۲، ۴۵؛ ~ و ایرانیسیم: ۴۶؛ ~ و خاور  
نزدیک: ۲۰؛ ~ و سلوکیان: ۴۴، ۴۵؛ ~ و  
شرق قدیم: ۱۹، ۳۸، ۳۹؛ ~ و فرهنگهای  
دیگر: ۳۱-۳۳، ۳۶-۳۸؛ ~ و پادشاهی  
کوشان: ۴۷
- هلنیکون: ۱۳  
هند/ هندیان: ۱۰، ۲۰، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۴۵، ۴۷،  
۶۰، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۷
- هندواروپایی، خصلت و اقوام: ۱۶، ۳۷، ۶۷  
هندیونانی، پادشاهیهای: ۳۲، ۴۵  
هنرمندان (در روابط ایران و یونان): ۷۱، ۷۲  
هنکلمان، ووتر: ۲۱  
هرتسفلد، بیرگر: ۷۱  
هوراس: ۸۶  
هورکاد، برنار: ۳  
هونگر، هربرت: ۱۱  
هویت / هویت شناسی: ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۶۳،  
۷۸، ۱۰۹
- هویز، فیلیپ: ۳، ۵۴، ۱۰۸  
هویس، آلفرد: ۱۸، ۲۱، ۲۴  
هیپاس: ۷۶  
هینز، والتر: ۶۸، ۶۹
- ~: ۲۱، ۲۲  
وولوژ اول / ولخش اول: ۱۱۳؛ ~ و ایرانیسیم:  
۴۶، ۱۰۷  
وونونز / وونون: ۸۷-۹۳، ۹۹  
ویتبی، مایکل: ۱۰۵، ۱۰۸  
ویدال، گور: ۵۹، ۶۱، ۷۸  
ویسهورفر، یوزف: یازده، دوازده، چهارده، ۱۹،  
۲۱، ۵۳، ۵۴  
ویکرز، م: ۵۳  
وینکلمان: ۶۸
- ه  
هاچر، کریستف: ۲۱  
هپتالیان: ۱۱۸  
هخامنشی / هخامنشیان، امپراتوری: سیزده،  
۲۰، ۳۳، ۷۱، ۷۲، ۱۰۴، ۱۱۲؛ ~ و «آریا»:  
۱۰۸؛ ~ و اسکندر: ۴۲؛ ~ نزد بریان: ۱۶؛  
~ و پارتها: ۹۲، ۹۳؛ ~ پس از جنگهای  
مادها: ۷۶؛ راههای ارتباطی ~: ۱۵؛ ~ و  
ستاره شناسی و کیهان شناسی: ۴۱، ۱۰۶؛  
سیاست خارجی و توسعه طلبی ~: ۷۱-۷۵؛  
~ و فرهنگ: ۱۰۵؛ ~ و کنفدراسیون هلنی:  
۱، ۲؛ ~ و مفاهیم اوستایی: ۱۱۳؛ ~ و  
یونانیان: ۳۲، ۳۶-۴۲، ۱۰۴-۱۰۶  
هراکلس: ۱۰۱  
هرن، آرنولد هرمان لودویگ: ۲۲  
هرنشمیت، کلاریس: ۳  
هرودوت: ۷۹-۸۱، ~ و آرتمیسیس: ۷۵؛  
جنگهای مادها و ایرانیان نزد ~: ۶۰، ۶۱،  
۷۱-۷۸؛ خشایارشا و ~: ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵،  
۷۳-۷۵؛ داریوش و ~: ۷۲-۷۴، ۷۶



۶۵؛ ~ و جنگهای سادهها: ۵۹-۸۲؛ ~ و

خشایارشا: یازده، دوازده، ۳۲؛ ~ و آیین

زرتشتی و مزدایی: ۴۸؛ ~ در سنت ایرانی:

۱۰۳؛ ~ و شرق: ۴۰، ۴۱؛ ~ و فرهنگ: ۱۲،

۱۸، ۳۴-۴۰؛ ~ و کورش دوم و داریوش اول:

۳۲؛ ~ و مَد ایرانی: ۴۱؛ ~ نزد هرودوت:

۶۲؛ ~ و هویت: ۶۳

یونانی - پهلوی، امپراتوری پادشاهی: ۲۰، ۳۲،

۱۰۶، ۴۵

یونانیان، رومیان و بیزانسیان در سنت ایرانی: ۲،

۱۰۳-۱۲۰

یونی(ها)/اتحاد یونی: ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۶۹،

۷۲، ۷۴، ۷۶، ۱۰۵

## ی

یارشاطر، احسان: یازده، ۲، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۵،

۱۲۰

یارشاطر، لطیفه: ۲

یانوس کویبرنین: ۸۶

یزدگرد اول: ۱۱۶

یوآنس، فرانسیس: ۱۱

یونان/یونانیان: یازده، ۱۰، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۶۰؛ ~

و آزادی: ۳۸، ۶۶-۶۸؛ ~ و اروپا: ۱۳، ۳۷،

۳۸؛ ~ و اسکندر: ۴۲، ۴۳؛ ~ و ایران:

سیزده، چهارده، ۱۶، ۳۱-۵۴، ۶۵، ۶۶،

۷۵-۷۸؛ ~ و بربرها: ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۳-۶۵،

۱۰۶؛ تصویر ایران در هنر و ادبیات: ~ ۶۴

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



از این مجموعه تا کنون منتشر شده است:

- امپراتوری هخامنشی جلد اول و دوم: پی‌یر بریان / ناهید فروغان
- کتیبه‌های هخامنشی: پی‌یر لوکوک / نازیلا خلخالی
- مبان‌ی تاریخ پارتیان: کلاوس شیپمان / هوشنگ صادقی
- مبان‌ی تاریخ ساسانیان: کلاوس شیپمان / کیکاووس جهان‌داری
- مقالاتی درباره‌ی زردشت و دین زردشتی: ژان کلنز / احمد رضا قائم مقامی
- روم و ایران: انگلبرت وینتر و بقا‌ت دیگناس / کیکاووس جهان‌داری
- تاریخ پارس، از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی: ژوزف ویسهوفر / هوشنگ صادقی
- شوش: پی‌یر آمه / علی موسوی
- تاریخ سیاسی هخامنشی: محمد.ع. داندامایف / فرید جواهر کلام
- ایرانیان، یونانیان و رومیان: ژوزف ویسهوفر / جمشید ارجمند

از این مجموعه در دست انتشار است:

- فرهنگ و نهادهای اجتماعی ایران باستان: محمد.ع. داندامایف / ترجمه و تألیف جواد نیستانی
- امپراتوری پارتی و اسناد آن: ژوزف ویسهوفر / هوشنگ صادقی، فرید جواهر کلام
- کتیبه‌های فارسی باستان، نقش رستم و تخت جمشید: رودیگر اشمیت / دکتر علی شهیدی
- کتیبه‌های داریوش بزرگ در بیستون: رویگر اشمیت / دکتر علی شهیدی،

### **Already published from this Collection:**

- Histoire de L'Empire Perse de Cyrus a Alexander  
Pierre Briant /Nahid Foroughan (Two Volumes)
- Les Lnscriptions de La Perse Achemenide  
Pierre Lecoq / Nazila Khalkhali
- Grundzüge der Parthischen Geschichte  
Klaus Shippman/ Houshang Sadegi
- Grundzüge der Geschichte des Sasanidischen Reiches  
Klaus Shippman/ Keikavoos Jahandari
- Essays on Zarathustra and Zoroastrianism  
Jean Kllens /Ahmad Reza Ghaemmaghami
- Rom und Das Perserreich  
Zwei Weltmächte, Zwischen Konfrontation und Koexistenz  
Engellbert Winter/ Beate Dignas/ Keikavoos Jahandari
- Die, dunklen Jahrhundente`der Persis  
Josef Wiesehofer / Houshang Sadeghi
- Suse  
Pierre Amiet / Ali Moosavi
- A Political History The Achaemenid Empire  
M.A. Dandamaev/ Farid . J. Kalam
- Iraniens, Grecs et Romains / Josef Wiesehofer / Jamshid Arjmand

### **To be Published from this collection:**

- The Culture And Social Institutions of Ancient Iran/  
M.A. Dandamaev
- Das Partherreich und Seine Zeugnisse  
Josef Wiesehofer/ Houshang Sadeghi and Farid . J. Kalam
- The old Persian inscriptions of Nagsh - e- Rustam  
and Persepolis / Rudiger Schmitt /Ali Shahidi
- The Bisitun inscriptions of Darius the Great Old Persian Text  
Rudiger Schmitt / Ali Shahidi / Javad Neyestany

Managing Editor:

Kamran Fani

Series Editors:

Professor Richard N. Frye

Harvard University

Professor Oktor Skjaervo

Harvard University

Development Director:

Turaj Etehadieh

Professor M. Rahim Shayegan

UCLA



[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

Academic Advisors:

Professor Jaleh Amouzegar

Tehran University

Professor B. Gharib

Tehran University

Professor Hossein Ziaii

UCLA

Professor Javad Neyestany

Tarbiat Modares University

Daryush Shayegan

Chairman, Farzan Publishers





## Ancient Iranian Studies Series

The Ancient Iranian Studies will be divided in five categories:




### (1) History of Ancient Iran:

- (a) History and Art of Elamite and Achaemendid Susa;
- (b) History of the Achaemenid Period;
- (c) History of Seleucid Iran;
- (d) History of Arsacid Iran;
- (e) History of Sasanian Iran;



### (2) History of Ancient Iranian Religions:

- (a) History of Zoroastrianism;
- (b) History of Manicheism in Ancient Iran;
- (c) History of the Nestorian Church in Ancient Iran;
- (d) History of Iranian Jewry in Ancient Iran;




### (3) Introductory Manuals in Ancient and Middle Iranian Languages:

- (a) Introduction to the Old and Young Avestan Language;
- (b) Introduction to the Old Persian Language;
- (c) Introduction to the Sogdian Language;
- (d) Introduction to the Khotanese Language;
- (e) Introduction to the Pahlavi Language;
- (f) Introduction to Middle Persian and Parthian



### (4) Ancient Iranian Source Material:

Les Inscription de la Perse Achemenide  
Bisitun, Naqshh-i Rostam and Persepolis Inscription



### (5) History of Oral Literary Traditions:

Epos and History in Ancient Iran

## Ancient Iranian Studies Series Farzan Publishing

The aim of the proposed series of Ancient Iranian Studies is manifold.

First, it seeks, through the translation, publication and dissemination of recently published, or of yet unpublished, works of scholarship to provide a new platform, whereupon interested layman and specialists of Ancient Iran alike could draw, thereby remedying the present lacunary state of knowledge on Ancient Iran ( a fact most visible in references to antiquated works of scholarship and in works of synthesis in Iran proper);

Second, it intends to increase interest in the history, languages, and religions of Ancient Iran by exposing the nature of recent debates in Western scholarship, hence exploiting a vague and passive awareness of Ancient Iran and turning it into an informed and pro-active reception that could impact the nature of historical and cultural discourses in Iran;

Third, it aims to promote and uphold the heritage of Ancient Iran in the absence of state sponsorship and despite ideologically inspired disinterest in things ancient Iranian by relying on the contributions of private citizens throughout the world.

In view of the production of the Ancient Iranian Studies Series, the Farzan Publishing House has decided to request the sponsorship of admirers and promoters of Iranian culture, whose generous contributions will be duly acknowledged following the publication of each supported volume.

The Farzan Publishing House was established in the year 1994 in order to promote the translation and publication of influential Western works on Philosophy, Social Sciences, Art and Literature, as well as the presentation of original critical works by Iranian thinkers. Beside its publishing business, Farzan Publishing has also served as a forum, wherein influential lectures on topics of cultural and social relevance have been held on a monthly basis.



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

The publishers wish to offer their heartfelt gratitude to Mr. and Mrs. M. Nasser Moussavi for supporting the Ancient Iranian Studies Collection. Thanks to their moral and financial contribution the translation and publication of the present title was made possible.



Iraniens,  
Grecs et Romains  
Ajalance of the Cultural Intactions  
Between Pershia and Grieece

by  
Josef Wiesehofer

Translated by:  
Jamshid Arjmand

published by: Farzan publishers  
Tehran / Iran



جمشید ارجمند مترجم کتاب حاضر از ارم  
ترین چهره های فرهنگی کشور است که از  
ویژگی هایش تنوع و تعدد زمینه های فعالیت  
اوست.

ارجمند فعالیت های حرفه ای - فرهنگی  
خود را از حدود ۵۰ سال پیش (۱۳۳۹) آغاز  
کرده و در این مدت گذشته از نقد فیلم در  
مطبوعات تخصصی، بیش از یکصد کتاب و  
صدها مقاله را ویرایش کرده و ۲۵ عنوان  
کتاب نیز تألیف یا ترجمه کرده است.  
از ارجمند تنها در نشر فرزانه روز کتابهای  
نقد فیلم، اصفهان تصویر بهشت، میهن  
ایرانی، آئین هندو و عرفان اسلامی و کتاب  
حاضر، ایرانیان، یونانیان و رومیان منتشر  
شده است.

در این میان کتاب اصفهان تصویر بهشت  
برنده جایزه بهترین ترجمه شناخته شد.  
جمشید ارجمند تحصیلات خود را در  
دانشگاه تهران و دانشگاه اکس - مارسی  
فرانسه انجام داده و در حال حاضر ویراستار و  
مدرس سینما است.

روی جلد: سر بک مجسمه آیینی اتاهیتا در  
شمال افرودیت، سردیس برنزی، شمال  
آسیای صغیر، ۲۰۰-۱۰۰ ق.م، موزه بریتانیا.

پشت جلد: اسکوفوس، ساخته هیرون، با  
نقاشی ماکرون، تصویرری از ریاض هلنی به  
دست پاریس، ۵۰۰-۴۸۰ ق.م، موزه  
هنرهای زیبا، پاستن.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



1588 978-964-521-306-0



9 789645 213060

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



مؤسسه نشر و چاپ  
تبرستان